

کما فوجوا لآدم في السر
 شيئا ليس الكثرة من مؤلفات علي بن ابي طالب
 نربة المحققين هان الفقهاء الرشيد كن العا
 النقة المتشحيحا مولانا الشيخ محمد تقى
 دار خزانة الاعالي والمتعال

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد بچد وثنای نبی خالق را سراوار است که ذات لا یرال و از جنم
 نقائص و تشبیهات و مجرد استخالی که کافر مکار از کم عدم بعصره
 وجود را ورده و هر را بر حسب علل دان شعور و بوفوق ذکر عنایت
 فرموده حکیم کی کز و و هیبا کل انسا یت راد را حسن تقوم و منهاج
 فویر نیرین نموده و اجب الوجود یکبار فان ملاء اعلی و مقبران درگاه
 مکرست بجان الذی اسر و سالکان سالک فکان قاب قوسین أو اقل
 و صاحب از ملت بپضاء در مقام عبودیت و عجز یک حال و مقاتل انبا
 ما عرفنا الحق مع قلوبنا بخر خود معترف گردیده اند و در مرتبه حقیقت
 سلوک بمجموع لو کشف العظام از دت یقینا مترنم شده صایغ کردند
 بیان معانی توحید بکلمه جامع و افیه کل شیء هالک الا وجهه عالم را
 هدایت فرموده خالق که جمله ذرات منکاب بر صفات جمالی و جلالی
 و کالیه اش شاهد بر مفره بودن از نقائص لیل ایه گردیده و صلوات
 زاکیات و تحیات طیبه بر مناهیه لا یختصی و تسلیات رحمانیه بر اول
 مخلوقات و افضل منکات فارس میدان قاب قوسین و ادنی و صدر
 نشین بارگاه سبحان الذی اسر هاید انبیا و مرسلین را همتا مملکت مقبرین



واسطر فوقها رتقا ومنبع دخر حبيبته ومعدن علوم الهيبه ومصلح حكم ربانية واصل مكانم صمدانية
هيكل توحيد وصاحب مرتبة ناسيد وشديد نور عالم امکان ومقرب جلال وجهه والوجهة رفيعه
اسمان ووتة فرد وجها وجهايان خزانة علوم ربانية ومشتها حكم ومكارم سبحانه موضع نيت
ورسالة كاسله ومظهر اسماء الهيبه ومحل انعكاس صفات جليله يعجز برحق دوله مطلق الله
يدور مع الحق افضل قاسبق واكرم ممن يليق نور زمين واسمان وعلوم عالم امکان وارث علوم
المرسلين وولي يوم الدين وشفيح العاصين من الاولين والآخرين نور حد فرائيان ومظهر
جلال حق سبحانه خاتم الانبياء ومرسلين ورثة ملائكة مقربين جامع مقام وحدت وكثره وخلا
مغامر علم وحكمت ومعرفت وكاشفا سرار شريعت وحقيق وصاحب مناصب عرقت
قيم جنة نادر نور معرفت اول الانبياء امام رحمة واسعه ويسوي مكارم عاليه ملة كالات
امكانية وخاتم مقامات رفيعه مفتاح برکت ورحمت وتوكل معنا دنيا واخرت اول عنايت مصد
كليات وخلاصة موجودات وشفيح عرقتا امير كالات حلالية ومرت صفا اجمالية وكالات
اعني حضرت نور الانوار ومظهر الانوار الذي نور الله به الانوار واطهر الله من نوره الانوار
التامم لاهل الدعوة والمهاجر الى بلاد الغربة المجاهد في سبيل ربه الواصل الى المنهاج
رحمته التامم لجميع البرية الهادي الى كافرة الامم بالحق والموعظة الحسن المظهر لاسم الجلال
والمظهر لاسم الغضب والرحمة مجمع الاسماء والصفات ومبلغ الصلوات والتحيات الذي
نزل في حقّه وما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى نوحى الى جميع الفضل والفيضات واصل العجرات
والبراهين والهدى بانوار الارض والسموات الذي مثل كشوه فيها مصباح المصباح افضل
الحالين اجمعين وخاتم الانبياء والمرسلين وولي رب العالمين الاحمد المحمود الا في القرية الا
الملك المدنى ابو القاسم محمد صلى الله عليه واله الطيبين الظاهرين المعصومين الاكرمين الاشراف
وبعد حين كويديته لمجرب عاصي وغريق مجرم عاصي القاصر العار اقل الناس ربه واكثرهم
ثلا وخلا المحتاج الى رحمة ربه الغني محمد تقى بن محمد باقر بن محمد تقى عفى الله عن جرائمهم
برحانه فلو باهالى انصاف استعداد مخفي ثمانا ذكر معرفت نبوت مثل معرفت توحيدا فحله
اصول دين وشك كنهه لا خارج از مرسلين او منكر كينفاز رسل مثل منكر جميع مرسلين بل منكر

توحید و چنانچه از این نظر بایمان مستودع جمله از جهت شبیه تمام و بضاری در اینها ذات و
 جمیع از عوام کالای نعام و سوخ یا فخر حسا که مراد اطنی از جناب صاحب مرتبه اهر و حکم عام و کون
 که کتابی که مشتمل بر حقایق نبوت و اسرار است باشد تصنیف نمایم و محتایق اینها نیز از ادله و
 کتب سماوی و اثبات کم نوعی که فرصت برای دشمنان دین عین البقیه نماید لهذا امر حسب امرایان
 شروع بتصنیف این کتاب نمودم امید که عموم مکلفین از علوم این بهره مند گردند و بر مطالبی
 از حقایق این کتاب شواهدی از کتب سابقه نوشته شود که حجۃ الهی بر خصم تمام شود و
 کتاب میزان الحق که در معنی میزان ضلالت است بلاخطره نمودم هر خود لازم دانستم که در ضمن
 مطالب فاسده از ابیان عموده جواب از شبهات فاسده را نیز نوشته شود و الله الهادی الی الخیر
 سبیل الرشاد و هم چنین در طی اینکلمات شبهات سایر نصائر مثل شبهات یادی و کلمات انصاف
 و غیر هم نیز با جواب آنها نوشته میشود و چون در مطالب و شبهات سایر نصائر و انصاف
 در باب علم از کتاب میزان الحق معترض شده لهذا عنوان کتاب از باب بیستم شروع می شود و مطالب
 دو باب دیگر با مضام مطالب سایر بضاری فی موهبات شبهات آنها در ضمن مطالب
 این کتاب بیان میشود و ادله دال بر نبوت عامه و خاصه و بر حقیقت قرآن نیز در این ضمن بجا
 بیان می شود که دیگر شبهه که منصف بآن نمائند و الله المستعان و علیه التکلان و هو حسبا
 و نعم الوکیل بضرای علیه و علیه در کتاب میزان الحق که در معنی وجود الحق و میزان الباطل است
 گفته باب بیستم در بیان احوال حج و قرائت و از منقسم میشود به پنج فصل الخ مختلف گوید
 قبل از شروع در بیان اجوبه از شبهات انصاف که در فست که فواید و مطالب مهمه هر سه مفصل
 داده شود تا آنکه حقایق ایمانی بر برای سالکین مسالك حقیقت و نا هجین مناسج انصاف و
 معرفت منکشف و مشهور گردد و بمقتضای آنکه هر یک از حجۃ الباقی حقیقت نبوت و
 خاصه و عامه واضح گردد و فایده بدانکه مرتبه نبوت منصف مرتبه و کایت نیز می باشد این
 رسول صم منصف بمقام و کایت نیز می باشد و وصی مرتبه و کایت دارد ولی نبوت ندارد و وصی
 رسول صم و کایت وصی حاضر دارد و بدانکه صاحب مرتبه و کایت نبوت و کایت در جانات رفیع
 عالی مقام و پیغمبر کامل دارد که اکثر آنها از عالم ادراک رعیت متجاوز و آنها هم سیر ناس از وصول

بجواب آن عاجز است چنانکه فرموده مع الله حاکم الاینها ملک مقرب لکاتبه مرسل بیت احمد انکشا
ان پر جلیل ه فالبدل هوش مانند جبرئیل و افضل طرق معرفت توحید و نبوت و ولایت طریق
معاینه و شهود است که عاقل بچشم مثالی و قلبی مشاهده کند حقایق جبروت و ملکوت و
الافهوت را و میراث اسماء جلال و کمال و جمال حقیقی او و تعارف شود پس توجیه کند و مشاهده
کند بسوی مظاهر اسماء الله و هر یک از انبیاء و رسل و اوصیاء و اولیاء را بمقامات مخصوصه
انها مشاهده کند و اکلیه و مظهر میراث لیل بر فضیلت بدان پس بدلیل که مضافا باینست برای او
منکشف خواهد شد که کلمه جامع اسم الله که اسم اعظم اجل اکرم است که مصداق ان اسم خداوند
اکبر است باید مظهر این افضل مخلوقات و اول و اشرف ممکنات محاتم پیمبران باشد فی الحقیقه
او باید مظهر جمیع اسماء الله باشد و منبع فضایل و مصل و اصل هر کمال و فاضله و موصفا
و علت غائیة و الیه شفاء عالم امکان بلکه بمنزله روح و قلب عالم امکان میشتاباند حضرت
علیه علی بنی و الیه و علیه کلام مظهر اسماء رحمت بود ترمظهر اسماء غضب جامع مرتبتین
بنود پس مرتبه خاتمیت و اشرفیت و فضیلت بر جمیع انبیاء برای او نبود و لکن حضرت محمد صلی الله
علیه و الیه و سلم چون اسماء رحمت و اسماء غضب جمیعاً بود لهذا آنحضرت مظهر کلام جامع که
کلمه الله است مینامد و باید او خاتم الانبیاء باشد و اوصیاء او نیز باید خاتم الاوصیاء باشند
زیرا که مقام جمع الجمع افضل و اکرم از مقام مظهر اسماء رحمت است و ایضا اشکالی نیست در اینکه
خاتم باید افضل باشد و افضل ممکنات باید اول مخلوقات باشد چنانکه قاعده امکان اشرف
که منشاء از قبح ترجیح معضول بر فاضل است شاهد بر این مطلب است و احد از نصائر فضلا
من غیر هم ادعاء نکرده که حضرت علی صلی الله علیه و آله اول مخلوقات است پس معلوم می شود که حضرت
علیه علی بنی و الیه و علیه کلام افضل و خاتم الانبیاء بوده و ایضا هر کجا حضرت علی صلی الله
افضل یا خاتم بود باید در توفیر و انجیل ذکر شده باشد تا آنکه حجر الیهی بر خلق واضح شود
و در هیچ یک از کتب اسمائیه اشاره باین مطلب نشده پس اعتقاد خاتمیت بالتسبیح حضرت علیه
خلاف قانون عقل بلکه مخالف با اتفاق جمیع ملل و ادیان است بلکه هیچ مطلبی را بدون حج و دلیل
نباید تصدیق کرد و معجزات حضرت مسیح علی نبیا و الیه و سلم دلیل بر حقیقت صدق و عصمت انجلیب

بودند و ذلای از فضیلت و خاتمیت و ایستادگی عارف بیک حکمت باشد و می دانند که خلایق عالم جل شانه
 برای هر جزائی رکنه و برای هر گروهی سلطانی خالق و مقدر فرموده که نظام دین و دنیا ای انبیا
 بحسب مقتضای مرتبه اصیل باشد حتی آنکه برای هر یک از قیاس حیوانات سلطانی قرار داده
 و برای اعضا انسان که عالم صغیر است پادشاه قرار داده که آن قلب مشتمل بر روح است که هر
 اجزاء بدن انسان را مطیع و خاضع آن گردانیده است پس چگونه ممکنست که حکیم عالمی الاطلاق جل
 جلاله و عظمی و قهار عالم امکان پادشاهی قرار ندهد بلکه باید پادشاهی قرار داده باشد که تمام
 عالم امکان مطیع و منقاد او باشند و علم و قدرت و سمع و بصر و سایر شئون کمالی و برکات
 ذرات ممکنات احاطه داشته باشد و واسطه و سبب علیهم جمیع فیوضات ملکوتیه و غیرتله
 قلب و روح باشد در عالم امکان و ولایت و سلطنت او بالشیع و بموجب ممکنات شامل باشد
 و احد از یهودانیمرتبه عظمی را برای حضرت موسی علیه السلام ادعاء نموده و
 احد از نصاری ایلولایت مطلقه را در حق حضرت عیسی علیه السلام اعتقاد نموده پس مختصر
 این مقام و مرتبه بنور حضرت محمد صلی الله علیه و آله که جمیع سلسله و اسباب و فیوضات علوی
 و هلالیات و حالات آن سلسله طولیه و زوایه و صعود تیرید و اوقات آن حضرت را جمع شود
 و این مقام رفیع با نقایس هم در مرتبه سایر پیغمبران علیهم السلام ثابت نشده و لکن هر عقله بکمال تحقیق
 نمی رسد و هر فیه بچشم معرفت این معنی را تعقل نمیکند چنانکه چشم خناس نورانی از مشاهده
 نمیکند و عقل جزو عقل کل و هاد سبیل احاطه ندارد و ذرات وجود و هیات اکل ماهیات
 محاطان نور محیط میباشند و چنانکه قوام اجزاء بدن انسان بوجود قلب و روح است پس چنانچه وجود
 و بقا و قوام جمیع ذرات وجود منوط و قائم بنور اکوان و بوجود منبسط است که از اقتضای مقدار
 میانند و قوام وجود این ذات منوره قائم بتبسیع حقیقتی است و عکاس است و انیمرتبه رفیع و ولایت
 خلافت و تحلیق با خلایق رب العزّه و استکفاء و عصمت و احاطه و جامعیت و خاتمیت و شفا
 و رسالت و مطاعت و صاحب مقام محمود و وسیله و جمع میان قوسین مرتزله و صعود
 و مطهریه اسم اعظم و جمیع اسماء الهیه میباشند که غیر ذلک من المراتب العالیه و الدرجات
 الکامله الرقیعیه المثالیه هم حقایق این مطالب را سر منوط مجابا لهذا تالیه و دریا ضامن معنویت نا

قلب خفا و مصفی شود و محل اشرق نور عالم و هیئت گردد و چشم بصیرت و معرفت کسوده شود و از
نور بعالم انوار متصل است و از آن عالم بغنی بود که انوار بر صحاف قلوب صفا انوار حق
فایز میشود و این مرتبه منوط با ترفع حجب و حصول مقنضیات و ترقیات معنویه است **قال الله**
تعالى **الَّذِينَ كَانَتْ قُلُوبُهُمْ غَافِلَةً فَاُخْضِعْنَاهُمْ ذِلَّةً وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسٍ يَغْفِلُونَ فِيهَا عَمَّا نُحْيِي فِيهَا ذُرِّيَّةً حَسَنَةً** حاصل آنکه عباد
که قلب خود را از اخلاق و خیر بپاک کرد و اینده بآن نور که از مواهب الهیه است و محل قلوب اهل
عرفان و مکاشفه و الهام است معجزات انبیاء **ع** را مشاهده می کند و هر را تصدیق میکند و
حق و باطل را از یکدیگر می شناسد و لکن قلبه که حجب و عواشی ظالمانه دارد یکسره از بغض عظیم
معرفت محروم است از این جهت که از آن معجزات نبیاء **علیهم السلام** و البصر نسبت دادند و ایشان را
تکذیب نمودند **قال الله تبارک و تعالی** **وَقَدْ نَزَّلْنَاهُ بِالْحَقِّ فِي السَّجِرَةِ يَدُنَا حَبَابٌ بَعَثَ فِيهَا**
بِرَّاءٌ و ما شوی و در ستر خرب خداه و ترب خدا اشاره بمقام معرفت و وصول بمقام شهود و عرفان
و معاینه از من امر میجل الله که نور افشا که من نور و فصل **بذلک** چون مراد که بخیر احوال و اشراف
ذکر شده فصل از منوط بشهود و عیا است و اگر عقول از ادراک آن عاجز است و خصم بمعاینه
نمی توان ملزم ساخت پس لازم آمد که جمله از مطالب عقیده جلیه و بسیا از آیات موجود
در کتب سابقه سماوی و کره شاهد بر نبوت خاصه محمد **صلی الله علیه و آله** است و این کتاب ذکر شود شاید
موجب اهتدای گردد **بذلک** نبوت عامه از جمله الطاف و احسان است و جمیع مذاهب و ادیان
ممل و شرایع متفق بر وجوب آن هستند و دلیل بر نیطلب است که شکر منم حقیقه که خداوند
واجب است با تفاق عقول و شرایع و اداء شکر منوط و موقوف بمعرفت است و عقول ناقصه از
ادراک عموم حقایق عاجز است پس نصیب رسول از جمله الطاف و احسان می باشد معصود آنکه
بدلیل عقل و نقل و اتفاق ملل و ادیان ثابت شده که خداوند جهان حکیم **علیه السلام** است و لغو
افلاصاف نمی شود پس غرض از خلقت عالم باید فایده عظیمه کامله باشد و آن فایده بر عاتق خلق
ظاهر نیست و باختلاف از منم مختلف میشود پس بمقتضی حکمت و رحمت خداوند عالم جل شانه
واجب است حاصل آنکه معرفت از جمیع مراتب افضل است و مقتضای مبدء فیاض فاضل و معارف
حق است بر قابلیت امکان و این معنی منوط ببعثت رسول کرام است زیرا که وحی و الهام هر دو مخلوق را

نشد و رسول انبیاء و رسول استعداد و قابلیت از نادرین سایر مخلوق محاجات برسل و انبیاء
 در استعداد معارف بلکه در عاقبت تکالیف شرعی بلکه نظام دین و دنیا منوط بجهت ایشان
 بلکه واجب است بر حکیم علی الاطلاق جل جلاله که در هر عصر حججی قرار دهد از رسل و اعیان
 علم که است که رسول مبلغ و مندور صیحا نظو معین و هادی و راهنما باشد و حجره رخصت کامل
 شود و این واسطه وعد و وعید و ثواب و عقاب که از جمله الطاف و اجبه الهیه است محقق
 میشود و این منوط بقیام حجت بالغیر است و حجره بدور بخت رسل تمام نمیشود و چون رسول
 وفات نمود وصامت شد مادامی که رسولی دیگر از جانب حق مبعوث نشده و واجب است که
 در عالم امکان باشد که دین پیغمبر را حفظ نماید و احکام دین را بخلق رساند و مقرب بظا
 و معبدان و عصیت باشد و هاد و راهنما و مدبر و تدبیر باشد زیرا که عامر خالق و قابلیت استعداد
 ندارند که بدون واسطه معصوم علیه السلام تحصیل معرفت نمایند و از این صفت علوم شرعی ^{مند} ^{مندی}
 کفرند و خداوند جل شان را با نموده اینکه امور را بدو است اجاری نماید و سبب نظام دین و
 خلق وجود حجره است که هاد و راهنما و مدبر و تدبیر باشد و از این صفت علوم شرعی ^{مند} ^{مندی}
 ولی الله که پادشاه عالم است در عالم ناسد امور دینیه خلق منتظم نمیشود و بدین نیز نظم
 و محال و بساوس و اختلافات کثیره و اختلاف در معیشت عامه عیال حاصل نمیشود و دین و دنیا
 خلق ناسد گردد و این بخلاف مکرمت و عطوحت و رحمت و اسع و الطاف الهیه است بلکه
 متعالی با حکمت بالغیر و با نبی است و وجود سلاطین ظاهریه و حکام و رئیس و حکماء ظاهریه
 کفایت نمیکند خصوصاً از برای بیان تکالیف شرعی که اشاره به بیوت آنها شد بلکه اکثر احکام
 و اقوال و افعال و اشیاء ظاهریه برخلاف مصالح و حکم مذکور و واقع نمیشود و انتظام اختلافات
 که میان آنها پیدا میشود منوط بوجود حججی است که معصوم باشد و از خطا و سهو و زنیان و
 ذنوب محفوظ و معصم باشد حاصل آنکه مصالح مطلوبه و حکم بالغیر مذکور بر وجود حق
 و عاصی مترتب نمیشود بلکه هر یک از اهل خطا در نظام دین و دنیا خود محتاج بوجود
 فیض وجود معصوم میباشند و مخفی نمائند که بیان در این مقام بر کسی است که خود طالب حقی
 یابد و مقابل خصم منکر دین مطلق باشد و لا تدبر این نصرا و در جواب این ایراد غیر محتاج الیه ^{است}

چاره خود بوجوب لزوم بعثت مقرر معترفست کلام الله وروح الله سبحانه و تعالی و انجیل و کتاب و نازل
 سماء می داند **البصیر** چون ثابت شد آنکه برخداوند عالم جل شانہ نظر بمقتضا حکمت
 و لطف و وجود تکالیف شرعی و نظام اصلاح لازمست که در عصر و مادامی که تکلیف باقی بود
 حجتی برای خلوق قرار دهد که او را درین دنیای خلابی بطغیل وجود و در بنور هدایت او منظم
 گردد و بعد از زمان حضرت عیسی و حواریین دیگر حجتی و معصومی از جانب حقیقت الحق معبوث
 نشاء مگر وجود مبارک حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم بظهور یافت و بشارت
 لازم میاید فقدان حجت و ان مثل اطفال است پس معلوم شد که آنحضرت بحق معبوث شده
 اند و بعد از وفات آنجناب دوازده امام علیهم السلام تدریجاً و امام و معصوم بوده اند و در
 این زمان که حضرت صاحب الزمان علیه السلام حجت میباشند و در دنیا بر عینیت اناب صفت خلقت
 هدایتی نمایند و قوام وجود عالم امکان و انتظام آن منوط بر وجود ان امام هاست و در تمام
 عالم امکان حکم زنده و تصرف دارند و علم و قدرت و بر هر عالم احاطه دارد و واسطه جمیع فوضا
 و منبع هر خیر است و اصل معدن کرم است و این دلیل است بر حقیقت محمد و آل محمد علیهم السلام
ابضاح دلیل دیگر آنکه در زمان حجت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم حضرت
 عیسی علیه نبیا و آل و علیه السلام اکثر احکام از میان رفته بود و بسا که امت آنحضرت طاعت
 علیه السلام را بشارت ابراهیم نمودند و از زمان ناین و ان پیوسته احکام و اصول از میان
 میروید و اکثر یا کفر و سوء انشاء الله ما شد و فساد مخالف با قانون عیسوی بود و اعتقاد
 نصائک آنست که روح عیسی در حلول می نمود و از اینجهت ما را مطاع خود دانستند و از طریق
 انشاء بر ملا و مت بر شرب خمر شد و مفاسد دینی را باین مرتب شد و حال آنکه جمیع پیغمبران
 حرام نموده اند چنانکه مواضع از توبه بجز صلح شرب خمر را حرام نموده و قانون آنها را برب
 پرستی شد که شرک صریح است و مثلاً با توحید در عبادت است و حال آنکه ادله عقلیه و قوانین
 دینی شریعت بر ثبوت توحید مقرر است و هرگز تابع حضرت عیسی نبودند باید مثل آنجناب
 از عبادت اجتناب نمایند چنانکه حضرت عیسی از بت پرستی و شرک اجتناب میفرمود
 و در توبه نوشته است که صورتی را مینا خود و غل و اسطوخودوس قرار ندهید و با اعتقاد نصایح احکام

حوز و ثابت است و دیگر آنکه در انصاف بر اینست که در هر سال از آنها کاه از اجی مجتهد و این یعنی نیز
 مهمل کلام شرکت چه واضح است که مرتبه غفار است از خصا اینصاف بویلیاست و غفار و
 غافر از اسماء حقیقی است چگونگی سزاوار است که سنده گاه دیگر و با این عذر و دیگر آنکه انصاف
 خدا را ثالث نشمرید اند و خدا را با عیسی و روح القدس و دیگر عرض و مرتبه قرار میدهند و
 اکثر آنها میگویند که این سه نفر بخیر و وحدت وجود یا بخیر و وحدت موجود حق بوده اند و بعد
 منفصل شده اند و بسیاری از بضای عیسی را از نزد خدا می دانند و استشهاد بانا جلیل الزبیه
 میکنند و میگویند که حضرت عیسی را پدر نامید و بسیاری از بضای گفتند غیر پدر خدا است
 و دیگر آنکه کتب توبه و الخلیل را تغییر و تبدیل داده و زیاد و کم نموده اند چنانکه بعد از انشاء الله
 بیانان بخیر و واضح بیان خواهد شد حاصل مطلب آنکه چون در زمان بعثت حضرت ختمی مرتبت
 احکام حضرت عیسی را در میان رفته بود مگر قلبی از ان و عموم بضای تابع بدع و ضلالت
 شده بودند لهذا بر خداوند عالم جل شانهم تعالی احمت و امیر لازم بود که رسول بفرستد که
 خلق را هدایت نماید و آن مختصر در وجود محمد صلی الله علیه و آله و سلم کبریا بن دلیل عقلی نبوت
 حضرت محمد صلی الله علیه و آله ثابت میشود و آنکه بدانکه چو فرشتی الهی و داده یزدانی تعلق گیرد با رسول
 رسول بر قوی و احراز دیشان با طاعت و عینیت او شد که محض گفتن از رسول طاعت او مستقیم باشد
 چنانچه جمله قطعیت و اتفاقیت مذاهب است که تمام حجج لازم و عقاب و مؤاخذه بدین
 نصب حججه قبیح که هلاک من هلاک عن بینه و یحیی من حی عن بینه پس نصب رسول باید مقرون
 بعلاقه باشد و الا هر چه و مرج و فساد که لازم میباشد و باید بغلامت نبوی باشد که تمام مکلفین
 بتوانند از آن معرفت بمرئیت تحصیل نمایند و شناختن بعضی دیگر از طریق کشف و شهود
 بالهام مایه قایم علوم بایشان صفات و اخلاق بجمیع عموم ناس کفایت نمیکند زیرا که اکثر
 خلق را این مقام حقیقت نرسیده و بدینستند پس اغلامت مختصر شد بمحجّه و بدانکه فرق میان
 محجّه و سحر چند امر است اول محجّه از جنی قدرت محکام خارج است مثل آنکه موسی عصا را از
 نمود عیسی علیه السلام مرده و زنده می کرد و امثال اینها پس محجّه از جمله مصنوعات حقیقی است
 ضل حقیقا بر یکا ذبح حال است که جبار شود و الا لازم میباشد قبیح و عبث و تکلیف بلا لایطاق و اقل

افحام انبياء و اوصياء و اعراض الجاهل و غنا و فناء جل شان منزه از قبایح است پس معجزه دلیل است بر صحت
حقیقت آن کسی که مریدان و یارانش همیشه بخلاف معجزه که از اوقات ممکن خارج نیست حاصل آنکه
معجزه خارق عادت است و معجزه چنین نیست دیم آنکه در مقابل سحر ساحر مبطله و تحریف بطول
سحر از جانب حقیقتا خواهد آمد که خلق کراه نشوند و معجزه روز بروز حقیقتان واضح تر
میکرد و سیم آنکه معجزه در راسما آنها اثر میکند مثل شق القمر و رفتن عیسی علیه السلام و سحر
مؤثر در راسما آن نیست چه تا دم آنکه معجزه حقیقت دارد و سحر محض خیال است یا چشم بندیت
لهذا بر کسی که سحر بر چشم و خیال او اثر نکرده سحر ناشی ندارد پنجم آنکه معجزه فعل حقیقتا و نایب
از عالم غیب و ملکوت و جبروت و امر است و سحر فعل خلق و در عالم خلق و شهادت ملوک
مشتم آنکه صادر نمواند مثل معجزه مکر از جانب کسی که قدرت او جمیع مقدرات مستلزم باشد
و سحر چنین نیست و بدانکه باید معجزه مطابق با مدعای صادر باشد و مخالفت سحر با دعوی صادر
ممکن بلکه کثیر الوقوع است هفتم بعضی از علماء خرق گذارده اند میان معجزه و سحر باینکه معجزه خرق
عادت کلیه است و سحر چنین نیست هشتم آنکه حصول معجزه بمحض فاضله و ایجاد و معجزه در
صاحب معجزه است بدون صنعه حبیبه و الیه آلات و اسباب است و سحر منوط و مربوط با سبب
خارجیه است تا آنکه معارضه با صاحب معجزه و غلبه بر او ممکن نیست چه تزلزل از اسباب عادی نیست
بخلاف سحر که معارضه با ساحر و غلبه بر او ممکن بلکه غالب الوقوع است نهم آنکه معجزه بمعنی
عاجز کننده مخاصم و الزام دهنده است و تعلیم نمیتوان از آن گرفت و سحر چنین نیست بضرر آنکه گفته
ششصد و ده سال بعد از مسیح در وقتیکه دین مسیحی در عالم منتشر و برقرار گشته بود عجمی نامی در
عربستان در شهر مکه خر و ج عبوده ادعا نمود که من رسول خدای تعالی و محمد و صادم و قرآن کتاب من
که بجهت هدایت مردم از جانب خدا بمن فرستاده پس سپاست متوجه گردیده ملا حظم نمایند که
ابا حجل ادعای خود را با چنان دلائل بثبوت رسانیده است که از آنها اقلین و اشکار کرد که ادعای
حق و بجا است زیرا که در باره چنین مطلب علم محض با دعاء و کس اعتبار و احقاد نمیتوان نمود
دلیل نبوت محض ادعای نیست الخ مصنف فقیر گوید کوبا این شخص بضرائی کان عبوده که مسلمانا
نصوان الله عليهم بمحض ادعای ضد بق محمد علیه السلام عبوده اند و امثال اینکما در کلام فرقه

یهود و بنی اسرائیل باب نبوت حضرت عیسی علیه السلام و بنی ناصار و بنی نسطور
 نسطور و بنی نسطور و بنی نسطور و بنی نسطور و بنی نسطور و بنی نسطور و بنی نسطور و بنی نسطور
 کالشمس وسط السماء مثل معجزات محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر و ثابت کرم
 انکار میکنند و این دو انکار محض عناد است زیرا که معجزات هر یک از ایشان بلکه معجزات هر یک
 از ائمه معصومین صلووات الله علیهم اجمعین فوق حد توانمست و ما میگوئیم بهر چیزی که نصفا
 جواب یهود را میدهند و نبوت علی را بر آنجا عادل می دانند ما نبوت حضرت محمد ص را
 بمثل آن حجت اثبات میکنیم اگر میگویند بتوان اخبار نصارا علم معجزات حضرت عیسی علیه السلام
 حاصل شد میگوئیم بتوان اخبار مسلمان علم معجزات محمد ص حاصل شد پس حضرت عیسی کاب
 و معجزه او و مدعی رسالت شد صادق بود و انکار یهود محض کجاست بود هم چنین حضرت
 محمد صلی الله علیه و آله کاب و معجزات با هم آورد و رسالت حضرت ثابت شد و حصول
 توان و جنگ است و از بدیهات عقول است و اگر معجزه بتواتر ثابت نشود چگونه نصارا بر یهود
 در باب نبوت عیسی ع ایمان حجت توانستند کرد نصرانی گفتند باید برینیم که آیات الحقیقه قرآن کلام الهی
 معجز رسول خدا است الخ مؤلف غیتر گوید مقصود نصارا از اینگونه کلمات انکار حقیقت قرآن است
 چنانکه یکی از نصارا که اسم او پروس صاحب است منکر حقیقت شد باین دلیل که آیات قرآنی بعد
 وفات حضرت محمد صلی الله علیه و آله جمیع شدن و کسانی که از جمیع نموده اند معصوم بنوده اند پس
 قرآن محفوظ از زیاد و کم نیست جواب اول میگوئیم که اناجیل از عبرتین بعد از دفن حضرت عیسی ع
 با همان جمع و تالیف شده و نایب هرگاه بعضی از آیات قرآن مفسود شده باشد صحت بانه آیات
 برقرار است و میبایم که زیاد شده است زیرا که احدی جز آنکه از وحی الهی باشد نمیتواند یا ای
 مثل قرآن بیاورد چنانکه جمیع فضیلهای عرب عاجز شدند و یکایم مثل آیات قرآنی نتوانستند
 پس معلوم می شود انشاء این آیات بیانات رفقه و قدرت تشریح است یا آنکه خدا صراحت کند
 و با جمعی دارد از اینکه مثل قرآن بیاورند و هر کس احدا را عرب یا غیر قرآن زوده بود منتشر می شد
 و حال آنکه یک خبری در این باب نرسیده و ثالثا میگوئیم علاوه بر مراتب فصاحت و بلاغت قرآن معجز
 بسیار دارد که دلیل بر حقیقت آنست ما بچند معجزه در این کتاب برای حقیقت قرآن الکفا میگوئیم و آنکه قرآن

مستقیم علوم حقیقیه کثر است که عقل گواه و حقیقت الهیه است و حضرت رسول ص حتی بود و زنا حرام و زنی
مخونده بود پس معلوم می شود که اشیا و احوال و حیالیه است و قیم آنکه از قصص و حکایات کثرت
و ایند خیر می داند چنانکه در شان یهود عنود میفرماید ضربت علیهم الذل و المسکنة و
معه نافیامت بلایه است و خبر داد مسلمانان الذل خلق المجرم الحرام ان شاء الله امین و صفا
بلا و افع شد خبر داد که ابولهب ایمان نمیاورد و مطابق بود و میفرماید و جاء عيل الدين يعقوب فوق
الدين كسروا الى يوم القيمة وناجا ل فرقة عیسویه تقدم و تقوى من یهود دارند و دیگر آنکه
از معیتا خبر داده و مطابق واقع بود و علم غیب با یار جانب خدا باشد و این مطالب رسیده
از کتاب دو ترجمه که یکی از کتب حشر تفسیر است بنام یحیویه بعد از اخبار موسی از آمدن پیغمبری بعد
از ان و ذکر علامات و میفرماید هر وقت که او بدینا میاید هر کس با و ایمان نیاورد من از او شام خورم
کشید پس میفرماید اگر مردم گویند در وفی که او بیاید ماها چون توانیم دانست که او سچ است و صفا
شخص است که خدا تو بیا و علامه است ایشان بگو که علامت و انست که شما وعده خواهد نمود هر که
لنجد و او گفته است عمل آمده باشد یقین نبرسات او بهم رسانید و ایمان بیاورید و اگر بعد از آنکه
بدانید که در دعوی کرده است کین از این یقین تو بر ظاهر شد که هر که مدعی رسالت است
غیب و ایند خبر دهد و خبر او مطابق شود بصدق او لازم است و اخبار صادق و معیتا
در قرآن بسیار و دیگر آنکه از قلوب مهاجرین با نصار در مواضع و مقامات بسیار خبر داده
چنانکه اخبار کثیره متواتره باطلاعات و اعلاعات بنو نری منتشر است سیم آنکه جمیع علوم حقیر
در قرآنست لا رطب الا یس الا نکه کایه یقین و علی استعمال انحصار منوط بکشف و شهود و الهام
هر چند جمله او مواضع از احکایات معتبره مستقامی شود چنانکه آمده هکذا علم السلام دعوی
مطالب حقیر بآیات قرآنی است شهادت فرموده اند چهارم آنکه اختلاف میان امامان و اولاد
کأن من عند غیر الله لوجه کافی اختلاف اکثر ائمه آنکه مجابیه و شهود استظهار و استعمال
میشود که قرآن فوق کلمات کاف مخلوق است و هیچ کس را نمی توان مجرب شد و آیات قرآنی
منقول و ارباب عارفان است و هکذا ظاهر از الفی السمع و هو شهید قامت لبعضی از خلق کان
کرده اند که میان باقر از اختلاف است و یک موضع میفرماید ما فل یوقها مال الموت و در موضع دیگر میفرماید

الله ينفذ في الانفس حين موتها وانما ديكور ميفعل انما زينا لهم اعمالهم ودر مقام ديكور ميفعل
 وبقين لهم الشيطان اعلمهم ودر كتاب ديكور ميفرايد که بصل من يشاء وبقيد من يشاء ودر
 ديكور ميفرايد انما الهلك من هلك عن بينة وامثال اين ابان بسيار است جوابا نكر ان اشكال ناشان
 عدم معرفت محبتت كالجبر ولا تقوي بعض بل امرين الا من زناست که جميع افعال از موت و جنو
 و سایر امور مبداء ان از جانب حقتا است و در اسباب ظاهره اختياري مرع شده است و تقضيل
 اينست و رافق در كتاب مقامات العارفين نوشته ام هر دو صاحب که از اجله انصاف است گفته
 اير وما اقلوه وما صلبوه واكثر شتيه ثم محال است بالخي مؤثر اسنادا نيكه حضرت عليه را
 بنا كشيده و نفع نمودند جوابا نكه منشأ ان از حسن مردم است که مخفي را بصورت عيسى را
 و مقول مشاهده کردند و در امر مردم مشبه شد بعضي از مسلمان گفته اند ما نكرى و انما قال
 الله يا عيسى اني متوفيك الخ معارض است اخباريكه دلالت ميكند بر اينكه حضرت عيسى
 نيكه با سمان رفت جوابا نكه معك متوفيك قطع علامت بود بعلت انست که مانع از عروج با سمان
 مطابق حديث مؤنوا قل ان توفوا ما انكم معني نا خير اجل است و وفات بهر يك از اين دو معنى آمده است
اِنَّ بَصَارًا بدانكه قرن اعظم معجزات است به دليل چون معجزه علبت و معجزه علم الوحي
 عشره از سایر معجزات عظيم تر است اول اينكه معجزه باقيه است كه يوم القيامة بخلاف المعجزه النبويه و دوم
 معجزه است هر حاضرين و غائبين بالخلاف تسبيح حمد كه مختص حاضرين بود كه حضور داشتند و
 استماع نمودند مستم اينكه معجزه است كه از زمان لم الى خاتم هم هيچ پيغمبري داده نشد بخلاف سایر
 معجزات كه هر يك از انبياء عليهم السلام نظير ازاد داشتند و او در اوقات و ديوم موسى و اخيل عيسى و زبور داود
 عليهم السلام اصلا دلالت بر اعجاز ازاد حليت تركيب و اسلوب و فصاحت و بلاغت و اخلاص خبيره را
 نمود اينچه در انبياء عليهم السلام كى كاپ و صقيه خود را معجزه خود قرار نداد چون دلالتى نداشت
 و نه اين پيغمبر صلب الله عليه و اله قرن اعظم معجزات خود مقرر داشت چنانچه ام انكه معجزه ايت كه
 حاويت صلت جميع مراتب بتو را نيزا كرس از اسباب وجود صنایع و لزوم و خود بلى نبى
 بايد خلف را ابو حنا نيت خداوند و فقتن خدا و تسبوى عبادت خدا و بصل بوق جميع انبياء
 و تحليل انها و اخر از رحمة نيا و اخير موجب غضب حكائم و در و از حق و احقر از انصهار ديد و اخلا

ذمیه و اتصاف بصفه حسن و اخلاق مرضیه و اعتقاد حقیقه و اعتقاد محشر و ذکر و صلوات و عذاب
نظام و جمیع اینچیز که لازمه شان بمنجلیست و در حکمت عقلیه و قرآنیست که بمنجلیست باید بجهت اطلاع
و اعلام اینها معجوت شود که غیر که از اینقرآن ثابت و مقرر است بمنجلیست که معضات او در
کفار و لا هیچ معجزه انقدر اسباب غضب کفار و مشرکین نشد زیرا که آنها را تحمل بر سر می کردند
و قلب خود را تسکین دادند که این سحریت و ماها مشق از آن کرده و از آنرا نکر فانی و در درقه
بیکایه نقل کند که امیر البطر نیکو احدی نتواند انقسم باین کند این معنی عظیم غضا است و شان
و ناگوار است چنانکه اگر فقهی ساختن ساعت از آن چندان مجیزه او غصه نیست تا اگر یکسره
طهارت نداشتند چلی جهت او بخت و انفعال و غضا است که او وجود شان فضا است یکسره سهل
طهارت نداشتند بار وجود اسفاد و فضا است و لا اعت و کلمات غریب که لیل و نهار را مشغول بودند
سرمه مثل آنا اعطینا استوائت و در و خود را از کشتن و لذت لحاظ دهند و این عظیم غضا است
بجهت اهل نسل از اینجهت فرموده و قل مَوْتُوا عَنظِکُمْ و ششم آنکه در شان هیچ معجزه از معجزات فرمود
هر چنان و انس جمع شوند و مانند مثل از او روند و اینجا از جهت عظم و حلال و محال بودن از
اینان بمثل فرموده و لَوِ احْتَمَتَا لَافِزَ الْحَرِّ قُلْ اِنْ بَاوُا عِیْلَ هَذَا الْقُرْآنَ لَا یَا تَوْنُ بِمِثْلِهِ
و لو کان بعضهم معص ظهر الهفتم معجزه جامع است که چلی مراتب اعجاز از احاطی است که گذشته
و ایند و علوم غلبه و معارف حقایق و این محسوس است استشفاء بان و عیال و مت برقران
بجهت حصول مطالب و مقاصد و استخراج جمیع احکام دینی و تدبیر و اخبار از ملک الضیاء
و ایند الی یوم القیمه مثل و جاعل الذین اتبعوا کفوا و الذین کفروا الی یوم القیمه و باره
حضرت عیسی الی یوم القیمه و اینست که خدا ذات اقدس فرید که در محسوس ظاهر است که
الان هزار و دویست و نود سال است که از نزول این آیه گذشته است و بهین نحو محسوس است که
احد محال انکار ندارد و تسلط نصایح جمیع یهود و عنود و این اعظم معجزات است از اخبار ایند
الی یوم القیمه و استمرار و ظهور و ان محسوس و عیان ظاهر است هشتم معجزه است که شبیه و نظیر
از سحر و کیمیاست نذارد که جمیع معجزات نظیری دارد و شبیه و طراوی و لیاب و در محاسن و کیمیا
می و بدست او در مجز معجزه علی که هرگاه الان فرنگ عالم را هم زند در مقام شبیه و طراوی می تواند یکسره

این کتاب را در روز جمعه ۱۲۸۰ قمری در شهر تبریز
 در روز ۱۲۸۰ قمری در شهر تبریز
 در روز ۱۲۸۰ قمری در شهر تبریز
 در روز ۱۲۸۰ قمری در شهر تبریز

ان شاء الله تعالی توحید با انصاف و تبتاد و سطر عا و اعراماد با بوعی مالک صفحہ کا مرحوم حاج
 مرتضی باغبندی در قواعد اصولی و بیان کند و عبارات از اربعه صحیح بخاری و تفسیر مجتبی
 خواص است مجتبی علمایت و اغلب بزندان عرب که صاحب انصاف بودند و عالم با حوائج
 بعینہم که درین محو احوال و عی بود اقران بجز خود ندستار بدو خشنود و غایب شد دل در میان
 مارا انیس و مونس شد نگار من که بیکت غرقت و خط و ثبوتی در غم و مسئلہ امور صدمه شد
 و در مقام انصاف صیقل یابد هر که بکسوره او در بد بجزیری من با طلی باشد و از کت تن اسوده اید
 و این قسم انصاف می دهد لهذا انما بان می آورد تا چنانکه علم ابو جحل در مقام انصاف تصدیق شود
 و اکثر بزندان مکه محض اذعان بعدم اتیان امان او در بلکه مکتوبی که در قرآن یافت شود و
 اهل عادل و جل بر تکرار بیفاده می کند و ستر از انبیا اند که بر از انکه بجزیر و قصه موسی و خضر و ابراهیم
 میفرمود گفتند که انصاف را بیکلمات بیان شد دیگر دروغ گفتن و آوردن چر لطفی دارد هر که
 اویم عین همین خواهد بود لهذا بجزیر می آورد و عبارات و بیانات حکیمان و طلب حق و عدلی
 با ملزم کرده اند ختم را که بوعی اجری از اتیان و من قدرت بر آوردن تا ذوال ثلث و الیج و الفاظ و
 کلمات و بیان دیگر در دهم ثبت جمیع معجزات و کلمات و مراتب بجزیر و معالمت که هر که بود و
 فیتوا انتم حلال و کمال و علم و خلق و قدرت و عصمت و طهارت و عبادت و زهد و صدق و
 ریاضت و حکمت و عقیده و علم بجزیر خود را با اثبات نمایان و ان هر مرتبه از مراتب کمال و هر شایان
 شون جلالت که از جنس بجزیر خود مقدس شوم و با قرانت که خود حجت قاطع است بحال ان تکلم
 سواد که می تواند دلائل بر جمع شئون حضرت مسالمت بوده باشد فاعلم قد رسیان از ایاتی که
 در سایر کتب سماوی و دینی و عقیدت و نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و آقا و اوست و این
 بسیار است و فقیر و نادان را به بعضی از آنها اکتفا می کنم و ان کلامی که برای کسکه معاند صحیح
 اول هار نیست که در سحر اول تو درید و احوال او را در حاکم احکامات در حکایت خطا بجزیر
 خلقت ما بر او هم خلیل الرحمن میفرماید و ان است که اول اثباتا عمل بمعیت این چنین بجزیر و
 و می فرستد و تو و هیرو و تو ویم او و ما و دشمنان سارشی اسم یو کید و ان نبی لقوی و کاظم
 و صفا بیباک و از او یک حقیر که کاتب بوری را بر جمعی از علماء یهود که از کتب اسلام مشرق من بودند

و ذکر کسکه در اصل
 ادب را بگویند و در این
 و هیچ کمال در حرف نیست
 و هیچ حرف و فائز
 گفتند چون که او از
 کمال او را شنیدند و در
 در هر حال او را در این
 عقلا بجزیر و با این
 عیان و در این بجزیر
 و در این بجزیر
 در این بجزیر
 بجزیر و در این
 بجزیر و در این

فراست کرده بودم اینست که ای ابراهیم از باب اسمعیل شنوایندم تو را هانایک لغزین کردم و از او بزرگ
و بزرگوار و بسیار کردم و از بسبب دارد ما در یغی احمد احمد و از آن احمد به بر سندی
دوازده بزرگ و امام که بنیویا باشند بر قوم عظیمی و بعضی دیگر از علماء مصری و بعضی از بنی قیس بنی قریظه
و گفته اسم شمس الخضر در تفریر بطریق صحیح مود مود است و بطریق دیگر او را ماد و در
تفریر بلخ جلی مسلم و بنا بر این تفسیر که لالت این پاسوق بر مطلب واضح و صریح در مدعا
خواهد بود و لکن آنچه در بعضی از لغت عربی مستور و علمای یهود که حقیقت بدیم مذکور شد
اینست که بم آورد ما در معنی غایب الغایه و بحیثی است و بنا بر این پاسوق این خواهد بود که سبط
کردم و از بسیار بسیار و بحیثی است و از او به بر سندی دوازده بزرگ و سر کرده و او را سر کرده
اقت بزرگ که خواهم نمود و در ایضا و اگر چه بصیرت اول نباشد و لکن باز در آن اشاره عطا
خواهد بود بواسطه منت گذاردن بقول دوازده بزرگ از تشریح او چه ظاهر است که مراد
از ایشان ائمه اثنی عشر علیهم صلوٰ الله علیهم السلام که با کبر باشند زیرا که دوازده نفر دیگر که خصوص
و حجت اجتماعی داشته باشند از اولاد و امام زین العابدین است و هم چنین منت گذاردن بحضرت
که و این در حضرت اسمعیل سر کرده است بزرگ که چه آن مخفی نشد مگر در حقیقت است یعنی
اخو الزمان صلی الله علیه و آله و سلم و امام زین العابدین است که در پادشاهی و بحیثی یعقوب از تفریر است و
آن حکایت است از آنچه حضرت یعقوب در هنگام رحلت خود تقبیل یهودا فرمودند و از بنیت

لور با صورشنت می یهودا و ام عوفی بن رعلا و عدلی یا بنو شیلو و لو یقره عیم
یغی ناج پادشاه و سلطنت از بنو قریظه و از بنو اسامیت از دوش ایشان خواهد افتاد و اینها
آنست که خدای تعالی او را فرستاد و او را کس نیست که هر امتها انتظار او را می کشند چه اینها است
که لالت می کند: این پیغمبر موعود بپاد سلطنت از میان بنی یهودا میرود خواهد رفت تا او
بنامده است سلطنت و امامت در میان بنی یهودا خواهد بود و حال آنکه امر و در هیچ صفتی
سلطنت و امامت در میان بنی یهودا نیست پس معلومست که این پیغمبر موعود آمده است و
نمی تواند شد که آن عیسی علیه السلام چه از قبایل یهودا بود و علاوه بر اینکه صریح فرموده که هر امتها
انتظار او را می کشند و حال آنکه عیسی هم چنانکه در انجیل صریح مذکور است میفرماید که من فرستاده

فندام مگر بنی اسرائیل و در فضل چهل وجه و در الجبل الوقای خزایدهم چنانکه یونان فرستاد
 شد اهل بت و هم چنین عیسی ع فرستاده شد اهل بتی المقدس پس استظهار هر وقت او را نداد
 و نه ما شیخ که میوه داشتند از او میکشند چه از این از بنی یهود میوه دادی یا نه بپرس نیست مگر چون
 عبد الله علیه السلام علیه السلام چهره دین بین بالید یقه پیچیدی مگر نیامدستم پاسو است
 که در اول پاداش و در وقت هب را از تو بر است یعنی پاداش وقت رحلت و آن پاداشی است که موسی
 علیه السلام در وقت رحلت خود بر قوم خزاندها نداشت و یوسف مراد از نای منسینا یا از نای ح
 میسیر که اموهو ذبیح مهر یا پان یغی موسی گفت که خدا اشکانا شد از سینا و در حشید از کوه
 ساعیر و محلی نمود و فیض بخشید از کوه پازان و مراد از این پاسوق ظهور حضرت موسی و علیه
 و محمد صلی الله علیه و آله و سلم است چه محلی ظهور احکام الهیه و زلف حقیر موسی کوه
 سینا و محلی بعثت حضرت عیسی ساعیر بود چه انحضرت بعد از تولد در قریه بیت المقدس بواسطه
 خوف از هر دو پادشاه یهود با مادر خود بگریه بیت المقدس نوا میآید و در غیبت
 حوالی مصر در آنجا معجوت شد هر که حجت نمود و در قریه ناصی بر سر پادشاه دعوت کرد و محلی ظهور
 محمد صلی الله علیه و آله و سلم پادان بود که مکه باشد چه پادان کوهیست در حوالی مکه که در میل
 و نیم پیش از مدینه و جمهور مفسرین یهود نیز از آنرا نمک بقبیله نموده اند و در بعضی عبارات
 تورات نیز کلمات بر آنست چنانچه در سفر برایشیت تورات و پاداش و پادشاه و پادشاه میفرماید
 که هر چه از آنها نیست که چون حضرت خلیل مامور به یروین کردن ها جوشد نانی و ظرف آب را می
 ها جزو اسمعیل میآید ساختن ایشان را و از این بیان بر شیع نمود و چون با ایشان تمام شد
 اسمعیل در نزد حق تعالی ارم گرفته ها جزو آنحضرت کاره گرفته مگوشه مشغول گردید که بشنود
 فرزند خود را ندانم حال می بینید در آنحال فرشته از آسمان آمد و ندا کرد بهما که مشوش مباش
 خدا شنید از فرزند تو را بر خیز و بیکر دست و پا که نزدیک میکردند از خدا و خدا نمود بهما
 چاه ابی و ها جزو افترا از چاه ابی او دده با اسماعیل خوانند و بود خدا با آنحضرت و بر زکند و
 بود تیران از بن میفرماید و لکن شون بمجدی پادان یعنی مسکر گرفت اسمعیل در بیان پادان و
 واضح است که مسکر اسمعیل در مکه بود و در پاسوق کتاب حقیقوت فی که در آن خواهد تصریح و فرموده با

باینکه رحمت الهی از جانب جنوب بیت المقدس خاص از کوه باران نازل خواهد شد و همیشه خواهد بود
 و در جنوب بیت المقدس جایی که احتمال کوه باران در آن نباشد بعین ارمک معظّمه جایست
 و از اینجا عباد و بلاد قلیب یاد و گریه از علای بضاری بوده و سابق بر این باشد در قدس
 نوشته شود چهره از سال گذشته است که کوه باران در میان تیر است و مراد از اشکارا حلال در
 مواضع ثلاثه است آن نعمتها خود است در آنها بر نبی اسرائیل چه بپایان تیر هر که ممکن است مجمل
 بنوده و در جنوب بیت المقدس نیست علاوه بر آنکه بقعه یا سوق مذکوره که بعد از آنست اصلاً
 باین نمیشد از چهره آن پاسوق ایست و ناخریوبت قریش میباشد که مود
 پاسوق بعد از آن نیست از خوب عجم کل قد و شاوید و خواهم نوک و کور قلخا بپسایید
 و آنجا مجموع آنکه با اوست چندین هزار خاصان یعنی فرشتگان و در دست راست او دینی
 چون آنش یعنی روشن و زرد و عزیزند که در هوا و آسمان بسیار و هر مقدسین و معصومین و در دست
 اوست و انتفاع بر دار تعلیم و هر که پاهای او زدنیکشود یعنی بپایوس او رسد چنانچه بعضی اند
 پادریان فرنگ تفسیر کرده و در عهد او خواهد بود آنکس که از هر عادت کثرت باشد و کوباشد
 بانوشیران باشد چنانچه حضرت مخبر ص فرمود و اینست وَمَنْ الْمَلِكُ الْعَادِلُ وَبِرٍّ لِّشِرِّ
شود سخنها نور او کوبارد از این نوع دین موسی باشد چنانچه چند پاسوق است که در او آید
کلخی از نور تیر است و آنها این است و آذنانی امرال ابرام احوه یار دلو ط معیوسا ناغنی اوله
 مین هم اقوم اشرا نا شام صا فوا با و انقبایا و اقدما و ایامالی ات کلاها ارض اشرا ناره و حنا
 انقستنا و لر حنا عدو کلام و سمیتی ات زر عا که هر ها ارض اشرا سم بو خلا این سنو قات
 عنرها ارض که زر عا میمانه یعنی فرمود خدا بابرهم بعد از خدا شدن لوط از زن و او که نکشتا
 چنانکه خود را فدا لظنه کن اطراف اینکار که در مقام داری از اطراف جنوب و شمال و مشرق
 و مغرب که جمله از مین بلکه تو می بینی بتوید هم از او بد زید و اوله و توانا اخر عا یعنی خارید
 بگذارم کسل بقوا مانند خاک زمین چنانکه کسی خاک را نتواند بشمرد لسل بقوا نیز نتواند بشمرد و
 بعد از این در همین پایش میفرماید و تو مزلوه ملخ ناد نای ارببات زر عا و لا بیسی از مرن دیور
 لوه ملخ ناد نای هینا خها را و بولیت بن وفادات نامو لثبم جیل که تمام اد نای ال عن حج و هو به

پر اقام باد و یکدل و یکدل بود و عمل بر یک حال بدستگون و این پاسوق حکایت نکفت و کند که باهاجر
 شده بعد از آنکه از مساره فرار کرده و در سر چشمه دریا با آب نشست و فرشته با و ناز کشد
 یعنی کف بهاجر فرشته خدا که بسیار کم بسیار کرده است لعل تو را اگر شمرده نشود آن بسیار
 گفت تا و فرشته خدا که تو احوال البتین و خواصی نایب پر بختان نام او را اسمعیل که شنید
 خدا در پیش تو و او را نفرزد خواهد بود بر اقام یعنی بهر و فد و دست او در هر و دست هر دو
 و بر دو برادران خود مسکن گرفت و معنی دست او در هر و دست هر دو او را تو کوم که یک
 از فقر چنین تو ویر است چنین تر جبر کرده که او بر هر مسلط و هر را و محتاج خواهند بود
 حرام و ضار آنکه که یک از متعین تو ویر است بزبان لیتی بر اقام را معنی کرده مچری که ترجمان تو
 و تقه از چنین نفس گرفته و دست او و دبا لای هر کس خواهد بود و هر کس دشمنی با خود
 و زوید و اما او خیم خود را در هر و ولایت برادران خود خواهد زد و لای از کت لغز اسیان ظا
 میشود و موافق آنچه ظاهر تبیین است بر اقام بمعنی بعضی و صحرائی است و معنی پاسوق
 که این کپرت و وحشی خواهد بود و دست او با لای هر دستی خواهد شد و زود باشد که اجل او
 اشرف و اعظم از هر برادران شود بعد از آن میفرماید و بسیار کم ذریه او را از آن کثرت و بسیار
 مضمونه نشوند و بعد از این فقره آنچه چند و گذارش جهاد کردن حضرت را بهیم علیه السلام را یاد
 ثلث زمین گشتن را و محالی میفرماید و بعضی چیزها دیگر پس میفرماید بوج هر دو کائنات دبا
 است از ارم بریت و ثور و کن و غنا با قتی است ها ارض هر و ت حی و هر مصر بهم عدلها ها را هکذا و
 نه برات یعنی از روز شرط که خدا با ابرهیم بدادن زمین بدتیر تواند نه مصر ثانی و ثلث
 و محی نماند که در این پاسوق اخلا حکایت فرموده است و عدلها که بخلیل خود و ها جو مادر
 اسمعیل علیه السلام داده و از جمله و عدلها عطا فرمودن تسلط او بملك هر اطراف از هر یک
 از جهاد جانب بلکه از و دین از ثلث بدتیر ابرهیم علیه السلام را ویدان و همیشه و این ظاهر است که
 هر یک از فرزندان ابرهیم را بدتیر از دین اسمعیل این عطاها محقق شد چه هر یک بنی اسرائیل را
 تسلط بر اطراف عالم خصوص ساحل فرات حاصل نشد بلکه با بنی عبور نکردند چه با کجاق
 و همیشه بودند پس معلوم است که این ثبات و متعین شرط در ذریه اسمعیل را محقق شد و از جمله و عدلها

بسیار کمین شکلها جاست و مسکن دادن فرزندان او را در مقام هر فرزندان دیگر بر عیم علی السلام
و محتاج کردن سایر فرزندان بفرزندان او و مسلط ساختن او بر دیگران و این خود واضح است
که حضرت اسمعیل هم خود چنین نشد و هم چنین سایر فرزندان او ظاهر و پنهان و صریح و علقه
عرب بر ساحل نرات علی الخصوص درند باشد که اجل الخ پنجبرایچه در سفر داشت از نوریت
که بعد از آنکه حکایت می کند از عربت جلیل خلیل خود را بلیج فرزندان خود و طاعت و میفرماید که
که چون تو این کار را کردی و بر یکسختی بخت خوار من نه رسیدی برکت خواهم داد تو را و تسلی
تو را بسیار خواهم کردم مانند ستارگان آسمان و مثل یک که در کار در است و میدهم بدی
تو خانه های دشمنان تو را و مبارکت می کنم بدی تو هر قابل روی زمین را حال ناقص کن بین
اگر من اجل بن عبد الله صلی الله علیه و آله پیغمبر بر حق و معجوت بر کاف خلق باشد چگونه صدق
اینچه محقق میشود و حال اینکه موسی و عیسی علیه السلام بنا بر اینچه در نوریت است در لاجل
معجوت نبودند مگر بر بنی اسرائیل ششم اینچه در سفر نیم نوریت در پایش شود و نیم بعد از آنکه
وصایا حضرت موسی بقوم خود میفرماید تا بی مستقر اینجا ما خا کا مون یافتم اینجا ادنای
الو هیا الا و تشاعون یعنی پیغمبری از میان شما از برادران شما مثل من برانگیز از حکمانان
شما بشنوید از او قول او را و بعد از آن میفرماید که کول اشیر سائلنا معیم اذن ان الو هیا الجوت
بوم هقا هال کیور لوار و تف لشموع اف قول ادنای الهای وهات هاش هکد و کات
هر وقت که راه عود و لواموت و بوم مراد نای الوهای هطیبو شر و بر و یعنی خبر میشود
ان پیغمبر من رسید در روزیکه در پای کوه سینا جمعیت نمودند و بد نگاه احدی بر عرض کرد
که ما را از یک طرفت شنیدن این اوازهای خدا را خود و دیدن آتشهای صاعقه و برق
که در حین نزول کلام الهی بلشیدند نه نیست چه میترسم که از هیبت ان نبیم و مرود حد که نگو
گفتند ای قوم و گویا بنی اسرائیل چنین تصور کرده بودند که بر سر پیغمبری که وحی باز شود باید بر
نزول الواح یا صاعقه و برق باشد لهذا استدعاء رفع اینهم نمودند خدا رحیم نمود و فرمود خدا
تا بی اقیمه هم میفرماید که ما و خا و نایق و باری و پیو و بر الهات کل اشیر صوتی غیر
میشو می گردانم با ایشان از میان برادران ایشان مثل تو و بدیم کلام خود را بدین اواز و سخن گوید اینها

انچه را فرموده و او را و مخفی نماید که آن پاسو قها دلالت کند بر موعود بودن پیغمبر از غیر ابراهیم بلکه
 از بعد از ایشان و در برابر او زبیر موسی کمتر نیست و صاحب شریعت تازه است و نزول وحی پادشاه
 بطریق نزول الواح یا صاعقه و ازها است و هیچ یک از این عملها را پیغمبر که بعد از موسی
 بوده اند صادق نمی آید چه هیچ یک چون موسی نبوده اند و هم چنین مانتخ که بهود و مانند چون
 سخن اهل یهود و ملایک آنکه در اخرون و یسوع و کوراست تو قام عود نابی بر اعل کوشه یعنی پیغمبر
 از بنی اسرائیل مثل موسی علاوه بر اینکه هر پیغمبر از بنی اسرائیل بود ندای هیچ یک از آنها
 سخن اهل یهود بود و این احوال تمام رجاء اتم انبیاء علیهم السلام صادق است هفتم باینکه اسک
 در سیمان نبیت و هشتم کتاب شش پیغمبر مذکور است که میفرماید کی صولا صا و صولا صا و صولا
 فا و در عرشام و در عرشام که یلیق صا فا ابلان شان حوت بد بر الها عا هنر اشر اهر زت همو حنا
 شی و لعایف و نت همو کیا و ابوشموع و هیا الهم در براد نای صولا صا و صولا صا و صولا فا و
 قولا فا و در عرشام و در عرشام لعن بر حو و کاشلو و خور و نثار و نو قشوا و نکلا و در جرات
 از علامات پیغمبر عود یعنی فرمان دهد بعد فرمان اندازد کند بعد اندازد اندک اینها اندک اینها
 و نیا بی باشد که در میدان شکل باشد و زبان و دیگر سخن گوید باین قوم را انچه امر کند بایشان
 اسامی است برای جستگان و اینست اسامی و شنیدن آن خواست ایشان نیست و حال آنکه
 باشد برای ایشان سخن خدا فرمان دهد بعد فرمان اندازد کند بعد اندازد اندک اینها اندک اینها
 باین سبب بر طرف شوند یعنی نافرمانان او و کیت شوند و شکسته و تبار افشند و گرفتار شوند و نیز
 در همان سیمان ان همین کتاب است که میفرماید کی یلیق صا فا ابلان شان حوت بد بر الها عا هنر
 یعنی بار دیگر بخت و زبان دیگر با شما سخن خواهم گفت و بعد از انشیا احتیاجا با احدی زبان دیگر سخن
 نکفت مگر جناب محمد صلی الله علیه و اله چه انجیل نیز چون ساریکت زبان عبری بود علاوه بر آنکه
 نصا انجیل را انجیل گویا رخ سید هشتم پاسو قها نبیت که در سید الیچیل و دوم کتاب شش
 مذکور است و انها اینست که هر عبدی اتماخ بو مجبری دامت افش نانی دوحی حا لا و
 و مشیاط لکونیم یومرا یعی و لا نبینا و لا نسمع مجوص فلو فان و اصول الی غیر و
 لا یخیننا لامت یعی مشیاط لیکر و لا یروص و لا یسم یا یرض مشاط و لمو و اقوام یجیل و انما

خبر است ز علماست پیغمبر موعود یعنی نیک بنده مراعات کنم او را بر گیرید من پسندیده جان من بدهم و حق
خود را بر او شریعت از برای قومها میرزا آورد و فریاد نکند و مرتبه بخود قرار ندهد نشواید
بر برید سخن خود را نمی خورد شده و آب شکند فیتله کار نیم سوزن را خاموش نکند بر راستی بر و زاید
شریعت را ضعیف نشود و نگردد تا بنده زمین شریعت خود را و بکتاب و شریعتها از جزیره ها
همه امیدوار باشند همه را بخیر باند و همان سیمان از آنها کتاب که میفرمایید هاری شویوت همین بابو
و خدا شوت انی مکید بیزم تکیسجنا التبعیج اوجم ابرانشا قدا و یارد نوشیر و کدوای شیر
حواش تهیلا تو مقصصا رص یورد هیام ایام لوامیم و یویش و هم بلسیو مید بر عار و عسکر
تثو قیادار و نو و نو یوشو سلح مروش هاریم ایصو حو با سیه و لدر نای کاود اوت هی لا تو
ای ام یکید و یعنی نیک طایفه پیشینان آمدند و اینده کارا پیش از آمدن و ظاهر شد بشما اعلا
میکم و میشو نام مدح کنند از برای خدا مدح تو و تسبیح کنند و زود اطراف زمین و دریاها و
جزیره ها و بیابانها و شهرها و خانها و مکانها که مسکن اولاد قیادار است که پیغمبر ما و سایر عین
باشد و ساکنان سر کوهها و بلندیاها فرای کنند و عزت از برای خدا قرار دهند و تسبیح خدای را
جزیره ها معلوم کنند و بعد از چند هفته دیگر میفرماید اله هد و ایم حسیتیم و یو عرویم و یو
احور یو و شی یو شد هو میختم با یسل ها اوم ریم لیخا اسم الوه و یعنی این بخوان که جزیره دارم
خواهم کرد و بجا خواهم آورد پس شرمه و سرنگون و رو سیاشوند الحیاجت که پناه مبرست می برند
و میگویند بر بتان میختر سرنگون که شما خدا یان ما مید که همه باران بخیر در همان سیمان از همان
کتابت و ان ابلیست که میفرماید همر شیم شما عو و ها عیوریم هی یو لیر اوت و عیور که ایم عبد
و حشر کلش اخ اشراح می عیور که یو شولام و عیور که عود ادر نای را نوت روت و یو بشو
یا فوج ادریم و لواتیم مع یعنی ای حاجت امین و کور و کور بشوید و بر بپسند که نیست و کور و کوری مثل اند
من که بفرستم او را مسلم و فرمان بردار است هر چه ترا می بید و میشو دنیا تا نرید و نشیده می
انکار و خدا میگوید که کسب است و این را کند کتاب را و بعد از آن میفرماید و هو عوم باز و روشا
سوها هم میوریم که کلام او برات کردیم همما اوها بولا و ذوان مصیل میشا و ان و حرا شوی
انهم با این دوست بقیثیب و التبعیج لانا حور یعنی ای قوم بنی اسرائیل همه ناراج شده و غارت زده و بر لیا

احوال و تلبه افتاده یعنی می شوند و حیوانات ایشان در بخانه های آنها شوند و غارت کرده شوند و خلاص
 کند برای ایشان نباشد و نباشد کسی که شفاعت ایشان بکند کیست در میان شما که این را بشنود
 و کوش کند طاعت کند با جزین باز هر چه در میان چهل و چهارم کتاب بشیئات است و
ان اینست که از باده کار اشاره بنور خانه که آینه آسم می نماید که اینست بنده من که اول ان خواهر
گرفت و اینست حبیب من که روح خود داد و بالای او قرار داده ام این است آنکسی که خبر قیامت را
بعی خواهد داد و انطباق این اوصاف بر پنج اختر الزمان هم مدد کمال و صریح است و در آخر هر
اختر در میان پنجاد و بیستم کتاب شفاعت گونا است در وصف پنج پر موعود که معجز نقش ویر
اسماعیل بدعتو بصدیق عسلی بودیم و عون و نام هورامیون لایم اخلق لوباریم و در عصو
میم اخلق بشا امل یعنی اینقدر رجعا بکشد و خودش بر بنیاد کسی بر شود و در عقل و دانش خود ان
معصوم و بنده من نیکو کار خواهد ساخت امت بسیار را و کاهان ایشان را بدوش خود گرفت
و با پنج من اولاد بشیلا با خواهم داد و غنیمتها را که از کفار خواهد گرفت و رسد خواهد کرد
و کاهان بدوش گرفتن که این را شمع بودن و ماصدق انها بر پنج اختر الزمان صلی الله علیه و آله
و عدم انطباق انها بر دیگری واضح است پس هر چه در میان ابیت و پنجم کتاب بشیئات است که
اکثر ان کتاب اخبار از امور اینده است مذکور است که خدا بیجا می نماید علی کن مجید و عام عابد
فهرست گویم عار لیم بدیر او حایفه آنکسی که از برای خواطر همین قوم بزرگه نور عار نخواهند داشت
و تعریف خواهند کرد و شهر جماعت قوی از تو خواهند رسید که با بیست ماعون دل ماعون
لا و یون بصبر و محرم می دهم صلح محور و که روح عار لیم که فرم قیر یعنی قوت خواهی بود از برای
مسکن در وقتیکه پامال شده باشد پناه خواهی بود از کرد باد و سایر خواهی بود در وقت شدت
که ما که کرد باد چون سیل خواهد بود که رفت بدیوار او در پس بعد از چند اسوق دیگر می نماید
کی تا نوح افرو نای باها رهن و زاد و ش مو و ختا و کجی در ش متین بموید مشایر بر سر یا دایق و یوا
کا شرباد پس هوج لیسوت و هیش پیل که هو اتو عیم اد بویتاد او مید ضره لیکار و هو مو و یوا فح
هیش پیل هیکب لا ارض یعنی اینست دست قل که خدا که در زیر او خود خواهد شد شهر مات
و شهر مواد را در کتاب کالو بن کتر شهر قدیمی است که از عراق عرب در کباب است و بنا بر این مراد مدائن محکم

سلاطین عجم خواهد بود و بعضی دیگر بویایم و خیر یا نقیر کرده اند و ان شهر از قتلگاه در زیر گردان
خواهد شد و بهر خواهد کرد دستهای خود را در ان شهر ماب چون کسی که در وقت شنا کردن
دست خود را به زمین میکند و صاحب زیرکی ان شهر را نیست و خفیف خواهد کرد و دستها را
کونا خواهد نمود و آثار بلند ایوان استقامت ان شهر خواهد افتاد و سر نگون خواهد کرد
در زمین نا انکه پامال شده از قتل کرد و غبار زمین شوند چه ناله هم انچه در میدان نیست
یک کتاب مشعای است که میفرماید کی کو امرای همدل شریکی و راه احب حمد پادشاهیم و
خب جور و حجب کا مال و هیق شیب قشرب قاشب و بقترا اری عل مسفا اندوای ا
اتوخی عومد نامد بویام و عل میشرنی اتوخی نام کل هملوت شعیا میفرماید که ان
عجیبی من گفته شد که بر دو کس از انکاهان کن که هر چه بدیدند بگوید انکس دید عراوه و دسواره
یکه بر الاع و دیگری بر شتر سوار و نیک نظر کرد شیری فراز میکرد که منم پاسبان دین خدا کرد
و شب بجز اسنای ستاده ام الاع سوار اشانه مجضرت علی بنی نایا و اله و علی السمل و شتر
سوار اشانه مجضرت رسول صلی الله علیه و اله و شیر اسد الله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام
و در کتاب عیون الاخبار الرضا علیه السلام است که حضرت امام رضا علیه السلام شخصی از
نصاری فرمود که شعیای بفرزدک خود گفته است که رأیت رائین اضاء لها الارض احدیها
علی حماد و الاخر علی بعبی یفیدیم دو سوار یکه بر خربود و یکه بر شتر و اک بر علییه و اک
شتر محض است یا انتر که همراجه در هر روز چهل و پنجم روز حضرت را و دعاست که میفرماید احکود
حر حیا ال یا رخ کی بود هو دحا و هدا حیا یعنی ای از هر کس شجاع تر شمشیر خود را بر گردان خود
بند بعد از چند کلمه دیگر میفرماید حلیه البشونیم عیم تعحنا ایلیو بلو او یو هلم یغیر در زیر دست
تو حیا افتند و یرهای تو شدند تیز است در دلهای دشمنان پادشاه بعد از چند فقره دیگر
میگوید نبوت ما انیم بقترا و تحا نلیسوا شکل لینیما لکیم او فریغ بنشینند و خرباده شاه در دست
راست تقوا و استقلال و از انست که در خرباده شاه است پس بعد از چند فقره دیگر میگوید بخدا
تخایه بویانخا است هیو لسا یم بکلها ارض یغیر و بعضی پادشاهان و فرزندان خواهی داشت و اینها
را خواهی کرد در کل دوی زمین نا انکه بعد از اینها بقیه امتهای باوقار خواهند کرد و انطباق انبقر

سید راہِ حبیبر

برو سید کانیات^ع اوضح وافغانستان چه او شجاع ترین مردم بودند شش خود را بست و بجای نیاورد
دزد دست او افتادند و نیزه ها او برد لوبای دشمنان پادشاه که پیغمبر لخر الزمان^ع باشد تندر
و تیز و دختران پادشاه و پهلوی و نشست الخ کشا نر دهمتر اخیر در روز پنجشنبه و پیچ زبواست
که ابتدای آن نیست کیو لوبار دین و اسالو مسنی عالی همدل و اسالو یغی و ان^ع انوش لورکی
الو^ع اوم بود عا^ع اشتر بجا و تمیق سود بلبا الوهیم را بخش یغ^ع انکه باید خواهر گفت که
هرگاه دشمن من بد^ع عین می کف الترحل میفودم و اگر بیکان^ع نری افرا^ع است و خود را از او
میوشیدم اما تو عجم منی و سرداری و خویش من^ع که همراه من خوشها خور و شها خور و یکایک
دختر امرد^ع ای که دیدیم و بعد از آن دخترانی صغیر مایه که شرح را از اینست که ای خدا انبلاست خدا ص
کن و مع طرا^ع انا که بمن نزدیکی میجویند زیرا که ایشان از منی^ع جمع کثیر همراه من میباشد
ان خدا نترسیدند و کتاب و الا باطل نمودند و سخنان او را در کتابی بنویس و ادنا قانو که حکما^ع و اولاد
چا عذاب خویش اناخت و زیرا که قاتلان و منافقان و دهکها خود را نصف بخور دهند و من از
صاحب میدارم و تفسیر انیغفر از انجود^ع کور بعضی انفقترین زبور ترجمه نموده و الی بالتقیر
یعنی علیه السلام نموده چه بسیار عین زبابل باله^ع کند چنانچه از عاموس^ع بر موس و از عامر بر امر
و از کفان بر کشتان^ع تفسیر نموده و بنابرین صریح در مطلب میشود و مراد از محرم و سردار یکی
از خلفای ثلاث است که مدینه در^ع که که خانه خداست و خدمت پیغمبر برده و محرم خانه او
بود و آنچه بعضی بی زن و بعضی با ماد^ع حضرت بودند و احکام کتاب خدا را تقیر دادند و وصایا
رسول الله^ع هم در هر روز نمود و هفتم زبور میفرماید در شان پیغمبر این^ع عا^ع و عا^ع فل سو بوا
و صدق می باشد شقون کیس او میاید و ابرها در روز او خواهد بود و ماصد این فتوا^ع است که
پیوسته ای در بالای حضرت رسول بود و چیزی را^ع به من علامت انحضرت^ع را شناخت
مؤید^ع انبیطالب^ع انچه در هر روز صد و بیست یکست^ع میفرماید نو با هشتم^ع لوبیک و یکا و یا ص و
لا یلای^ع انچه افنام^ع در روز و ماه و شب بقر^ع انخواند سو فایند و نیزه^ع الحله اساره با حضرت^ع است
انچه در هر روز صد و بیست است که میفرماید انچه ترجمان نیست که پیغمبر موعود میفرماید و ای غریبه
من که بطول انجا میدو^ع ساکن شدم با^ع انا که در عربستان هستند با^ع انچه در هر روز صد و بیست رفت

الحاج محمد بن عبد الله

صیغہ اول

میفرمایند بایع گفت ای تو خال بر خا و لا تو لاخ اشتیقا که گفت یو ریای بیکت پنج باختا که تسلیم زیم ساو لو
تسوخا با تا اینکه میگوید اوربانیم لبایخا شالوم این فقرات مطابقت با احوال امیر المومنین علیه السلام
یعنی هر کت دست خود را خواهی خورد و وزن تو مثل درختانکو و میوه دهند آدر کج خانه تو
و فرزندان تو نوچه ها درخت زیتونند در دور سفره خواهی دید فرزندان فرزندان خود را علی
کنند و راسلام و تا اینجا بعضی از معنی های تفسیری نموده اند و در کتب زبور که حقیر دیدیم بعضی از
لفظ شالوم نوشته بود علی اسرائیل و معنی چنین خواهد بود که خواهی دید فرزندان فرزندان خود را
که راسلام را بر بنی اسرائیل ظاهر کنند و الله جانان علم و تقی این فرزندان و بنو چید درخت زیتونند
تو کیت بر مطالب جدید احادیث شجره زیتون که در لایه مبارکه نور است و زیتون را حضرت فاطمه
سلام الله علیها تفسیر نموده اند کون نری هم ایچره در عز و دیم زبور حضرت دارد است که میفرماید
لما راقشیم بویتم اول اویم هم عورق بیت بصوی ملح ارض و دیم نوسدی باحتعل
ادونای و عل مشیو شقات موس و تموشلیخا من مشوا عو و تموی یعنی احوال و طوایف
عرب جزو شیدند و اجماع کردند و خیالها پویج کردند و پادشاهان زمین و سر کرده های ان باهم
اتفاق نموده و مشورت کردند بجهت دشمنی صاحب تعیین کرده شد از جانب اودین که گفتند
بایا احکام ایشانرا نازه کنیم و دین ایشانرا از خود دور نمائیم تا آنکه بعد از فقرات دیگر میفرماید
می می و اتا کونیم کلا بیا و احوال انرا در ص تر و عن بریدل کجلی بوسر شغیر یعنی طلب از
و من بقو خوام داده امتهاد و در تصرف تو هم از شما زمین خواهد بود پس ایشانرا بچوبالهی یعنی
شمشیر حکومت خواهی کرد و از قتل ظروف کوره کری هم ایشانرا خواهی شکست و بعد از این فقراتی
می گوید پس میگوید ایچره جبرائیل است بنابر دشمنی یقاز راه حق گمراه شدند و دوباره تو حیلها بکار
برند و اجماعها بخیا کردند و صدقائین فقرات بر پیغمبر از طرف الهی و تعیین کرده شده از جانب او که
وصی او باشد در نهایت وضوح است بلیت می در بر هر صدم و نام زبور است که میفرماید ایچره بر تیران
ایست که پیشوای دیگر باید که اولاد هرون نباشد و نمی تواند شد این مکر پیغمبر از طرف الهی و جبر قوم بنو
و نضال عسوی و قاتل از اولاد هرون دانند بلیت دیگر ایچره در کتاب صغیاء پیغمبر مذکور است
و ان پیغمبر است زالد و که در او اخو بیت المقدس را معشوشده و در سیمیا اول انکاد مذکور است فقراتی که

ابتدا این است که تا روز بوم ادنای هکاد و لقا و او مه و ما و بعضی نیز یک عدد و زخا و اند
 پنج خواهد بود و دلیر مضطرب خواهد شد و دراز و زدنش و پیدایشان حوال و کرد و داد و صدای
 عظیم خواهد بود و در شهر و کاه هم مورد و نگه ها بلند و مردم چون نابینا یا ن راه خواهند
 رفت جبهه عصیان خدا و رنج می شود خورایشان در زمین و بدنها ایشان مثل سیر که زبالا
 خواهد شد و فقر و طلالی آنها ایشان را خلاص بخواند و در سیمان سیم انگاب فقر و مذکور است
 که خلاصه ترجمه آن اینست که کجی جمع کردن هر قومها بر شریعت خود هر پادشاهان از طرف
 کم بر یحیی بن عیسی خود برایشان و کسر ختم من بسوزانند هر را و بعد از آن فقره میفرماید که انرا
 هفتخ ال عیم ساف و القدره کولام بشم ادنای لعاید و شخم احاد یعنی انوقت بر هر یک و انرا
 بقومها السنا کبیر برای خواندن جمله ایشان بنام خدا و عبادت کردن ایشان بیک روش و شیوه
 انچه در سیمان دوم کتاب ملاخی پیغمبر است چه در اینجا قبل ازین فقره که بخیرت ادنای لایتر
 اشیر عیسی عز و عندها الهه یعقوب و مکیش مخاه لادنای صبا و ث فترت میفرماید
 که هر چه از ایشانست که ای بنی اسرائیل شما گمراه شدید و از راه راست بیر و ان فنادید و گمراه کردید
 بسیار زیاد و شریعت و نباه کردید شرطه و یرو و قرا و دادم انرا شما را و خوار و و مذلت و اسبه
 بجمع طوائف زیرا که شما انکا عمیل دید طریق را و چشم می پوشید و اجزاء مشرعی من و بعضی را
 بر بعضی ترجیح می دهید بلیت سیم یعنی در سیمان سیم کتاب ملاخی است که میفرماید که من هستم
 با بوعمرکتور و هابوکل ردیم و خل عو را شعا یعنی رفاه خواهد آمد چون تو و انرا کرم و
 و جمیع منکران و ستماکران مثل ذبه خواهد بود پس میفرماید در این روز و نایشان خواهند داشت
 بخوبی که نخواهند ماند از ایشان ریشه و و که و طلوع خواهد نمود بشما که از من مترسید اما علما
 و شفا در زیر بال او خواهد بود پس بعد از حیل که میفرماید همین انوقت شولخ لایم است اما انرا
 وی لیکز بویوم هکاد و ل و شهور یعنی دراز و ز عظیم حوا هم فرستاد الیسا را مخفی نمائید که خل
 مطلب ازین کلام فرستادن الیسا است چه و ادا را و علی بن ابی طالب علیه السلام است چنانچه در
 احادیث تصریح شده و الیسا یعنی علیا است و همین الیسا است که جمیع امتها را انتظار او بود و ماند
 چنانچه از انجیل و یوحنا مذکور است که چون می آمد میوه علمای خود را و تو را و فرستادند که آیا تو الیسا

من ایلیا نیست و در آنجا که عیسی فرمود این امینس با ایلیا خواهند آمد و حال آنکه در آنوقت
آمد بود و آنچه بعضی دیگر میگویند که مراد الیاس است نیز غلط است چه الیاس قریب برآمد
آمد بود و مالخی در قریب زبان حضرت علی پس قریب آمده است که الیاس آمده بود و سبک
بلیست و چه مثل آنچه در میان ستم کتاب عاموس میگوید که کور است در آنجا صیغری باید که لایعبر
ادانای را با یکی هم کالاسد و ال عباد او دنیا یعنی میکند خدا چیزی را که آنکه اشکال می کند
متر از از برای بنده کال خود بعد از آن میفرماید این تر ترجمه اش اینست که من قرار داده ام از ایشان
ای بعضی اسرائیل موی و ذلت را میفروشند طایفه بنی اسرائیل که دیگر برنج نرید و او را رده شوند از زمین
و دیگر بر پا دارند بناسد از برای ایشان بلیست و پیغمبر آنچه در میان هشتم کتاب عاموس است
میفرماید هیلو نشسته ام بجانب بعلتی این فرمود و هیشی عواری بعیر و طرف انلو هی کفی
فوق میم عونا تو بعلتی اسم خدا می بینی می اندر در و عواری هم در آنوقت آنچه می خواند می شود و می دانند
بجا آوردن می تواند بود شود رسیدن صدا که گشته اند فریاد و شجره در رخا خود صدا کند
و چیزی بلیست می آورده تا اینکه بعد از چند دقیقه دیگر میگویند فریاد عواری می شود و گویست که ترسان
نشود و ظاهر اینست که عزالد و همراه می آیند و علی علیه السلام می آیند و شجره ایشان بجای
باشد که اسم او حارث بن عیله و غنصه فرست بلیست و هشتم آنچه در اول سوره می آید که چشم
که میفرماید و یعلی ادنای و یهو کر و تب حارون و با بر علی علوحت بسن بار و ص قور و بر که
علو حارون احد و یافخ لقص و لا احد با هم بیت مهم حاکم نوکی تو یابو و لا یاجر هن
عوذ لا لایه شر افش و صدیق یا صونا تو یکسی ین بنوئیس و حی لا و اخ بنوئیس بر لوی ازین
جهت که اسان باشد بر قاری خواند زان که سچری ابو عله هست که گفتگو کند از انجام و دروغ
نگوید اگر در کند امید و با شرا آمدن او که البته آمد نیست و در می آیند و هر که سخن می گوید با او شیسته
نباشد حبان او و مرد صالح بجهت ایمان آوردن با و نذر و کی کند نیست تهتمی بای و ق است که
در میان سیم کتاب حقیق و تب و ان اینست که میفرماید الوه می ایمان با و و وقادش مهر ایان ترا
کیسا شیم هر دایت هیلا تو ماها لوص یخه رحمت خدا بر پیغمبر معصوم از عذاب بنور خواهد آمد و

حاضر آنکوه پاران همیشه خواهد بود و خواهد بود تا آنکه از آنجا که ستایش در صلوات بر او
 کرده و زمین را در جانب جنوب بودن مکه معظمه نسبت به بیت المقدس که مکان نزول وحی
 بر حق و قوت ظاهر است و بعد از این پاستو است که ترجمان اینست که از قبیل یوز است و حتما
 در دست راست و پنهان خواهد بود و بیاض است و او در پیشانی پیش او مرئی خواهد رفت پس نظر
 چند عیفر نماید و از آنجا یا حیوهاریم و زم میثم عا و از مسمس با رخ حامد و زو و لا و
 حصصا ایمن و نو قمر برق حسی از غم تصعدا رخص یاف باد و ش کوئم یا صا یا یسع
 عینات و شعی امل حصتاد و ش میسیت را شاخ عار و ت میسود عد سوار صلای خیز چون تو
 بر بنید کوهها ترساک شوند و در ریاح خشک شود و آفتاب و ما اطاعت کنند و بیو ریش و کما
 تو و روشنی نره تو براه خواهند رفت و ختم تو زمین با ایمال خواهند کرد و بیرون از آنجا
 امت همراه وصی خود و بکشی سر کرده خانه ستمکار و احوالی کرده بشما از آن زمین تا بالا و
 لعن کرده بنا حجابی او ترسیدن کوهها یا مراد یاد شاهان است هم چنانچه گفته اند بعضی با اهل
 کوهها بلیت و شکر اینجند و میان چهارم از کتاب ذکر یا علی السلام است که میفرماید او را و مراد
 هزیم هامل علی بهم هسور او علی هملو و یو صرا لشن بن هیس هارها هو مدیم عل ما دن
 کلها ارض یغی حضرت فکرماد در عرش تو که دید و در و طرفان و در و سمع و در شن دیدند
 جبرئیل رسید که این و یو و در و دوزیون چیت جبرئیل علیه السلام گفت آنها را و فرزند الی اند که
 ار الی داماد و الحیا که طاعت کل روی زمین است در خدمت او ایستاده خدمت می کند و بعد از آن
 میفرماید اینجند ترجمان اینست که ذکر یا علی السلام که کوه کابیر ایدید پر از میکند از جبرئیل رسید که
 این چیت گفت این کلبه است که ظاهر خواهند شد در تمام روی زمین بجهت آنکه دیوانه درنگ
 چنانچه اینجا نوشته شود و دیوان هر کسی که دروغ بخورد و موافق آن بشود و خدا آنکارا بر اینجانه
 هر روز که و هر کسی که دروغ بخورد خواهد فرستاد و ظهور این فقرات در مطلب اثبات
 بقوت جبرئیل و کوا و اند و شمع و حقیقت قان که حاکم میان دزدان و دروغگو نیست و اعلم
 بان میخورند مانند در و در و ش است بله در نسخ کاتب که با که حیرت دیدم لفظ الی را ساقط کرده
 بود و در همین لفظ حصصا و چنانچه نوشته شد حصصا بمعنی داماد است پس معنی اینست که گفت

این دو فرزند داماد واجب اطاعت کل روی زمین است بنا بر این هم کفایت کند چه حسین علیهما السلام
دو فرزند داماد محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله هستند بلیست که آنچند در میان نسیم از
کتاب ذکر تابع است که میفرماید کی گفتمی مویات عبدی جمع یعنی من خواهم فرستاده
خود را که از سمت مشرق ظاهر شود و در میان ششم میفرماید هین تش صخ سمو او میخواست
و اصحاب ای بابات هینک ادونای یعنی همانند مشرق من اسم او مشرق باشد و در زین و نا
او بیتا لله بنا کنا شسته شود سی امر یا سوخته است که در میان هم کتاب ذکر تابع است و اینست که
یکی مؤدیت سپون هار یعی تب پور شلم هینه ملک یا و لاخ صدیق و نون شاع هو عا ی -
روح عل جود و پختی رے و عجبے فرایم و سوسے و شلم و هجیرا فقتت میلنا ما و -
پیرشالوم کو شیم او ما شلومی بام عذابا امی ناها رعدا صی ارض یعنی شاد باش ایویا اسلام
و خوشحالی کن ایویا بیت المقدس که اینک میاید پادشاه توان بر او راستگو و شفاعت کننده
گاهکاران فقیر و سوار شود بر الاغ و بلیست کند سب سوار بر از میان یهود و لشکر را از بیت
المقدس و بشکند کان جنک و ظاهر کند اسلام را در میان عجمان و برسد حکم او را در ناها و بد
دبر یاها و رود خانها تا انتهای زمین و معنی این فقرات بنوع مذکور بخوبیست که موافق با معنی
الفاظ آنها است و یکی از علمای نصاری و دیگری از یهود اینها را تفسیر کرده اند آنچنین فی الجمله
حقالفت داده بالبحر ما تفسیر کرده ایم و اندر تفسیر نیز ایم اندک اختلاف دارند ولیکن هیچ یک قصرت
با استدلال ندارند ایستند اما مفسر نصرانی چنین تفسیر کرده که یعنی خرم باش ای دختر اسلام و
خوشحالی کن ای دختر بیت المقدس همان که پادشاه تو باید بگوید که معصوم و شفاعت کننده باشد و
فقیر خواهد بود و الاغ سوار شود و بلیست کند لشکر را از افرام یعنی از سبط یهود و بر طرف
خواهد کرد اسب را و خواهد شکست کان جنک را و جز زمان علالت العجمان بدهد آنجا
او از دریا و زهر رود خانها تا انتهای زمین خواهد بود و اما مفسر یهود چنین تفسیر کرده که شای
باش ای طایفه و جماعت بیت المقدس و خوشحالی کن ای جماعت اسلامیان که پادشاه تو باید بگوید
راستگو و مسیح دهنده باشد تا آخر مگر اینکه مجای جز زمان علالت العجمان بدهد گفته و بار کند اسلام را

از برای هر که و هها و بنا بریه تقصیر صراحت آنها در مطلب واضح است و این خطا را در بعضی از آنها
وضوح دارد و چنانچه در کتب لغت و معانی شفاست که کاران اعتبار ابا عطا فرموده و کسوف
بعضی از آنها را در کتب دیگر و ایضا است که در سیمای احوال و ششم کتاب از سیمای احوال که او خبر میدهد که
کی در پنج اند و ای الوهیم صواب و در بار صاف و زلال و بفریاد و بعضی در پنج و قرانی کرده و میشود
شخصی از برای حکایت عالمین در زمین مثال دردم بفرزات و انطباق این بر حضرت ابراهیم
الحسین علیه السلام فرزند پسر اخرازه و انصاف و صفت و صفات و بقرآن خدا مستلزم
حقیقت بعین است چنانچه واضح و ظاهر است می و در سیمای احوال و سیمای احوال کتاب
ارمیا است که میفرماید هابلیتی حقوق محل عی قیت نام کل شیوم هلسی عه عمر و دیم هر
لنا و بقرآن اساس سببی هفتی با افریغی شد منجه که قوم خود و استهزا و هر امروز
پر کرد و بر کسی که ندانند و یا صیر میگردانند و شکستند از سنگ دندان و غلظ
نیدند و هر که را که کلامی است که ارمیا از زبان پسر هود و خبر میدهد و انطباقش بر پسر
و انصاف می و سیمای فقرات است که در صحیفه همان بنیاس است که از ان بنیوت هیلد
تعبیر کنند و در ان نصیح بنام نوح و اسم کوا و سایر اوصاف ان بنیوت و انچه در سیمای
صاحب کتاب بحضور الشهود که از اعراض علماء یهود و تقدیر و طاف حی و اخلاک کتاب
من کور عوده چنان کرده که کسی خبر از ان نداشته باشد و لیکن نظر باینکه حق باید ظاهر شود
مقتضی است و در حضور الشهود میگوید که خبر از ان در دار العباد بنظر والد حقیر که اعلم از جمیع
طایفه خود بود رسید و چون اکثر فقرات ان صعوبت تمام و ابهام بسیار دارد و در مقابل ان اهل
کرد بسیار بر التفسیر کرد و بعضی دریده ابهام مانند پس میگوید که فقیر در ان اهل اهل بسیار
کردم بعضی دیگر از فقرات از فهمیده مؤلف گوید که با وجود این صاحب بحضور الشهود بسیاری
از فقرات گفته ابهام دارد و متعرض اینها و بیان آنها نشده و حقیقت در حین تالیف این کتاب در
حد تقصیر و محصل انصاف بر آمد و در کتابخانه مالاموش و میگوید که در این عصر در ان اهل
در نمایان است و هر چه از ان بود انرا باقی و باقی جمعی از یهود کتب معتبره لغز عمر را جمع کرده
نموده و ان فقرات نامشده نا که بعضی فقرات دیگر انحل شد و بعضی دیگر در ان اهل باقی ماند

دانیال و پسر و اسلام
مشرقت که میفرمود علماء
یهود

و آنچه نام آنست که تفسیر شد در اینجا ذکر می شود و فقرات اینست که در حواله انصاری می گویند اینست
امتا امتا خز عزم بریانای اید اهد ملانا بیدین امتا یعنی بیامند طایفه و کرمی که از
جا بکنند و حرکت دهند بریرایفه تمام خلق را کرده شود خرابیها ما هم رسد خوا ووشیها
با ساخته شود دین نازده بدست بپیر کیز از جا بکنند تمام خلق اشاره است به بعثت بر تمام خلق
چه این بعثت مخصوص بهیرواست و پیش از آن بپیر کیز بر تمام خلق مبعوث باشد هر چند
نشده بود و کرده شد خرابیها اگر معنی اید اهد ملانا است بنا بر تفسیر حضرت الشهدا اشاره به
چیز نیست که در اسلام واقع شد چه عمالک بسیار بدست ایشان مقروض و خراب شد و کایا
بنی قریطه و بنی النصر و بنی قعقاع ویران شد و طائفتها پادشاهان عجم و روم سرنگون شدند
اقتضای آنها و بجانها و عباد و محتوانها طوایف پراکنده شد و بنا بر تفسیر خوا ووشی که از بعضی
علماء بهود نقل شده مراد دفع قتر و جدال خواهد بود که در جاهلیت بوده و هر طایفه را هم نزاع
و هر گروهی را با یکدیگر جدال بود و بظهور اسلام برطرف نشد و بنا بر تفسیر ساختن دین نازده که بعضی
از علماء بهود اینوایا تفسیر نمودند مطلب جا سخت بدست گیر اشاره به حضرت است چه آنحضرت از اولاد
اسماعیل و اولاد ابراهیم کینه ساره بود که حضرت ابراهیم داد بعلبادش و جردین که شاکبارین
حاشا و همین پیشا یعنی از پیر کیز دنیا را فروش بکند یا بکند و خواب کند و حرکت دهد از خود
دور کند و جای از آنرا سست کند و بشکند و خواهد کرد و ظهور اینهمه در دست آنحضرت واضح است
و بعد از آن فقرات چند است که در معنی ابهام است و معنی محصلی بدست نمی آید و ظاهر اینست که
بعضی از آنها اخبار از آوردن قیل مجبه مخرب خانه کعبه و عدم اقبال قیل بان و اخبار از بر و نق
ماندن خانه کعبه و بامیر بودن از چندین تا آمدن آن پیر کیز که باشد بعد میگوید محمد کایا انا
یا اید بیطع هوا و یهیه کلسیا یعنی آن پیر کیز که محمد برزک صاحب اقتدا چوب خواش کرده
شده که فرو نشانده بوده زانو باشد کل و جمل را و چوب کایا از خوب و صالح است چنین کایا در
عبری متعارفست چنانچه در تورات و تفسیر موسی علیه السلام و جاسوسان بکغان میفرستاد
سفارش کرد که بر بپسند در آن زمین چو بدست نانو و علمای یهود گفتند یعنی بر بپسند در آن زمین بد
صالحی هست یا نه و فرو نشانده بوده کایا از رخ ادیان و رسوم یا اطفا نایه فتیه و جدال و طردن بود

کل و جمل و البعث بحکم است می تواند کلی یا انفاج و اکلیل باشد یعنی و بوده باشد اکلیل و نایض انباء
 یا صاحب اکلیل نبوت و نایض کرامت و صفوت نهاده اکضا اولات قصر مضامعید قضا طام
 و هو احسف طینا و ملاطافی روشن کند چون برسد نشان قیامت برسد کشته جلت شایا
 و باشد طینا یعنی از سفال کل پر و زامه و نشان قیامت رسیدن اشاره بمهرتبر خاتمیت است
 و میشود اشاره بمجرب دادن انحضرت از تفصیل نشان قیامت باشد بود ناظین اشاره بانستکه
 ملکوت پیچ که حضرت دانیال از آن محب طین یعنی سفال کل تعبیر کرده ملکوت مختص باشد بامیر
 است که از عرب باشد چه عرب را در عبادت دانیال سفال کل تعبیر کرده است مگر یوسف است
 و از لکها اتفاق نقش دریا یعنی حکم کند سخن را و مدح و تشیخا نرا و برود برود و برود از این جا
 امیر و حکم کردن سخن اشاره بانستکه معجزه محض هم سخن باشد و سخن اجماعی رساند که اسرار
 ان حکم باشد و از غیر نرید و حکم کردن مدح و تسبیح حکم کردن بنباد عبادت و نمازها است و
 مرا از رفتن و بریدن گویا غلبه اود و جنگ با باشد و مراد از بیرون آمدن از امیر گویا کشتن
 سر دانا است چنانکه بجهت انحضرت آمدند و می تواند معنی این باشد که برود از دنیا و برود
 از اینجا و از رفتن و جان امیری که او نصب کرده و امیر نامیده که حضرت امیر عا باشد بیرون آمدن
 ضعیف شود و امارات او عصب شود و خانه نشین شود عفا غرا و نازل عرا و باطل کوزا و
 سلطت شمایا و کزایض بوشانند سخنرا و باطل کند بت و دامت شود اسمانرا و بگذرد بوشان
 و برانداختن پیچق اشاره ببود ملت اوست ملت هم سر علیه با بر طرف کردن نایز و قتل و غارت
 ناخوشیها که در زمان جاهلیت بوده و مسلط شدن با یمنان کایه از معراج انحضرت خجرا و
 هوا ایم که دل بر گردان قولا قولا محض انبوا یعنی اول و سفال باشد که عربیت برز که کند پیران
 بت پرستانرا اوست نشان قولا و او و مراد و شادیت برز که کردن و کادبت پرستان ظاهر است
 چه حضرت پیغمبر بعد از آن که پیران ایشانرا کشت و ایشانرا ایمان او دند غیر داعرات عالیه
 رسانید و نشان قولا و او بود اشاره است بانچه شعیاد و کتاب خود ذکر کرده است چنانکه گذشت
 و نه الحقیق چون این فقره صم شود با و چون را بجا امضا من اسم است از برای طالب حق کافی
 و احتیاج بجز دیگر ندارد و بعد از آن فقره دیگری میفایند که چیز دیگر معنی محصلی داشته باشد بدست نمایند

پس میگوید نماز و کلاه را یک رید امتداد و جمع کن بر بعضی لشکر اولین مثل شیر کشیده شود بعد از حرکت
 دهد و سبز شود خرابه میتواند شد حلال از لشکر اولین لشکر اول حضرت باشد و لشکر اول و مثل
 شیر بجای کشیده شد گویا کای از شکست بخوردن حضرت باشد در هیچ جنگی و نه فقر و طاهر
 و میتواند شد انبقره و حضرت فاطمه از شاه زمان ظهور حضرت صاحب عالم السلام باشد و حلال
 از لشکر اول این گفته باشند که زنده شده باشند را صاحب پیغمبر و شهدا در عهد او رخ داده است
 و نام لویش تا کام لوشر کند که حاجد شفا فاه ایم خید شفا فاه یعنی بلند شود انجیل و بپوشد
 ناج ایس و سهند باشد چون برف و نیست که غلطها را و از پیش او نیکو ای اید نضاق و واضح
 و سبیل کتاب دلیری لایح است و پیا و امیری شعتا و او را دعا و اودا و اودا و اودا و اودا
 ایا یا و علی و ح دا حیا یعنی باز گردانده در ساعت نیک زمین مقدس بر حجت نیکو و
 بر گردن و توبه و رحم کند پدر بخوبی فرزندان را باز گردانیدن مرده میتواند شد اشاره با حیا الهی
 که در معجزات المختصر منقولست باشد و میتواند شد کای از احیاء نفوس و قلوب میر باشد و
 حلال از یکشت توبه باز شدن در توبه باشد و رحم کردن پدر کای از ذقت و مهر و المختصر و باشد
 بامت خود و اگر خبر از زمان ظهور حضرت صاحب باشد تطبیق اظهار خواهد کرد آخر که راجب
 باشد یعنی که این نقلها شود بقی مشاء و منتهی و کثوعا و ایرب و ز و اشانت و عیال کل رعا
 یعنی بیاید ساعت که پایدار شود فرج و بسیار شود و نبوت و پیر کند و پیر کند جمله زمین را و میتوان
 شد ایضاً خبر از زمان بعثت المختصر باشد و پایدار شدن فرج اشاره با استمرار دین و استمرار
 خاتمیت باشد و بسیار شد نبوت شاه بکثرت زوال جبریل و ملائکه بر زمین و بتدیج ضرر و
 امتد و احکام ان یا اکثر و وفور الهامات و کرامات و علوم ائمه و اوصاف المختصر و پیر کردن
 جمله زمین بقتل و بر کل یا انتشار صیت نبوت و دین و بتمام زمین باشد و میتواند شد خبر از زمان
 ظهور حضرت مهدی علیه السلام باشد و مراد از کثرت نبوت در ان زمین رجعت انبیا و ائمه است
 تقارن و ثواب کبورا و تسری و لایح بسیار شود شرافت بسیار شود خبر و خیر شوند
 اسیران یا کشوده شوند بستان مقصود از انبقرت واضح و تطبیق آنها بر هر دو احتمال ظاهر است
 شیتا شیتا و مشتتا اما فاه و معنا عقیقا و دبیقا اشتقاقا یعنی شش را ز و هندیان شش را ز و هندیان

انفرد

اینه عیلا و زن او باشند بعد از وفات قیصر باید که هر چه اینها نیستند از زبان پیغمبر می گویند که من
بجایگاه منبکم و خدا من بفرماید من خواهد رسید این من که دشمن من خوشحال باشد از
افراد من که بر خواهم خواست بعد از آنکه در دنیا بیک نشینم و صاحب روستی ها است در آنجا
خواهد دید زن من که دشمن منست و بشیال شمرده خواهد شد چنانکه در حد خود گفت
که خدای تو کجا است و چشم من برین خواهد افتاد در کوچه ها و در آنوقت خواهم دید و با ما شو
مثل کل سه و ششم فقر است که در فضل دوم کتاب یونل پیغمبر که از پیغمبران بنی اسرائیل است
مذکور است و اول آن نیست و هاجی مهر قاش از کز و کل اسر سوهار ص کیا یوم ادفنی
با ایتار و یوم خوشی لوا و ملا یوم عا لا و عرافل یعنی صا بلند کن در کوه مقدس و برسانید
بکل این که روز صاحبی اید و زن یکشد و زناریک و یزوی خلاصه معنی سایر فقرات آنکه
در آن وقت بسین و شجاعان که امتی از اول مثال ایشان نیامده و بعد از آن نیز خواهد بود
کوهها پهن خواهد شد در پیش از آنش سوزان و در عقبان شعله افروزان خواهد بود و
زمین در آنوقت چون نایغ با صفا و ماندا سنا میر و ندر بر ابراز امتهاد در عا خواهد بود تا
آنکه در آخر میگوید که آن نور خدا و از خواهد داد پیشایش لشکر خود را اگر لشکر او بشیال است
و بشیال شجاع و اطاعت کنند صاحب خود و طباق بشیال وی از اینها پیغمبر آخر الزمان
و لشکران و بیرون آمدن از کوهستان مکه و پهن شدن آنها بر کوهها و اطراف عالم ظاهر است
و بمقترا آنچه در فضل اول کتاب ناهو مست که از پیغمبران بنی اسرائیل است که از اینها پیغمبر عود
میدهد و فقره اول آن نیست که عریام و پیش هو و خل هتا رود و میریت و ملل بعد از اینها
خواهد نمود و کوهها را بجزکت خواهد آورد و رفیق طمتر نزل میبازد و دشمنان او بتاریک کرفت
میشوند سی و هشتم آنچه در کتاب خرقیل که از ایهودان خرقیل و فرنگیان نکال و از نکال خوانند که
فقره اول آن نیست و اسی پی او نام لغو علی احاد ما ارض بهما اسرائیل او ملخ احاد بهییر لحو لام یعنی
که من اهل اسلام را جمع خواهم نمود و از هر جا که پراکنده شده باشند بر زمینشان خواهم آورد و نیک
پاده شاه فرمان فرمای همه ایشان خواهد بود و دیگر ایشان محکوم حکم دوشاه خواهند شد
و خود را بسبب بت پرستی و کارهای نشت منکوب خواهند ساخت و از ایشان را از اینها پادشاهان

و من هذا ای نام رنده من داود پادشاه ایشان خواهد بود و چون بمنافق میشوید و بهیچکدام از اینها
 من راه نخواهند رفت و حکمهای مرا محافظت خواهند نمود سی و نه سال اینچه در فضل چهارم
 کتاب خبر میگوید راست که چون خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله را شکستند چه کسی را اینچه در فضل پنجم
 کتاب دانیال مذکور است و از این است و پیش از آنکه مثل اسرار ایشان را بخادون عیسا و اوله
 صدق عو له و حکومت خادون و نوحای و لیم شوح و قدس شراشیم و قدس کل عین موعی و اوله
 له شیب و لیتش پرورش علم ماشع مافیل یغیر جبرئیل حضرت دانیال خبر داد که بعد از چند سال
 پیغمبر پیغمبر خواهد شد و مرتبه دیگر اسلام بنا گذاشته خواهد شد و سر پادشاهید
 خواهد شد و از امت ادبیت هر که منکر او باشد جمل دیگر اینچه در فضل دهم کتاب دانیال
 از خواب چشم که بخالتی رسیدن بود و تعبیر از پنج دولت که از آن بیخ ملکوت تعبیر کنند که
 سه ملکوت آن با لاتفاق ملکوت بخالتی و جوس و اسکندر و داریا و در د و ملکوت
 دیگر در میان طوایف خلافت و اینچه در فضل هفتم کتاب دانیال است از خواب چهار حیوان که خود
 دانیال در سال اول پادشاه بنصرت دید و اینچه در فضل هشتم کتاب دانیال است عوج و برود
 سال سیم پادشاه بنصرت و اینچه در فضل نهم کتاب دانیال است و فقط هر هفتا هفت چرخ را با
 اشارات قویه است بظهور پیغمبر از الزمان و هم چنین در کتاب شینتعالی و بلکیت صریح
 بظهور انحضرت و مخفی نمائند که جماعت یهود بعضی از اینچه را که مذکور شد جمل بواقع که
 منتظر او هستند و کنند بواسطه ذکر ماشع در بعضی از فقرات کتب ایشان و نصائر اینچه را در
 خصوص ماشع رسیدن حان ربعلبی میکنند چه ماشع بمعنی مسیح است و مسیح اسم عیسی است
 و ایشان را داد است با وجود اینکه حل بر یکبار با ماشع منتظر میبود یا ربعلبی بن دره میگویند
 اینچه را هم که مخصوص لفظ ماشع رسیدن باشد آلات بر مطلوب هیچ یک ندارد چه چنانکه
 بعضی از متبعین کلام عبری تصریح کرده که ماشع اسم کسی مخصوص نیست هر بزرگ صاحب
 ماشع میگویند چنانچه در تورات در یاراش و یقیر و کاول سفر سیم تورات است برای او و او را
 در د و سرایه گفته است هر کهن همیشه کوهن اسم او را حضرت هر و شنت یعنی آنکوهن را
 در د و سرایه چنانکه در تورات خدا میفرماید است نکذاری و یسینا من و یاب پیغمبر را من را نکند و در

مهر و هشتاد و هفت میفرماید که من پیدا کرده ام داود بنده خود را و داود بن من مفضل من خود من خود
و در فضل اول کتاب پادشاهان در دیدن نقل طالوت میفرماید در ابراهیم خضر دارد از الجوا
پرسید تو مردم کجاء جواب داد که من در غریبم حضرت داود فرمود چرا نیت نیت
در آن کردی و کشتی میفرماید خدا را چهل و نهم اینچه در فضل بیست چهارم انجیل است
که میگوید و اشما نوبیک سیر ما را اگر ادر سیر ما را کیار ما س فار قلیط ابواما استونزوتین
بوا نیوسان اس با با پل صک بوی حاج هائ صک بویها لا صیصک کا غا که ها و ارامک
ایحی اسواس یغ از برای انخواطرحی اید و برای شما یغ بیک فار قلیط نام دارد و ابها و خلیفها
و جانشینان بعد از او دانا و پیش نماز باشند از آنها هلاک شوید و محراب اختیار و در کشیده شود
و از آنها بگریزد شهر بشهر را قبول دین را نکند و اعتقاد دارید که کیت خدا چهل و نهم اینچه
در فضل شانزدهم انجیل بوجنا است که عیسی میفرماید اینچه ترجمان اینست که مصلحت شما در است
که من بروم زیرا که اگر من بروم فار قلیط نخواهد آمد در وقتیکه او بدنبال یاید انرا م خواهد کرد
دینا از کاه و از حجت که نخواهد گرفت و از قیامت نیز که من میروم بنزدید و بعد از آن مل
انخواهید دید اینچه را بعضی از محرفین انجیل و توحیه ایفقه نقل کرده اند که در حضرت عیسی
که بعد از سه روز از قتل خود را اجعت نمود سخن بوجاست و چه ظاهر میشود که فار قلیط
عزل عیسی است و نیز گفته که در انخواهید دید و فار قلیط در زبان لاتینی یعنی واسطه است چنان
چهارم اینچه باز در همان فضل بعد از فقرات عیسی میفرماید که من احوال از میان شما میروم و حق
خبرها بسیار داشتم که با شما بگویم اما شما حالا نمیتوانید آنها را حفظ کنید در آنوقت که از روح
داشت که از فار قلیط نیست که من را و در اینجا شما خبر داده ام بیاید شما تعلیم خواهد کرد هم
حق و راستی را زیرا که اینچه خواهد گفت از جانب خود نخواهد گفت بلکه هر چه از جانب پروردگار
بشود همانرا خواهد گفت و اوست که هر چه را نیده است تا قیامت شما خبر خواهد داد و از روح
مرا جلیل خواهد ساخت چهل و نهم در فضل چهارم ازها کتاب است که حضرت عیسی عجوبین
منت گذاشته فرمود که من التماس خواهم که را زید که فار قلیط روح راست دیگر را بشما نفرستد و بگوید
غماند که رضای چون شریعت عیسی را ابد میدانند و بدیگری معترف نیستند لازم میاید که از آنها

باشد غایت آنچه میگوید اینست که این روح الهی که بر روح القدس بقدر میگذرد عینیت میسر کند که این ممکن نیست
 چه ایشان را بعبادت یاد دارند که ذات روح القدس با ذات علیی یک است و الا لازم میاید وجود
 دو خدا وان نزد ایشان که از است بنا بر این چگونه میگوید تا من زوم فار قلیط نمیاید این روح
 راست و دیگر چه لفظ دیگر صریح در کتاب است پس معلومست که پیغمبری حکیم میاید هم که از
 انچه در فضل سیم انجیل مضمون مذکور است که در وقتی که عیسی ع خبر آمدن رسول عربی و با اقامت
 خود میاید میفرمود من شما را غسل تریب باب جی دهم و آنست که بعد از من خواهد آمد از من بزرگتر است
 و من بزرگتر از منم که کفتم های او را بر دارم و آنست که شما را روح القدس غسل خواهد داد و چهل
 و هفتم انچه در فضل اول انجیل یوحنا مذکور است که از زبان حضرت یحیی هم میگوید که این است آن
 کسیکه بعد از من خواهد آمد و پیش از من افریده است و نصرت میخوانند بگویند که آن حضرت
 عیسی است چه در فضل سیم انجیل لوقا نوشته اند که در وقتی که حیرم بعضی حامله بود آمد بخانه
 بدین ایضا ناماد یحیی در هنگامیکه المصابات نیز یحیی حامله بود و چون هم رسید ناماد یحیی
 سلام کرد یحیی در شکم میاید از خوشحالی بحرکت آمد و المصابات از روح القدس متولد شد و یحیی گفت
 گفت تو مبارک هستی در وقتی که صدام سلام تو بیا شد چنین در شکم من بحرکت آمد و بتقلید گفت
 پس معلوم میشود که یحیی در وقتی انچه را میاید که عیسی بدین آمده بود بلکه معجوب هم شده بود
 دیگر چگونه میگوید بعد از من خواهد آمد چهل و هشتم در فضل بی و چهارم انجیل یوحنا که
 عیسی که فار قلیط از روح راستی را که خدا میفرستد ایست و شما را تعلیم خواهد نمود شما را هر چه
 و بیاید شما خواهد آورد هر چه من گفتم سلام من بر شما باد و داع الحی کم من شما و اچهل و نهم
 در فضل هفتم انجیل متی مذکور است که تسوع ایضاً عیسی از قاصد بر و دان آمد و رفت بکنان چون
 در مسجد ریاسا کن شد تا اینکه میگوید و از آن زمان عیسی ابتدا کرد به رسالت دادن و فرمود که توبه
 کنید که نزد یکشد ظهور ملکوت الهی و هم چنین در فضل بیست و هشتم انجیل است که یحوی این فرمود
 بر وید و بگویند که نزد یکشد ملکوت سموات و هم چنین در فضل بی و هشتم انجیل لوقا که
 که یحوی این گفت بمردم بگویند که نزد یکشد ملکوت خدا اینجا هر در فضل چهل و دوم انجیل مرقس
 مذکور است که دنیا منفعتی نبرد مگر اینکه قایم و بر پا شوند اعی و مالک شوند مملکتی را بپناه و دیگر در فضل

هفتاد و ششم انجیل لوقا است که عیسی میفرماید هرگاه بر بنیاد این کتاب بود و پس از این کتاب
پورشلیم نزد یکشنبه و در آنوقت یهودان بگوهرها خواهند گریخت آنها را که داخل شهر شدند و بر
میکزنند و آنها که در میان خند داخل یهودان را می بیند استقامت نایب شد و تا آنجای خند
است و ای بر نژاد کیست و شیرده درین روزها چهره در زمین شدت و اندوگدین خواهد گشت
و این قوم یهود بکشتن کوفرا خواهند شد و با سیری خواهند رفت و پورشلیم را خواهند و شد
خواهد شد تا کامل شود و روزگار و زمان سایر امتها برسد و علامت در حق و رشید و فاسق
کان حاصل شود و زمین را تنگ برسد و چون اینها شود سرها را است کنید که خلاصه شما را بکشد
و نکا کنید بدخت انجیر و هر درختی که چون شکوفه کرد میباید که ناپسند از آن بکشد هم چنین
چون شما اینها را بر بنیاد میباید ملکوت تیر نزد یکشنبه و حق میگوید که اینکوه از جای خواهد
جنبید تا اینهمه واقع شود و محکمت که اسمان زمین را بشود و سخن من نابل خواهد شد
پنجاه و نهم در فصل شصت و نهم انجیل متی است که عیسی فرمود میگوید شما که ملکوت خدا را
شما انرا از جای خواهد شد و گرفتار خواهد شد و باقی دیگر داده خواهد شد پنجاه و نهم در فصل
بلیت و هفتم انجیل است که عیسی میفرماید که هر که است نکات کند که انرا ناکند بکلام من از
اینکوه فساد کار پس خواهد آمد پس امینس با جمل خدا و ملائکه مقدسین از او را و او را
خواهد کرد و مر از پس امینس پس امینس است چه در زبان انجیل سین را داخل اسمای کند گویا
تغیر و اسم و ادب حضرت با پنجه بود که چون پدر او عبد الله نام داشت و بزهر کش عبد الله صدا
بود و محل اشنا می شد و حضرت نصاری چون کلوبین که صاحب کتاب لغز است و یاد از انجیل که
صاحب کتاب کوفا را است دست و پای کرده اند و امینس را بمر و تفسیر کرده اند و گفته اند پس
مرد و در انجیل عربی گفته اند که انسان و حال اینکه امینس معنی انسان نیست و با وجود اینکه بر این تقدیر
هم مطالب ثابت میشود چه باید پس مرد باید و مخالفین عیسی را رسوا کند و بضاری مجرب خواهد
عیسی را قابل نیستند و او که مرد بود و در چندین مکان از انا جیل خبر از آمدن ابن امینس داده و
در فصل سی و هشتم همین انجیل میگوید ابن امینس را الیا میباید و ابن امینس و حجتها بکشد و در
می بیند پنجاه و چهارم انجیل در فصل بیست و دیو کتاب دیگر یوحنا که از انجیلی نام کرده اند مذکور

و انکتابی است که یوحنا بن مروه نادر نوشته که ازاد جزیره کرایموس کونیند و با این سخن گفته نوشته است
 در اینجا میگوید که این سخن من بنویس تمام در نهایت راستی اند و حقیقتی باشند زیرا که صاحب و چهر
 از اسامی ملک خود را بر سرچهران فرستاد که اعلام نماید با امتان خود آنچه را که باید و این روش عمل
 بپایند و میفرمایند که من بزودی حایم و بجز بنی خراج الزمان گشتی نیامد و دیگر ترا هم نصایف را بل
 نیستند بپناه و بچهره آنچه در فصل سیم از آنها انکتاب ابدا لیس همان روح با یوحنا میگوید که من
 اینها را که درین کتاب نوشته شده است میگوید کسی که اسم او امیر است و خودش گواه و امین است
 و اولی از مخلوقات خدا است و بدستیکه اینست که بزودی خواهد آمد و نیز در فصل پنجم
 همین کتاب که گویند من کتابی دیدم در دست شخصی که بالای منبری از نور نشسته بود و انکتاب از
 اندرون و بیرون نوشته بود و هفت مهر بر آن زده بودند و کسی نبود که تواند انکتاب را باز کند
 در این وقت یکی گفت که اینک شیر فتح کرد اندک این کتاب را و هفت مهر را باز خواهد کرد بپناه و ششم
 آنچه در فصل سیم کتاب سیکاس بنی که نصایف بنویت و قائلند و از سرچهران بزرگ نصایف است
 خدا ایضا میفرماید که من خواهم فرستاد ملک خود را که مهیا کند راه را و همین که راه مهیا باشد
 آمدن بر بیت الله فرمان فرمای او که شما در تفحص او شد و خواهد آمد اما عملک میثاق که شما
 خواسته شد و بهیستید و مرا از ملک اول عیسی و دوم فارقلیط که محمد ص باشد و اطرا و ملک
 بر بنی خیر در لغز ایشان ثابت است چه کالومین که صاحب یونکا و عبرانی و شش نفر دیگر است و نیز
 نصایف کمال اعتبار دارد در لغز که معنی اله است میگوید این خلوس یعنی ملک و ملک یعنی پناه
 او زده است از جانب خدا اینجا و معنی آنچه در فصل چهارم از کتاب و حایر از داس بنی که او نیز
 از بنی خیران معتبرند نصایف است مدکور است که در خطاب بر بنی اسرائیل میفرماید بعد از این
 مدت بر آنها و انیکه اب رودخانه امور و سر فرخ بود در وقتیکه در بیابان تیره بودید من بجهت شما
 شیرین کردم پس دیگر چکن ای اولاد یعقوب زیرا که در شما اولادیه بودم و خواستند فرمان برادر
 کنند پس شما را بچاعت و سلسله ها دیگر تعیین خواهم داد و بانها اسم اعظم خود را خواهم بخشید
 زیرا که انکه احکام مرا نگذارند پس بعد از خطا دیگر مثل آن بر عهد بدو تعدیل کاها و ذکر اینکه در

عید و اول ماهها که دنزها بمن تقریب و جسد شمشاد اظلال و دادم میفرماید اندای پیر
که من خانهای شما را بر امت سینه تسلیم خواهم نمود و از امت چنان امتی هستند که با وجود آنکه
کلام مرا که شما در طور و سینه شنیده اید نشنیده اند هر چه من بوسیله پیغمبر و کتاب خود با شما
بگویم بان ایمان خواهند آورد هر چه را بمن بایشان بفرمایید و پیغمبران کن شتر مرادید و فرمایند
مخوایم و زده بانها اعل خواهند نمود و گوید کان ایشان هم که من نامها را مکلف نکرده ام باز بشنود
و خوشحالی در احکام من محکم خواهند بود هر چند که مرا بچشمه جنایا اندازند اما بقیه قلب
هر چه بایشان بفرمایید قبول کنند پس در این اثناء آنکه از جانب خدا این پیغام را باز در اسب میآید که
بنی اسرائیل بر سرانده بوی گفت میراد و نگاه کن و بین جلالت را و از دور نظر کن باز امت که از مشرق
می آیند و حقیقتا میفرماید من باز امت خواهم داد پادشاه و حکومت را بخواه و هشتاد و پنج در فضل
دویم کتاب از دالرس نجاست و از اینست که میگوید بمن که از دالرس حکم از جانب خدا است و از کوه
ادب رسیده بود که بنزد بنی اسرائیل روم و چون بنزد بنی اسرائیل رفتم قول مرا رد کرده و ملک
مرا قبول نکردند باینجه شما میگویم ای امت که بشنود این پیغمبر را بیکتاب بنویسند و از او بگویند
و از او میباید که در انتظار چو مان بماند و بشنود و بگوید که او است راست بگویند و از شما
خواهد بخشید نیز که نزد یکست بیاید آنکس که در آخر الزمان خواهد آمد بخانه و اگر آنچه
فاضل محدث مرحوم ملا محمد باقر مجلسی رحمه و در بعضی از مولفات خود نقل کرده است کتاب نند
و یازند که استخراج جامع است و بعضی شرح اسنا است که از اسبای نیز گویند
و از تصانیف و داست نزد مجموع نقل کرده ابتدای اینست پیام ایزد بنام افریدون یعنی سلام
خدا و سلام بر ملک فرج باد بر صاحبان هوش و بر مرد علم ایشان بزرگ قبل آفتاب و نور که پیغمبر
سخن گوید تا خواننده مردم بخدا که پادشاه قهار است پس انسا لها خبر کنند و در حق نهشت
برین و بیل صراط سخن کو را ز دل و با خدا است از دنیا پیدا شود تا دین حق بر شما بر حجاب آید
واری و برید که بر کیند پیش او نام او سیز است مثل نور است پیشانی و بکند و دید اگر
پادشاه بشد و اگر خزانه دار و اگر مرد بد و اگر خوبا و ستا و رسولان دولت و یار و است
شصتم آنچه بگو از علما مشهور و معتبر و مقلدین بنی اسرائیل گفته و این نقل اند و چند کتابها معتبر

نوشته اند معتقد هستند از آن نیست که گفته در محدث حضرت الیاس که در غایت است سیدم از آن
 حضرت طول مدت بیجا المراساؤ اگر دم الحضر فرمود شنا الفین هو علما و محدث و شیخ
 شش هزار سال عمر ایضا المست بعد خراب میشد شنی الفین که الفین مخوشی که الفین نورداشتی
 الا فین ما شیخ یعنی دو هزار سال او نادر که خواهد بود و در هزار سالش نور پذیر خواهد بود و در
 هزار سالش ما شیخ و سابق بر این مذکور شد که ما شیخ شخصی مخصوص نیست بلکه هر زک
 صاحب شان را ما شیخ گویند و سبب دو هزار سال اخر نمیتواند شد از زمان عیسی باشد چنانکه
 موسی از زمان عیسی علی نبی و الیه و علیهما السلام تقریباً یک هزار و پانصد سال بوده و علاوه بر
 این مکتوب نقل شد و این مضار را نیز اعتراف خواهد کرد که عیسی عمر خود من نیامده ام نور تیر را بر
 بزم بلکه اهل ام او را با تمام رسا فرمیتواند امان شیخ باشد که هر چه بود میگوید چه نا حال از زمان
 نور تیر زیاده از هزار سال گذشت و ما شیخ نیامده با وجود آنکه هر چه بود ما شیخ را هر چه نور تیر
 میل اند که نیست مگر پیغمبر اخر الزمان که از موسی تا الحضر تقریباً دو هزار سال بود پس
 بنا بر این باب را مختصر پیغمبر روح باشد شصت و یکی آنچه در کتاب جامعاسب نام که از اسرار
 الیمین گویند و جامعاسب در آن کتاب احوال حوادث آینده را نوشته مذکور است و آنکه از اجوس
 مخفی آورد و لیکن فاضل محدث مال الحی تا آخر مجلسی طاب ثراه در یکی از مؤلفات خود نقل میکند
 که در زیر کمران نحر و از آن برای من فرستاده که پوست نوشته بودند و اکثر خطوط آن شبیه
 بخط یونانی و بعضی و قد داودی بود و بعضی بخط فارسی و منشی آن بعضی مندرس شده بود
 میبود و آن کتاب در زبان زد دشت نقل میکند در بعضی کاهیارها و کاهیارها را میگویند
 بکاف فارسی و با صلاح ایشان کاهیارها انبش و درستی که حکما اعم عالم را فرید میگویند
 در دوزخ افرینش ایشان کیو مرتب باشد و در آخر افضل احوال پادشاهان و پادشاهان را میگوید
 که چنانچه فرود رجه رفان بهم رسیدند و دین ایشان چیست و کجا میباشند و چه بر سر آتیان
 می آید تا پیغمبر اخر الزمان و گویند این پیغمبر عرب اخر پیغمبر است که در میان کوهها آمده باشد
 و بر شتر سوار شود و قوم او هر شتر سواران باشند و باشند کان رود و بار و شتر بندگان نشیند و او را سا

ادم که بر عیم

باشد در شصت سه مثل پیش و بدین رو دین و اشرف دینها باشد و کتاب و باطل گویند هر کتاب ^{نه} است
دولت نازیك را بر باد دهد و دین جو من و پهلوی را بر طرف کند و نارسد و استاده هارنتر
کند و تمام شود روزگار پیش و ادیان و کیان و استکانیان و ساسانیان و مخفی نماید که چنانکه
در کتب انبیای سلف و غیرهم تلویح و تصریح بدین گریه است بجزایر انزلیان شده هم چنین بدین
خلفا و اوصیاء انجذاب کلا و بعضا اشاره شد و این نیز از جمله مؤیدات بلکه مثبت مطالب است
چهره ولایت و امامت آنها موقوف و مستند بر ذوات انجذاب است و این از قبیل استدلال است که مانع
معلول به علت برده شود و چون حقیقت ایشان ثابت شود حقیقت انجذاب ثابت است و شمر از
ذکر آنها گذشت که در توفیق و غیره ذکر و دوزخ و نرفته نفر پانزده نفر شده بود و بیان نمودیم انظار
برائمه اثنی عشر و وجه این را هم ذکر نمی شد در کار فرات و ذکر امیلیا و حسنین علیهم السلام که
گذشت و نیز از انجمله انجریست که به چنانکه از جمله حواریین حضرت عیسی است و او را یوحنا
الله میگویند در فضل بیست و یکم کتاب ایکلیسی میفرماید که بهشت دوازده دروازه دارد که هر کدام
از یک کوه است و در هر کدام از این درها اسم هر یک از دوازده نفر تعیین شده که از انجانب
آنکس که اند و از دوازده نفر و زمان بر داری و مجموع مخلوقات تقدم دارند نوشته شده است بعضی
از آنها کسب خیر شدن در راه خدا بگو سفند ششصد و شصت و شصت است از انجمله حضرت و شعایر
در کاف خود در سیما بیست و ششم و بیست و هفتم در بیان مدین مهدی آخر الزمان علیه السلام
میفرماید ابتدا در سیما بیست و ششم میگوید با سوره ای چند که اول آنها اینست بوم یهو یوم
هشیر هن بر صر یهودا غیر عانک نو کثوعا هوموت و اخل و خلاصه معنی این با سوره با سوره
بعد بحرف زلالید آنکه در این روز خوانده خواهد شد در زمین می بودا یعنی بیت المقدس و حوا
ان تسبیح و ستایش تو خواهد گفت این کسی است که شفاعت کنند ماها است پس گذشت
در انحصار و پیش حصا یعنی شیر حاجی همان باز کنید درها را و آنرا آنکه داخل شوند حاجت
نیوکو را آن که حق را نکه می دارند و خطبه ها گفته گذشت تا اینکه میفرماید بدانید که اوست که
سرنگون خواهد ساخت آنرا را که در بلند میاسا کنند و ان شهر را که خود را از شهرها
بلند تر میسر و سرنگون خواهد ساخت و پاخال خواهند کرد ان شهر را یا کافرا و قتلها مساکن

زیرا که راهی افشد سین راستی باشد و عباد او از برای راه رفتن راست است پس میگوید به شیای غیر
خدا در وقتیکه بخواهد از زمین بکشد تعلیم خواهند گرفت از تو ساکنان زمین عدالت را پس با حق
رحم بان مناقق خواهی کرد چه در انوقت عدالت هم باید بخوانی گفت بحجه آنکه در زمین که عدالت
نقل و داشت علیها قیج میاد و در برای نور خدا بلند شود انشاء الله دست قوت تو و نه بلند اما
بر بلند و نداشت بر بلند حاسنا تو و انش عصب تو دشمن از انجور دای نور خدا ان زمان که ما
به تو بودیم هر کس ما را در تصرف خود گرفته و بار حجت کس ما همین یاد تو بود پس انانی که اهل
حجت اند رجعت خواهند کرد و از این برای نور خدا خورد و خمر خواهند شلانی که ما را در تصرف
خود گرفته بودند بخونیکه بایانها از تو زمین کسودای نور خدا نازده حلال است به غریبانیکه
جلالت تو از ابتدا بود و اینها که تابع تو اند و در وقت تنگی جستم تو را کرده اند و در دست
خدا تو دین ایشان بوده و انیست که در وقت رجعت خوش خواهند گفت عا در عینت توان
قبیل در حمله بودیم که نزدیک زائینا شده باشد و در دمننا شد و با وجود این از تو داریم که
سبب بقاتن جباران که در زمین بودند ان بود که ما هاد از زمین عدالت میبایا و دیدیم و اگر
اینچه تو بواسطه کلام خدا فرموده بودی بجای نیاوردیم و اگر بود که جباران از تو زمین خود کرد
بود و زنان خوشی آمد بود پس اینچه ما کشیدیم از ظالمان کیسب اعمال خود ما بود زیرا که عدالت
خود را خالص نکرده زنان ظهور تو را باخیز انداختیم کیسب میفرمایید خوشی تو که از تو میفرم
ما انکصوا و رننه شو خفنا از کی تل او رنن تلکا و از اصر رفاهیم بقیل یعنی نده شوند
تو اوقا تو بر خیزند و ستایش تو کنند مسکن کران خاک که ششم تو ششم تو شش و نور است
پس در میان بیست هفتم در پاسخ بپشت دوم میگوید غلجیم تو محل را میگوید
خدا علی حاجی که بیعت بعد بجور زاع که هینر از برای بوض مملو و مملو ایفقل عود تو
ما ارض حالات و قیلاها اراضات و امیها و لو محسن عور عل هر وقتها این خطاب است
بقوم خود یعنی ای قوم من داخل حال سکا ای خود شوید و در بر خود به نندید سهل است
نارمان خشم بکن در زیرا که انیست نور خدا که بر نور خواهد آمد از برای دلوان کاهکان سا
سا که زمین را بکند و در کد انکاها را از انجا ایشان در دنا نر انکا خواهد کرد زمین خود را

[illegible]

و نخواهد پوشانید گشتن خود را بیوم هه و بیفوق داد و با بحر و جفا شایه و هکند و لا روح خدا ناع
لیو یانان تا حاش باربع و عل لیو یانان تا حاش عقلتون و هادقات هتیم اشیرام بیوم هه و
کترم حتم رعته یعنی در روز انشام خواهند کشید نور خدا بشیر قوی و بزرگ و سخت خود
از لیو یانان و لیو یانان از قرار یک حرایم قصر در فرست شاعری نوشته در معنی دارد یکی اچا
و اتفاق و دیگری دست برداردن و نفر بکلی بر ای خدعه و مکر و حیل و بهر حال ایشو
انشام کشید از لیو یانان که چون الله بود دست بگردن هم کرده که خبرها را از طرف بالا بنویسید و باید
دایر لیو یانان کرده در کره و کج و پریم پس در روزان نور خدا خواهد طلبید باغ خود را و حدیقه
مهر و صدا خود را و در اسوق بعد میفرستد و خواهد گفت منم که از ان محافظت نمی کنم و عوض
می دهم از بجا آنکه مجور در هر چیران لیو یانان بدیگری نایند پس اگر منصف ناقل نماید در این فقره
می بیند که هر ان احوال انجریست که بعضی ماد و حق فرزند خود فرو داده و مقتدر لیو یانان که عینه
مصلحتان اتفاق و عهد و پیمان و برادر غاصین حقوقا با صاحب الزمان است و خصوص انجری
خشنا چنانچه حضرت امیر المومنین علیه السلام در خطبه شقیفه فرموده که عصلی که در کرده و
پریم و تابست و طلبیدن باغ مهر که اشاره باغ مذکرت که لیو یانان بدیگران خود اند صریح
در مطلب می شود خصوص چون با انها ختم شود انجری را که حضرت شیاد در میان می رود
کتاب خود میفرماید که اول باسوقها اینست هر لصداق اعلی مصلح اول صادریم کشیر باد
بایوریم تا اخر باسوقها که خلاصه مصلحتها انیس که هان اینست که بعد از پادشاه خواهد
ان پادشاه و در ان زمان شاه از کان در دیوان مقدم خواهند بود و در روزان و چنان خواهد
که امرزد و کوب با اشاره بر لیو یانان باشد چون کسی میشود که از طوفان بگریزد و خود را از عدل
برق و باد پنهان سازد و ان پادشاه از قیل و دود خانه در رفت تشنگی شدید و سیاسنک
عظیم در میان بیابان خواهد بود و در ان زمان چشمها خیره نخواهد شد و کوششها روزها
شنید و دلها دراز خواهد نمود و زبان کالان فصیح تکلم خواهد کرد و جاهل و نادان و پیشوا
کفر نخواهد شد و منافق بزرگ نخواهد شد تا آنکه میفرماید در ان زمان از بجا منافق بدترین
دفعها خواهد بود زیرا که خیالها با اتفاق رفیق خود کرده است از برای آنکه صنایع کند مظلومان از انجری

قرآن را بنظر کن بمقتضی آن چه در میان ما از هم است که ابتدای آن در اول امر مذکور
 میشود و آخر آن نیست که در وصف آن روز خدا اعدا آنکه خبر میدهند از آخر آن قرآن میگویند
 نور خدا اعدا است دیوان مساکن را خواهد کرد و براسی نفقاه مطلوبه را خواهد کشید ایضا
 که برادر خواهد بود و عدالت میان او و دشمنان او کرد و بیه دریگاسا که خواهد شد
 و بلند و بزرگوار در یکسان خواهد چید و کوسا له و شیر و میش با هم خواهند بود و کوسا له
 و شیر و میش با هم خواهند بود و کوسا له و خرس با هم خواهند دید و شیر با کابو میش هم خواهند
 گام خورد و طفل شیر خواره دست رسوراج مار خواهد کرد و خون با آنها ختم شود و آنچه در
 چهل دویم و چهل و نهم فرموده ازین واضح میشود و هر چه در حق شیطان در سی و چهل و دویم
 همین کتاب میفرماید که استلها ان سائق بر این مذکور شد و در آخر میگوید من از خبرها ناز
 خبر میدهم و پیش از آنکه در قیام بمهر رساند شما را اعلام می کند بخوانید از برای توبه و اعتقاد
 ناز که استلها از زمین در درای جزایر و رزقها کمال آنجا است و در سی و چهل و نهم
 میفرماید در حق که خلافتی خطاب بان نوز کرده و آنچه خلاصه را نیست که بروردگار شنید دغا
 تورا و در و دشمنانت کما و محافظت نمودم تو را و تو را میثاق قرار دادم از برای امت تان زنده
 ساکن رفیع و در آوری مقرب من خود میباشی و اگر بنا را بر دفع تو بود و نا محبوسین را برین روز
 ان بندها و بانیها که بظلمت منیت گرفتارند بگویند که ظهور کنند تا اینکه میفرماید زیرا که در حق
 ایشان حکومت است که خواهند کرد و جادوها من عزیز خواهند بود و انیت آنها که از در
 آمد و از نیست در پای مغرب و آنچه در اینجا فرموده که از نیست در پای مغرب خواهند آمد و در فصل
 فرموده ستایش و درانه های زمین در درای جزایر است اگر نه خود و تطویل بود حکایت شیعیان
 فرنگیان را در این خصوص نقل می کردم و لیکن کلام بسیار طول کشید است از اعدا تمام کتب
 گفته و لازمست که تعلیم او با کتب و پیغمبر اگر قبل از او بوده اند اختلاف نداشته و مطالب
 تعلیمی را موافق و مطابق آنها مابین این امکان ندارد که کتب الهی مخالف یکدیگر باشند
 فقیر کوی حاصل مقصود از این اصطال قرآنست نسبت اختلافی که میان قرآن و کتب سماوی است
 و معلومست که آنچه از جانب حق تعالی نازل شد مثل قرآن و انجیل و تورات و زبور و صحف ابراهیم صحت

موسی و خوانها هر حق بوده اند علی ایات شود که این بقره و انجیل را بغیر و نور که در دست اهل
 کتابست ایام سابق با کتب غیر کتابست با آنکه مخالف است چه در جمیع ملل و ادیان و احوال و
 مبرهنات است که محض اینکه قومی کلمه بیاورند و بگویند که آن کتاب خداست بدون دلیل قطعی
 تصدیق آن جاریست و خداوند جل شانہ تکلف فرموده که محض ورا تصدیق نمایند ولی حقیقت
 و مطابق قرآن مجید آنست که سابقا بعضی از آنها اشاره شد ثابت است اقا در سایر کتب دلیل بر
 مطابق آن کتب با کتب انبیاء علیهم السلام بنظر نویسد در جمیع مذاهب اثبات بر مذهب حقیقت است
 و چون فقیر و کتب سماوی و نافع کامل بخود معلوم شد که مواضع عدیده از آن مخفی شده است
 از انجیل و بقره و در قصه حضرت لوط بنی عم قرب با بنی مومن نوشته اند که چون قوم لوط
 هلاک شدند و دختر لوط دیدند نسل آنکس منقطع میشود پس شراب حضرت لوط دادند
 و اول با دختر زد و بعد با دختر کوچک زنا کرد ای تفکر نمایند که چگونه نسبت ناوشر نسبت
 به پیغمبر خدا میدهند و حال آنکه عصمت پیغمبران بادر عقلیه و شواهد عیانیه ثابت است بلکه
 احدی از صالحین از این نسبت تجاوز و نیست اگر نسبت بیغش و بیکی از خلفا و پادشاهان آنها
 دهی میگویند دروغ است پس چگونه نسبت اینها را به حضرت لوط با وجود و بطریق مراتب جلالت
 میتوان مقول کرد و حال آنکه عموم بضای و بیهود جلالت حضرت لوط را مقرون مدعی میشوند
 و دیگر آنکه در میثا کتاب بقره و انجیل اختلافات عدیده هست که بعد از این انشاء الله اشاره
 به تفصیل آن میشود و هر گاه هر اینها از جانب حقیقا بود باید اختلافات نداشت باشد و دیگر
 آنکه در کتاب بقره در نقل قصه آدم و حوا قریب با بن مضمون نوشته که خدا گرفت حضرت آدم
 و او را در بهشت عدن گذارد تا آنکه او را بداند و حفظ کند و خدا ما و وصیت فرمود که جمیع
 اشیا در بهشت بخور و از میوه معرفت خیر فری بخور بجز آنیکه چون آن خورد خواهی خورد و بعد
 از چند سطر دیگر نوشته است که از ما یادیم و حوا گفت که اگر از انجیل بخورید نخواهید مرد
 و لکن خدا عالمست که در روزیکه بخورید از انجیل چشم شما مفتوح میشود و مثل خدا عارف میگرد
 و شر میشود پس حوا از انجیل خورد و بادم نیز از انجیل خورد پس نه استند که عزایان شده اند و صد
 حکما داشتند که در بهشت لاف میزدند و زین با دیوار پس آدم و حوا را از بهشت خدا در میآید

دخت مخفی شدن در پیش خدا را که آدم کجای تو حوایدا که خدا تو را در بهشت شنیدم تو سیدم بجهت
 آنکه حوایان بودم خدا فرمود چه کسی مقادیرم بخود که تو عمرایان هستی یا از شجره که تو را وصیت کرد
 ازان بخواری خورده آدم گفت زینرا ما بمن قرار دادی بمن داد و خوردم از آن پس خدا با من فرمود
 چرا چنین کردی گفت ما را فرمود و گردانید و بعد از چند سطر دیگر نوشتن این که خدا را فرمود
 حالا این را مثل بکفر از شاه عارف بخیر و شر گردیده و الا نشاید دست خود را دراز میکند
 و از شجره حیات نیز می خورد و تا بل زن می افتد پس او را از جنه عدن بیرون گردانید محصل قصه
 ملک و ولایت مؤلف و غیره گوید ایضا قائل و نه کن چگونگی اینکما ترا نسبت با حکم الحاکم این قول
 تواند داد که انجیر بشو و کندم بود معرفت چه واضح است که اطلاق کمال برادر است و معرفت کمال
 تعبد بلکه سبیل حجاز از حجاز و غلط است و بیشتر از دارد و این بخود تغییر از سبیل کلام حکیم علی
 الاطلاق خارج است و ثانیاً شان سخنران ادراک و معرفت خبر و ثلث است و معرفت حسن و
 قبح شرط نبوت و رسالت است پس حضرت آدم عا مثل سایر سخنران متصف با این مقام از معرفت
 نیز بود نه آنکه بواسطه اکل از شجره معرفت حاصل نموده باشد و ثالثاً اینکه نوشته اند که در بهشت
 لاله میرفت محال است با ادله عقلیه و اتفاق ادیان ایمانی صحیح زیرا که راه رفتن از لوازم
 وحدت و ذاتیات و اجسام است بلکه مستلزم جمیع لوازم امکان است و جمیع لوازم امکان
 در حجاب و حجب وجود مستلزم است و رابعاً اینکه نوشته است که آدم و حوا از وجهه خدا در میان
 دخت مخفی شدند خدا را عقل و شرع است زیرا که هر چه بر خدا و تعالی اجل شان مخفی نیست
 علم خدا بر همه چیز حاضر دارد و الا لازم میاید که خدا مرکب از علم و جهل و از اجاب و سلب
 ناخص باشد و حال آنکه راهین عقلیه را با است که خدا ناقص کامل بالذات است و مفقود در ذات
 و صفات نیست و ترکیب از لوازم امکان و حدوث است و ساحت و جوب تمام ازان منقراست
 پس خفاء آدم و حوا از خدا و ندان عالم مخالف ضرورت عقلیه است و اگر بگوئیم که آدم و حوا
 کمان میکردند که در دنیا دخت از خدا مخفی هستند پس اینکلام نیز باطل است زیرا که واضح
 که آدم با وجود مراتب کامله نبوت و رسالت معصیت علیه بود بر خاطر علم الهی و اتفاقاً
 در مرتبه وجودی و ثانی و ثالثاً میگوئیم اینکه نوشته اند که خدا را فرمود حالا این را مثل بکفر از

ماشده و معجزات بزرگ کرده که ایضا بجز اینها با جواهر عقلی است چه بهر عقل ظاهر است که
ممکن مثل واجب نمیشود و ممکن بالذات با واجب بالذات بهیچ وجه ششیا نیست واجب متصف
بلو از امکان پس نسبت میانهم ممکن با واجب تباین کلی است پس از این وجوه جنس معلوم شد که
ایضا رات در بقدر حضرت موسی علیه السلام نبوده محتریف شده و زباده نموده اند اینکلی از این بقدر و طبقه
در انجیل مکرر اسم خدا را بدیده گذارده و نوشته اند که عیسی قافرموده من فریم زردید موقت
معنا اینکه خدا اب و پدر است اینکه عیسی بن الله باشد و این معنی مقتضا قول طایفه نضاری است
که عیسی بن الله میامیند و حال آنکه هر عاقله میدانند که خدا قائم منزله از اولیاست و اولی از اولی
امکان تغییر و حدوث و جسمیت و افتقار و زما بودن و مخلوقیت است **ثُمَّ قَالَ اللَّهُ عَالِمُ الْغُيُوبِ**
عَلَّمَ كَيْفَ يَرَى اینها بگویند عبارات از جمله محمولات نصاری است و دلیل است بر وقوع محتریف و انجیل
نضاری میگویند خدا ثالث باشد است و هر سر را اولی میبوده اند و بعد خدای حق عیسی را محتر
هدایت خلق و زشتا و روح القدس مؤید و معین او بود و حال آنکه هر عاقله میدانند که عیسی روح
القدس چون مخلوق و ممکن بوده اند در مرتبه خدای نیستند و عاقلان عالم او قدرت و برتری آنها
احاطه دارند و اتحاد ممکن با واجب بهیچ حقیق معقول نیست و جمعی از نصاری قائل بجلول و
اتحاد شده اند و خدا را بقول خلعت بلیان ندادند نضاری میگویند روح القدس در اولیت
و حال آنکه ادله متکثره عقلیه بر امتناع تعدد قداها متحقق است **نُصْرَتُكَ** گفته شخصی که دعای
بغیر نماید باید که دلیل ظاهری نیز داشته باشد با آنکه معجزه از آن بظهور رسیده و صادر شده
باشد مصنف گوید عرض نصرته آنکار معجزات حضرت خاتم الانبیاء هم است و حال آنکه
معجزات هر یک از معصومین صلوات الله علیهم اجمعین زیاده از احواء و فوق توانواست و
توان این معجزات اقوی و ظاهر از معجزات سایر پیغمبران است و توان معیند علم است و دلیل انجیل
بچند وجه معتبر و نفیر نموده اول آنکه جمیع این پیغمبران عزادار ما خاتمه مدعی نبوت و رسالت
شدند و معجزات هر یک از ایشان بوقوت و اخبار ائمه آنها متحقق گردید و معجزات هر یک از ایشان
مخالفین آنکار نمودند پس با اینکه توانوا مدعی و کاهه هست یا نیست اگر کاهه نباشد از ما میاید تکلف
بمالایطاق چه طریق برای آنکه ناس سوال معجزات ثابت و توانوا نموده اگر کاهه باشد مطلوب ثابت میشود

و شکی نیست که عدد توان مجربات سال از انبیاء و زیاد از معجزات محمد نیست بلکه عزابت عریضه که از انست
 دوم آنکه حضرت محمد ادعای رسالت فرمود و توان شهادت معجزات آیات حضرت داد پس اگر حق
 نبود باید از جانب حقیقت داعی برسد که بر جلال حق تمام شود پس عدم رد و نفی را به عالم جل نشانه
 دلیل بر حقیقت است و نظر آنکه در دو موضع از کتاب خود با مطلب اعتراض نموده که بت پرستان
 اشتیاء بسیار بوده اند پس باید بدع و زانیان را از جانب حقیقت از شد جواب آنکه مقصود متل
 است که اتمام حجت واجب است و قیام ادله عقلیه و اتفاق رسل بر حق و حرمت بت پرستی کافی بد
 ردع و حجت است و عرض از ردع اتمام حجت است یعنی که مستلزم الحاد و اضطراب نباشد زیرا
 که اضطراب و تشکیک با لطف و تکلیف است حاصل آنکه هیچ یک از نصائر و مسلمانان از معجزات
 حضرت عیسی و حضرت محمد و مانند آنکه ملکی بقول علم بجا آنها حاصل شده پس در طریق
 ثبوت مسأله هستند بلکه معجزات حضرت رسول و امرو ثابت و مشاهدات مثل قرآن و انتظام
 احکام و هدایت و معجزات باطنیه که از امام زمان در هر لحظه بشو شیعیان فانی شود که عاقل
 کامل بر حقایق ان مظالمست پس اگر گفته شود که معجزات عیسی با اخبار نصائر و اعتراف
 مسلمین ثابت است و معجزات حضرت محمد مختلف ین است و متفق علیه را بخلاف ین مسأله
 نیستند جواب گوئیم اولاً لازم این شبهه اینست که بگوید می شود که از عیسی مدست بر داشته
 موسی کفء کنی زیرا که معجزات موسی متفق علیه است نه وجود و نصائر و معجزات عیسی محل
 انکار یهود است بلکه اگر موسی کفء کنی کرد میگوئیم بگوید که دست از موسی بر داشته
 بابرهیم علی نبینا و اله و علیه السلام کفء کنی و هکذا و ثانیاً ما طرد مطلب حصول علم است و علم
 دود و مقام حاصل است و ثالثاً میگوئیم اعتراف مسلمین معجزات حضرت عیسی متوقف بر ثبوت
 خاتم الانبیاء است چه انشان معجزات عیسی را مشاهده نکرد هاند بلکه سبب نبوت ان قرآن
 و سنه محمد است پس هر گاه ثبوت محمد ثابت نباشد معجزات عیسی ثابت نخواهد شد حاصل
 آنکه هر گاه با اخبار نصائر که امت عیسی هستند معجزه عیسی ثابت شود و حجت بر یهود بان کامل شود
 چرا که با اخبار و ثبوت مسلمین معجزه حضرت محمد ثابت نشود سیم آنکه حکمت او علو که از حضرت رسول
 و ائمه طاهرين صلوات الله علیه بر لعین عمار رسیده هر یک از آنها معجزه است کامل که اعراض معجزه

یا اگر معجزات

شوق امر است چه واضح است حضرت را بودن و درین خوانده بود و در مرتبه علم و حکمت است و معلوم شد
 با وجود اینها ابواب حکمت و علم و معرفت برسان از حضرت خارج و سار شد که فوق حکمت حج
 انبیاء بود چنانکه هرگاه شخص عارف و خلیل و توری و قرآن را با یکدیگر بشنجد حقیقت امر را و
 منکشف میکرد بلکه هر فخره از علوم اهلیت محضه کامل است بر حقیقت این شریعت است بلکه
 هر یک از کتب احادیث که بدقت ملاحظه کنی بر آیت علیه اشرف و اعظم و اکثر علماء از توری و
 انجیل است ملاحظه کن در آیت توحید و صفات الله و سایر معارف را که در کتاب هست تحقیق و
 بیان شده هزار یک از آن در سایر کتب سماویة تحقیق شده و این بواسطه است که مشیت الهیه بر
 کفر بود که علم و حکمت بنور حق ظاهر کامل شود و در سایر کتب یا پرتو نمیداد و انبیاء و اولیاء هر قدر
 و بشنود حکمت را بیان نمیزودند بلکه مکلف بکمال بودند تفکر کن در خطب طبع الباقی و در
 ادعیه صحیفه کامل علویه و سجادی و در سایر ادعیه و احادیث ما توره خواهی یافت که هر سطر
 از آنها معجزه است ظاهر و محیی بالقره کامله که در لیست بر حقیقت این شریعت مطهر و بلکه فوق کمال
 مخلوقین و دون کلام خالص و این غنی ظاهر نمیشود مگر برای کسیکه عباد و عصبیت را ترک کند
 بچشم بصیرت و معرفت سالك بسبیل حق و صدق باشد **بسم الله الرحمن الرحيم** ای ماثبان دین نهو و نصا
 و مطالعه کنندگان این رساله تحقیق دانسته و آگاه باشید که این کتاب نوشته ام با آنکه میگویم
 محض خبر خواهی مبدگان حقیقت از حسد و عداوت و عریضه بالحد نذر و مکرانکه از قبیل حب
 نه الله و بغض نه الله باشد و افاضت کنند در راه خدا خوف ندارد م مقصود رضا و تسلیم او
 اثر و نواهی حقیقت است فکر کنی مجاهده کند و از حسی و تعالی و احقر اطلب کند حقا مستقیم
 و منتهای حق برای او واضح می شود مقصود آنکه از جمیع جهتها حقیقت یز اسلام را واضح میکنم
 و از جمیع کتب سماویة شاهد و دلیل بر حقیقت دین محال من خواهم آورد تا جمیع تمام شود و گشت
 که طالب راه حق میباشد فلوبانها بنور حق مستفیض شود و لکن این مجاهده و عینا الهیة نام
 سبکنا و اما کتب که در مقام جود و عناد با حق نیستند و ابل هدايت نیستند حق تعالی
 قلوبهم و علی من جهل و علی ابصارهم غشاوه حاصل آنکه هرگاه طالب حق هستی و مشق
 حقایق دیر عیشا باید با نفس امارة مجاهده و مخالفت نماید و سعی در تحصیل حق نماید و از تقلید آباء و

امثال برتری و عصمت را ترک کند و بدینا حقش را فزع و زاری نماید آنکه بغیر همتا و دستکار
 آید و باز شود و عا اینها در حق شما انست که حکایت بشما بفرماید محبت و کرامت
 فرماید بلیت من آنچه شرط را غنست یا تو میگوید تو خواه از سخن من بگذری و خواه ملال و اذیت باشی
 که چون عبرت به مجاهدین مسیحی خطاب تو عنویر بر قلب تو منکشف میگردد و میباید خواهی
 که کافر ذات وجود بر توحید و یقوت و امامت کواهی خواهند داد حاصل آنکه فتنه حضرت
 خالصه بحال هلاکت شما فلما مات او متاثر گردید که اینا خلاف بودن طریق در بود و نصیحت
 و الاصحیحی کم کرشاید و اینو سیله از خواب غفلت بیدار شود و خلاف بودن طریق خود را فهمید
 براه حق سلوک نماید و از عذاب آخرت محفوظ ماند و بجات سرمد برسد و چون بنا بر
 او امر میخیزانند چنانکه در آیات علیه از قرآن امر به هدایت و تعلیم وارد شده و در آیات الهی
 فضل از تحمیل غم وارد است از جمله واجبات و فرائض است که حق را همه طوایف برسانند
 بتصنیف این ساله حق را ظاهر با حجت پس اگر رضای وی و پیروی نمود شما را انبیا را فاسد نمی
 معرور سازند و از حقایق این کتاب محرم و بی بهره نمائید در رد و قیامت جواب بایمان خود
 مد حضور و خلایق عالم جل شان و در سلو و علمه علیه السلام بیدارید و هرگاه از راه باطل خود بگو
 حق بشما و تو بر کنی خدای تعالی رجعت واسعه تو بر تو را قبول می کند و پیوسته سیله شفقت از
 عقاب آخرت خلاصی خواهی یافت پس با حضور قلب و خضوع و خشوع با خدا مناجات
 از خدا بایستی و هدایت طلب کن و قرآن و حدیث را بسعه و دقت مطالعه کن در رمضان این عالی
 ان تفکر کن تا بعبادت کامل حقا بشروع دین اسلام فایز شوی و کسب علی عزت و تعالی الهی
 نظر کن که گفته و ثالثا بایست که اعمال و رفتار او لایق پیغمبر خدا باشد بدین عبارت که مطلب
 مقصود از انجام احکام خدا و تزیین بحلال و حرام است و بوده باشد مؤلف فخر گوید هر که
 بمحشر معرفت و انصاف بدین مجادله و اعتساف در نکالات و اقوال و افعال میخیزانند از
 آدم تا حاتم هم و هم چنین در نکالات اثمه هک و سایر اوصیای تعالی تتبع و ملا حظت کند و در
 نکالات و اخلاق و صفات کامل آنها آگاه شود ایمان کامل بر حقیقت و صدق و راستی و حقیقت
 آنها برای او حاصل میگردد و عیال در این باب مغنی بیانت بلکه هر يك از اخلاق عظیمه که در ایشان از

حامد حسن خاوند سید لکرم و فضیلت و شایستگی و امثال اینها معجزه کامله و حجت و اینه کافیه شایسته است
 بر حقیقت آنها و پیوسته و طلب حقا و بجز خود متصف شود و بعد از آن احوال مظهره آنها را بر او نشان میکند
 پس جمیع مراتب حقیقه را تصدیق مینماید و کسیکه معاند و کجوج باشد هتک نماید و من و لاجل
 الله له نوراً فقال له من نور ابو جهل مکرر میگفت صورت محمد ص صورت دروغ گو نیست لکن
 ایمان با او بخوانم و زد کسانی که از قرین با حضرت کافر شدند محض عصیت و حسد بغض
 و بغی و تکبر بود مثلاً که یهود بخضرت عیسی اگر از روی عناد و تکبر بود و الا حق هر کارایان واضح
 و لایح است و حجت الهیه بر هر مکلفین تمام و کاملست اما حالت زهد و خضوع و خشیت محمد و آل
 محمد ص کانی در نبوت صدق و حقیقت ایستادگی و ای منصف عیاست که سلوک آنها اخضر
 اطاعت و امر و نواهی حقیقتاً بوده و هر چه را در راه حق ایثار کردند و رضا حاصل را طاعت
 و الله الهما دعی الی سبیل الرشاد بنظر گفته و ادباً باید که تعلیم خود را مجبوراً مقبول خلق سازد
 زیرا که واضحست که ایمان آوردن بجلاد و رادوست داشتن و قلباً تابع احکامش گشتن مجبوراً
 میسر نیست بلکه جبر در این امور است و طاعت قلب مانع است از مقصود بنظر از اینها
 است که چنانکه حضرت عیسی ص بدو زنج و شمشیر خلق را دعوت فرمود باید حضرت محمد
 نیز چنین باشد جواب آنکه مراتب خلق در این مندرج خلاف میشوند و اگر از آنها مانند امت حضرت موسی
 عود و کجوج بودند لهذا ملاها و سختیها پیوسته از جانب حقیقتاً بر آنها نازل میشد تا آنکه کجوج
 و رجا بصراط مستقیم فایز شوند و قوی مثل نصاب کمال مجبور بودند و لکن از آنها در مقام
 انصاف بودند لهذا حضرت عیسی ص بنیسا و اله و علیه السلام بعضی و امانت بلیا آنها را
 هتک فرمود و در آخر الزمان فرق مختلفه پیدا شدند و عمت حوب با اسلام نمودند و هرگاه
 جنگ و دفاع نمیشد گفتار اهل اسلام غالب میشدند و این معنی مستلزم هلاکت مسلمانان بود
 و دیگر آنکه حضرت عیسی ص مطهر را شایسته بود لهذا جنگ نمیکرد و حضرت محمد ص
 مظهر جمیع اسماء الله بود لهذا اهل بیت رحمت و غضب باید بر جوف او محضرت ظاهر کرد و چنانکه
 گذشت و دیگر آنکه کافیه مجبور نمودن بر ایمان مقرون بحکمت و مصالح علیاً است که رسول خدا
 معقبشان سلوک میفرمود و عقول رعیت را در آن نمیکند لهذا پیغمبر ص بعضی را مجبور با اسلام نمود

تا بعد بنزدیج ایات اسلام و اما شاهد غائبان بطوع و الرغبه مؤمن شوند انکه مسلمانی از نرد
 او عین کردند مثل ایمان ابوسفلی و امثال او و بسا میشود که بخیال ازام صغیر و باین شخصی
 با ایمان اجمعت انکه اولاد انحضرت بطوع و الرغبه بخدا ایمان بیاورند حاصل انکه بحث
 بنزدیج رحیم کامل باشد از عدم اطلاع بر طریقت حکمت است هرگاه بر شریعت و مذهب حکمتها
 مصالح جهاد حضرت رسول صلی الله علیه و اله مطلع بود چنانکه اولاد او صادر نمیشد
 نصرا کثیر فضل اول در تحقیق و تشخیص که میگویند که خبر رسالت محمد ص در کتب عهد عتیق
 وجدید مستور است مؤلف گفته که بیدار انکه بر این شده و محی شود از آیات بلیات دیگر محتاج
 تفصیل اینطالبتیم و نه بعضی از فطال باطله این نصرا که در این فضل نوشته معترضین
 ان خواهم شد ان شاء الله تک انصرا در اول صفی و رقی سیم این فضل نوشته در کتب عهد عتیق
 در باره مسیح و دوسم مستور داشته قسمی شامل فروتنی و افتاده که است و قسمی شامل تنه
 اعلا ملیت و الوهیت است الخ مؤلف گوید بحقی نیست بلکه از بدیهیات است که حضرت یسوع
 مسیح بنده خاص و مقرر خدا بوده و در مرتبه الوهیت نبوده زیرا که راجد عقلیه و اتفاق جمیع
 مذاهب حقه مقرر است که عیسی مخلوق و فیض الهی بوده و ممکنه انکات مرتبه الوهیت غیر
 جسم و محتاج بر فانی و مکانست و بقا و منوط بعضی از اینها است محتاج چگونگی خدا و
 و رزاق و الهی خواهد بود بل جمعی از جهل انصرا چون معجزات کامله حضرت عیسی را شاهدان
 غلو نموند و قابل بالوهیتش شدند چنانکه سبکی از خلق معجزات حضرت امیر المومنین علیه السلام
 حالی شدند و او را خدا دانستند و این فتح کفر و ضلالت است ممکن بالذات و بالاجب الوجود
 مشابیهی ندارد و اگر فرض کنیم که امیر ربوبیت و الوهیت عیسی در ان نباشد این دلیل بر تعین و
 تحقیق انکاست و اگر در بعضی از مواضع با هم خدا تعین شده باشد بخوبی است چه بدش و اگر
 مکرر با هم خدا نامیده اند و مقصود الوهیت حقیقه نیست زیرا که توحید الهی عالم و عدم ربوبیت
 ممکنات متفق علیه است در جمیع ادیان و مذاهب و هر ایشا اتفاق دارند و اینک قول بالوهیت
 احد از حکمت کفر است پس از که در حدیث و احادیث خدا عالم و جلال شان و ایات که از جهات
 در کتب سماوی و مستور است اولیست که در کتب قول این نصرا بلکه از بدیهات کفر است در حق عیسی

فانگشده از مرتبه الوهیت و عبودیت تناقض صریح است و چنانکه این دو مرتبه بحال و متمم است
و نه تدریج در سطح وجود و این صیغه نوشته است آیات مذکور بقسم دوم شامل آیت
و برز که قدرت حکم را به مسیح و ابلیس می سازد که بنا بر این حکم اسماء و زمین در دست است
و حال بنوع غیر مرئی سلطنت جهان را می نماید و اموات دنیا را گردن بین چنانچه خود در آیه
۱۸ ماب ۲۷ می فرموده است که تمامی قدرت در اسماء و زمین بمن عطا شده است و هنگامی
که در دهه ثانی بر زمین نازل خواهند فرمود بنوع مرئی سلطنت کرده در روز آخر حکم
و دبطان و را خواهند بود چنانچه در آیه ۲۲ ماب یوحنا حرفه نوشت که مسیح فرموده است
که پدر بر هیچ کس حکم نمی کند تمام حکم را به پدر داده است تا آنکه هر مردم پس را عزت کنند
چنانکه پدر را عزت میکنند موافق گوید و آنچه از انبیاءات بر فرض اینکه کلام مسیح عیسی
باشد دلالت بر الوهیتش نمیکند بلکه هر آنها مرتبه عبودیت کامل است و ثانیاً کونین قول مسیح
که فرموده تمامی قدرت در اسمان و زمین عطا فرموده است عبارت اشاره بر مرتبه نورانیت و
و رسالت و عبودیت مسیح است و شکی و اختلافی نداریم در اینکه مسیح نور پاک و معصوم و
بوده و له استقامت سلطنت و ولایت او را این زمان و عدم نسخ را که مضائقه قابل فایده هستند
این آیات دلالت بر نبوتشان ندارند و اینکه بیان نموده در دفعه ثانی بر زمین نازل خواهند فرمود
و شان هنگام ظهور حضرت صاحب الزمان است علیه السلام که مسیح از اسمان نازل میشود
و با حضرت اقتداء می نماید و از جانب حضرت حجه در حکم و دیوان تصرف خواهد داشت
و کلامی که از کتاب یوحنا نقل شده محل کلام است اولاً با مرتبه بلامنافات دارد و حال آنکه
وقوع آن در الحاق محل و فاقست چنانکه مسلم است که در حق حضرت اسماعیل یا اسحاق در آخر
ذبح بلاء شد و ثانیاً انبیاءات مناسب است با مذهب یهود که گفتند یزدان مغلوله بلکه این
معنی ما بر آیت قدرت و اسعیه کامله خواهد منافات دارند که بمقتضا الوهیت و قابل کند
و امر الوهیت را حضرت عیسی جوع فرماید بلکه تفویض مطلق که مشتمل بر تفویض در امر
صنع و خلقت منافات با دلیل عقلی دارند زیرا که متمم است که مخلوق صانع باشد و قائل
پیدا کند بر خالقیت صانعیت بلکه صنع و خلق اختصاصاً خدا دارد و ثالثاً کونین تعبیر بر پدر و پدر که

همتانم تو کجاست که الف با و اعد عقلی است و تو که در جود و افواج دارد و خدا
 منزه از آنست و در آنجا آنکه در فو شمس است پدر و پسر که من تمام حکمرانی این پسر
 داده اگر معنی استقامت را میاید که در روز قیامت نیز خا که نکند و تقویض نماید
 بیسوع مسیح و این مخالف با آیات انجیل بویضا وقتی است بلکه مخالف با زیور و زیور
 که آیات عدله از کتب مسطوره دلالت دارد بر اینکه خدا در روز قیامت ثواب و عقاب حکمی
 میکند و ملائکه را امر می نماید و اگر گویند معنی استقامت این ممکن است که اختصا
 داشته باشد بر آنکه که عیسی علیه نبی و اله و علی السلام در زمین بوده و حکم می فرموده پس بجو
 بر آنکه محمد صلی الله علیه و اله ندارد و حضرت گفته در ابی و باب اول نامرد و میر سلو شنا
 مد آور است که بسوع مسیح با فرشتگان قدرتش را آسمان ظاهر خواهد شد و آتش مشتعل
 منتقم از آنانی که خدا را عیسی شناسند و آنانی که خدا را بشناسند و اطاعت نمی نمایند
 گویند این ایراد مطابقت با احادیثی عشریه که میگویند حضرت عیسی در زمان ظهور حضرت
 قائم علیه السلام بر زمین خواهد آمد و جهنم خواهد بود و گفته در باب فردا مدنی مسیح
 در روز آخر جهنم انتقام و اذعان در آیات آلهی عبادت ۱۹ مکاشفات چنین مسطور است
 که در بزم اسماء او آگاه شده و ناگاه اسب سفید که سوارش بر اسب حقیقه مسیحی است و بخت انصاف
 و جلاله نماید و چشمه هایش چون شعله آتش و بر سرش آفرینها آبی و نای حرقوم بود که
 هیچ کس نمی فهمید جز خودش و حایر پوشیده بود که در خون رنگش بود و اسمش کل الله
 بود و سپاهیان آنها بر اسب سفید سوار شده و حریر سفید در خشنه پوشیده و در قلبش
 میبوزند و از دهانش شمشیر برآید و آنکه که فایان بان زند و بر انداخته بعضا گفته حکمرانی خواهد
 کرد و میخواند فخر و بخت حکما قادر و مطلق اما فایان میبازد و بر لبش در آن خود اسمیران
 دارد که پادشاه پادشاهان و خداوند خلایق و آنان موافق می گویند هر چند این آیت را باز
 علیه و وارد شده و آنکه ما بزم عیسی بر سرش کشیده و هیچ وجه دلالت ندارد بر اینکه مراد بویضا
 از انحضرت عیسی است و علا فایان و صفا که در این آیات ذکر شده مطابقت با احادیث
 ماثوره از طریق شیعه که در حق حضرت خاتم الانبیاء و در حق حضرت قائم ذکر شده و کسی که از

افشا شد و گفته اند که کاشف باشد میفهمد که طراز است که از مقام عبودیت
و اینکه نوشته که سوار شد اسب حقیقه مسخر است اشاره است بشوآنکه از نور مظهر صراط
معنویت چنانکه مطابق است انجبات بافته و زیارت جامع کرده اقم السبیل الا عظم
الصراط الا قوام معلومست که متابعت آنها سبیل و صراط بهشت و قربت و راست
حقیقه مساوی و قاطره است زیرا که هدایت تنها مظهر صراط مستقیم و راست
و قاطره با هر حضرت الهی در عالم مربوط با معنی سبیل عظم است و اینکه نوشته است که هر انصاف
و جناب میداند دلایست بر اینکه آن سوار حضرت عیسی نیست نیز که آن مختصر در معرض
جهان و جناب نبود بلکه مظهر اسم رخت بود و آن حضرت محمد و حسین و قاطره علم است
همه باین صفت متصف بودند و اینکه نوشته است چشمهایش چون شعله آتش بود اشاره
بمراتب غضب در الله و الله است چنانکه گذشت که محمد و آل محمد مظهر اسم رخت و
غضب هستند خلائق الله هستند و معانی رحمت و اصول کرم و مصلحت خود میباشند و قدرت
انوار رحمت خدا است و غضب آنها غضب خدا و قسم جنت و نار هستند و مائتات از کاف
از ایشان الله و مقضیل انبیا البراقه در کتاب شرح الزبایر بیان نموده ام و اینکه نوشته است
بر سرش افسر کما نبی از اشاره است با جادویی که مانور است و اینکه ولایت علی علیه السلام
مثل آن مثل سحر طوبی و سدره المنتهی است محل سحر طوبی در خانه علی است در
هر خانه از خانهها بهشت یکتا که از شاخها او هست و ممکنست که مراد از افسر قاطره
و اطاعت کامل باشد مطابق مضمون حدیث العبودیه حیو کفره کفرها السربوبیه
انکه رفته و افسر محبت خدا است و اینکه نوشته است و نامی مرقوم بوده که هیچ کس از نام
نمیفهمید جز خودش اشاره بمقام نورانیت آنحضرتست که فرمودند ما عرفنا الا الله
وانت و فرموده باطنه غیبیلا یدرک و فرمودند معرفه بالنور انی معرفه الله و معلوم است
که نور اهام عا احاطه دارد بر عقول موجودات پس هیچ جوان اطاعت میکند و دیگر آنکه اسم و
علی بود و علی اسم خدا است و کفر حقیقت اسماء الله سوای معصومین عا احد نمینمهد
و اینکه نوشته است و جامع پوشیده بود که در خون رنگ شده بود اشاره بمقام شهداء آنحضرتست

و اینکه نوشته است امش که الله بود شاه و بمشایان الله است چون رسول امام بحسب
 وحی و کلام الله تکلم میکنند و از انچه از انها و کلام الله و لسان الله می گویند و امام یسوع مسیح
 کلام الله نبود بلکه کلام الله است و آنکه نوشته اند سپاس از انکه داد و عقبش
 مرسوم اندامه عمل آنکه است که بحیثیت حضرت رسول ص و حضرت امیرالمومنین ع
 آمده اند و بحیثیت حضرت قاهر علیه السلام نیز خواهند آمد و اینکه نوشته است که تصدق الله
 حکمرانه خواهد کرد و وجه معلومست که حضرت عیسی و فالغان و شمشیر داشت و جنات
 نمیکرد و اینکه نوشته است و لباس خود را می پوشید و او که پادشاه پادشاهان ایشان
 عزالت و ولایت و سلطنت ایشانست که ولایت آنها جمیع انبیاء و اوصیاء و ملائکه را شامل
 چنانکه مطابق آن احادیث شیعیه در باب تفسیر آیه وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا بِنُورِهِ و او شد
 مؤلف گوید چو مرطال اینکات قابل تصریح نیست لهذا متعرض ذکر جمیع سطور این کتاب
 نمیشوم بلکه اقتدار بر مهماتشها را و میشود بطالان باشد کلمات و راجع بوضوح است
 نصیر گفته مضل دیدیم در تفسیر و تشخیص این که آیا عاقل قرآن دلیل از خدا بودن آن میشود
 شد یا نه مؤلف گوید هر کس عقل و شعوری داشته باشد که بتواند میان کلام خدا و کلام
 کلام مخلوق تمیز دهد بعین البین بلکه بطریق حواله یقین آگاه می شود که قرآن کلام خدا است
 چنانکه جمله از شواهد معجزات قرآن سابقا ذکر شد و توضیح آنکه در زمان نزول قرآن در
 فضیلت و بلوغ و اهل معرفت شبیه بوده اند و سعه دلت بطال این معجزه نمودند و در برون
 ظهور و قوت آن زیاد شد و آنچه خواستند از آن بیرون بیارند نتوانستند معلوم شد
 که قدرت و عقل بشر است خدا دانسته اند از انکه دارد و ایضا اگر کاتب از غیر خدا بود نظر بوجوب
 لطیف و انعام حجت لازم بود بر خدا یعنی انرا ابطال نماید بجز و بخوان چنانکه ابطال سحر و
 خدا از نیست و حال آنکه پیوسته باید و شواله صدق آن از شرع انور ظاهر است و نور
 نورانیت آن در تزیین بود و ایضا ادیان حلیه از عیب جزوده و لخبث از عیب اخضا صیحا
 داد و از سبیل اول در حق او بطلب فرموده سبیل نازدات الهی و از این رو که میگوید
 اینکه عملی نخواهد آورد چه حصول باطن حجت مساوی با عدم ایمانست و در حق پیغمبر و مروه ص

اشاره در الفاظ
 و شمشیر است

عَلَيْهِمُ الدِّينُ وَالْمِثْقَةُ وَاجْعَلِ الْيَقِينَ رَأْيَهَا بِقَرَابَتِ سِتِّمْ خَيْرُ بَادَةِ اَعْدَاؤِ هَيْهَوِ مَسَاكِ
نَادِرِ قَامَتِ دَرِيهِ وَاقْبَا بَلِيَّاهُ الْعَدَاوَةِ وَالْبَغْضَاءِ لِيَوْمِ الْقِيَمَةِ جِهَادِمْ خِرْدَانِ
اِنْ غُلُوبِ شَدَنَ كَفَارِ دَرِيهِ كَرِيمِ قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا سَعْلُوبُونَ اَلَا يَرَى بِخَيْرِ اِيْمَرِ كَرِيمِ وَاللَّهِ
بِعُظْمِكَ مِنَ التَّائِبِ شَشَمِ اِيْمَرِ السَّرْعَلِ الرَّقْمِ فِي اَدْنَى الْأَرْضِ ثُمَّ مِنْ بَعْدِ عَلَيْهِ هَدِ
سَيُخْلَوْنَ فِي بَضْعِ مَسِينِ اَلَمْ هَعَمِ اِيْمَرِ كَرِيمِ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ
هَشَمِ اِيْمَرِ كَرِيمِ وَعَدَا اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْفَهَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ اَلَا يَرَى
نَهْمَانِ تَصْرُؤِ اللَّهِ تَبَصَّرَكُمْ وَبُذِبَ اَقْدَامَكُمْ فِي هَمْ قَوْلِهِ تَعَالَى اَنْ يَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ لِحَدِّ الطَّائِفَتِ اِيْمَا
لَكُمْ اَلَا يَرَى بَارِزِ هَرَامِ كَرِيمِ لِيَجْزِيَ أَشَدَّ النَّاسِ عَذَابًا لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالْحَرِيقَ وَتُخَارِدُ
اَخْبَارِ حَجَلِ صَوَالِ حَجَلِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اِنْ مَعْنِيَاتِ فَوْقِ حَدِّ تَوَاتُرَاتِ كِهْ مَصْدَحِ رَاجِحِ اَل
اَنْكَارِ بَالِي عِيْمَانِ اَنْدِجَانِ كِهْ دَرِ كَابِ لُجِ الْمُبْلَاغَةِ وَاحْتِاجِ اِتِّجَاعِ رَسِيْدَانِ اِنْ مَعْنِيَاتِ اَسْطُورِ
نَصْرِ الْكُفَرِ اَوْ اَكْرَبِ الْفَرَضِ فَوَلَّكِيْمِ كِهْ عِبَارَتِ قُرْآنِ دَلِيلِ اَرْجَاحِ بُوْدَنِ اِيْمَانِ اِنْ اَشَدِّ اَزْ دَلِيلِ
نَاقِصِ اسْتِثْنَاءِ سَبَبِ اَلَمْ مَحْضِ اَنْكَسَانِي كِهْ زَبَانِ عَرَبِيَّةِ اَتَعْلَمُوا كَمَا اَمْلَا اَخْوَانُهُ وَاقْبَلِ كَلِمَةَ دَلِيلِ
زَبَانِ دَارِ نَدَانِ دَلِيلِ اَلَمْ يَتَوَاتَرَتْ اِنْ هَمِيْدِ وَلَيْسَ لَكُنْ سَاوَا اَشْخَاصِ عَالَمِ فِي نَفْسِ خُودِ سَاوَا
اِيْنْدِلِيلِ اَلَمْ اَدْرَاجُوا هُنْدِ بُوْدِ اَلَمْ مَوْلَتْ فَيْتَرُ كَوِيْدِ چَانِ كِهْ مَعْجَرَاتِ حَضْرَتِ مُوسَى اَلَمْ اِچُونِ سَمُو
مَشَاهِدِ كَرْدَنْدِ وَدَانِشْتَنْدِ كِهْ مَعْجَرَاتِ اِيْمَانِ اَوْدَدَنْدِ وَبِ سَايِرِ خَلْقِ نِيَزَجِ كَامِلِ شَدِ
مَعْجَرَاتِ حَضْرَتِ عِيْسَى اَلَمْ اِچُونِ حُكَمَاءِ وَاطْبَاءِ مَشَاهِدِ مَعْمُوْدَنْدِ اِيْمَانِ اَوْدَدَنْدِ وَبِ سَايِرِ
نِيَزَجِ كَامِلِ شَدِ هَمْ چِيْنِ مَعْجَرَةِ قُرْآنِ اِچُونِ فَضِيْلِ اَوْبَلْغَاءِ وَاَهْلِ خَبَرِ وَبِصِيْرِ مَشَاهِدِ مَعْمُوْدَنْدِ
بِخَيْرِ خُودِ مَعْرِفَتِ نَدِ سَايِرِ خَلْقِ نِيَزِ اَرْوَاكِ اَدْرَاكِ وَشَعُوْرِ مَتَاعَتِ مَعْمُوْدَنْدِ وَاِيْنْعَمِيْ دَرِ اَنْظَرِ
عَقْلِ اَسْتِثْنَاءِ اسْتِ كِهْ حَا اَهْلِ بِيْهْرِ صُنْعِي رُجُوعِ بَا اَهْلِ اَصْنَعْتِ مَيَكُنْدِ اَلَا اَنْكِهْ حَقِّ وَبَا طَلَا
اَنْكِلِ يَكِيْمِيْزِ دِهْدِ حَاصِلِ اَلَمْ اِچُونِ عُمُوْمِ اَهْلِ خَبَرِ وَبِصِيْرِ مَعْجَرَةِ اَبْضَدِ بَقِ اِيْمَانِ
مُخْفِيَّتِ اَنْ بَرِ سَايِرِ خَلْقِ حَاصِلِ مِيْشُوْدِ وَاِيْمَانِ اِچُونِ مَعْجَرَةِ بُوْدَنِ قُرْآنِ اَزْ حَقِّ اَعْدِيْنِ اسْتِ
وَهَرِ كِهْ بِرَحْسِيَا سَعْدِ اَوْ قَابِلِيَّتِ جُوْدِ بُوْرِ قُرْآنِ هِدَايَتِ حِيْ بَايْدِ لِهَذَا اِخْتِصَاصِ بَعْضِهِ
دُوْنِ اَعْضَى نَدِ اَرْ هَرْ چِيْدِ دَرِ حَا مَرْدَمِ دَرِ اَلْكِتَابِ بُوْرِ اَزْ قُرْآنِ مَخْتَلَفِ مِيْاَلِدِ وَدِيْكَ اَلَمْ سَاخِلَقِ

چون بجز نبی نبیند یا حیست مطلع میشوند بر معجزه و باری عالم می شود و دیگر آنکه بر خلق
 قدرت بر تمام و تجره قرآن دارند و تخصص از معجزه و حتی بر هر مکلفین لازم است مقدار
 بواسطه مقدار است نصرتی گفته قرآن کلام خدا نیست و تحالف قرآن با انجیل بدین طریق
 اول در انجیل بصره تمام الوهیت مسیح بیان شده لکن قرآن بر عکس از الوهیت مسیح را
 انکار نموده و از محض در مرتبه پنجم محسوب نماید مصنف این مرحله دلیل بر تحریف و
 تصحیف انجیل است زیرا که تمام حالات عیسی شاهد بمقام عبودیت او بوده و دعوی
 الوهیت با مقام عبودیت منافض است چگونه متعقلست که بشر خدا باشد و ادعای
 دنا بمقام بسیار است و این مرحله موکل بوضوح و اتفاق عقلاء است نصرتی گفته در انجیل
 واضحاً مسطور گشته که مرگ مسیح كفاره گناهکارانست نهایت قرآن بدخصوص موسی
 نهایت در خصوص موت مسیح آمده و امتشکی میسازد زیرا که در یکی مقروود مقام دیگر
 منکر مرگ است الخ مؤلفی ندی خدا میفرماید و اذ قال الله يا عيسى اني متوفيك ورافعك
 الی و مشهوره میثا علماء است که حضرت عیسی زنده با سمان رفت و متوفی بمعنای قاتل
 یعنی اقی قابضك و رافعك الخ یعنی خدا فرموده که من قبض و اخذ میکنم تو را بسو عالم علو و مکرر
 که معشای مولد در قرآن قطع علایقه باشد که مانع از عروج بعالم علوی است یا اینکه مسافر
 یا معشای موقوف قبل از بموت او باشد پس کلمه متوفیک بمعنای قبض روح نیست یا اینکه معنای
 تاخیر اجل باشد لهذا خدا تعالی فرموده و ما قتلوه و ما صلبوه و لم یکن شیئاً لهم و بعضی از
 علماء گفته اند که ایما قاتلوه نفی قتل می کند و دلالت بر نفی موت ندارد پس معارضه
 ابن ابی و ایما که متوفیک نیست کاش فرض را تمام آیات را تتبع نموده بود که در روح بجهت انوار
 نکوید نصرتی گفته رسوم در انجیل گفته شده که ان میباحی و وسیله صادق واحد که دنیا باین خدا
 و خلق میباید مسیح است لکن حجر مان میگویند که شفیع المذنبین است حواجا آنکه منافق
 نیست مثلاً اینکه حضرت محمد ص و عیسی هر دو شفیع باشند شفاعت روز جزا شبیه است
 و هر يك از آنها بخود شفاعت خواهند کرد و مسلمانان منکر شفاعت عیسی و یونس نیستند و
 فقهاء آنکه مقام شفاعت و وسیله محمد را اعظم و اشرف از سایر شفاعت بلکه محیط بر همه می دانند نصرتی

گفته چهارم خدا را احد و احد خود را در انجیل با اسم اب و ابن و روح القدس نیایشنا خدای احد و احد
 نوع بیان گشتن ذات پاک الهی قابل نیست بلکه محلی تعلیم ثلثیت در مرتبه کمتر میباشد و
 آنکه ثلثیت و توحید از امور متناقض است چگونگی تصور است که خدا را با وجود انفراد
 و احکام المعنی باشد و پدر عیسی و ابن و روح القدس هم باشد سبحان الله روح القدس علیه
 هر دو مخلوق و حادث میباشند و حادث متمتع است که قدیر باشد و دیگر آنکه در انجیل
 خدا را با اسم اب و پدر نامیده اند و با اسم ابن نامیده شده و در انجیل و در رسایل کتب بهای
 چنانکه بر مبنای تعارض و سخت خوب بود نصرا که تمام انجیل را تتبع کند تا آنکه چیزی بر انجیل باقی
 نماند و بر مبنای نسبت خلاف و دروغ نگوید و هرگاه نصرا که معنی واحد و وحده خدا را در
 بود خدا را اب و ابن و روح القدس نمیدانست و آنرا که از کلمات انجیل و نصرا که مستقامی شود که
 سر قدیم فائز شده اند اول خدا و عیسی و روح القدس و حال آنکه مدعی عقولست که قدیم خدا
 و احد المعنی است زیرا که تعدد مستلزم اقتران وحدت است و از انوار نام امکانست و
 معلومست که حضرت عیسی و روح القدس عبد مخلوق و خدا تعالی هستند چنانکه مواضع
 از کتاب انجیل و در یوحنا شاهد بر اینست و مخلوق محالست که قدیم و اول باشد قدیم نشان
 واجب الوجود است و مخلوق از عالم خلقت و از عالم امر که محل ملکیت است فاضل میشود
 نصرا که عالم امر و خلق و عالم ملکوت و جبروت و ملک را از ملک بگویم تخصیص داده اند چنانچه
 از نصرا که روح القدس اول در عیسی حلول کرده بود و حال در باب که بر نزول نصرا که
 حلول کرده چنانچه دیگر میگویند خدا محالست با عیسی و روح القدس جمعی دیگر میگویند عیسی
 خداوند عالمست و در چند جای از کتاب انجیل عیسی را خدا یاد کرده و این معنی انکار و بطلان
 خلاق عالمست زیرا که شرک بقدر است و مستلزم اینست که مفهوم و جوب و بعد مرکب
 باشد از سه موضوع و نقص و ترکیب اول از امکانست و ساحت و جوب کامل الذات است تعالی
 الله عما یقول الظالمون علواً کبیراً و جمعی دیگر از نصرا که بل مجلول شده اند میگویند خدا تعالی
 در عیسی و روح القدس حلول کرده و حلول مستلزم تغییر و حدوث است و خدا محیط است
 مخلوق عالم اول و مرتبه و محیط در حیط حلول نمیکند و الا لازم میآید محیط را محیط شود و از حیط

و دیگر آنکه حلول مستلزم زوال و کانت محال است از معانی و مکانت و اگر نصا میگوید
 خدا ثالث ثالث است بقریب و حد و کثرت نصیر قول جمعی از علمای اسلامیه که قائل بوحده
 موجود شده در واجب و ممکن و جمعی قائل بوحده وجود شده و این دو قول هر چند باطل
 و بی فایده است و حق اختصاص بعلم و روح القدس ندارد بلکه در کائنات حاکم است
 و بعضی از علماء نصا گفته اند فیض اقدس اول از جانب خداست اما فیض میشود و بسبب معیج
 و بر وجه القدس میسرند و از آنها باب ابرخو میسرند پس ایشانرا واسطه در فیوض صافی دانند و
 مقتضا اینست که علی روح القدس خدا نیستند بلکه وکل و نائب خدا شوند اینها
 نیز با علم قدرت الهیه و مراتب قضا و قدر و مشیت و اراده و اذن و اجل و کتاب مافوق دارد
 و اکثر از علماء نصا میگویند خدا و عیسی و روح القدس در مرتبه اولی متحد بوده اند و بعد
 منفصل شده اند و مرتبه انصایه مقام الوهیت عیسی میماند و مرتبه انصایه را مقام
 عبودیت و وحی دانند و مثال ذمه اند بجز اینست که روح و نفس و بعضی از آنها مثال
 ذمه اند و بعضی بقلب و نفس و شمس و صغیر حاصل آنکه در طایفه نصا که را عقاید و اینکه
 خدا ثالث ثالث است بایده قول هست و هم از آنها مخالف با ادله عقلیه و بر این قطعیست
 چنانکه فقیر در کتاب بمقامه العارین ابطال اسما و مفصل آن نوشته ام و من که بحمد الله
 که نور افشا که من نور نصیر گفته بچشم منیج در انجیل میفرماید که کتب عهد عتیق و جدید
 باطل و منسوخ شده است و نخواهد شد و نیز گویند که اسمان و زمین بر طرف خواهند گشت
 اما کلام من بر طرف نخواهد شد نهایت محمل این بر کس این میگویند که سبب ظهور قرآن
 توفیر و انجیل منسوخ و بر طرف گشته اند و قولی قد مشکلی و اختلاف نیست بدانکه شریف
 بعضی از احکام شریعت سابقه نسخ میکنند و بعضی را معصاء میدارند چنانکه اختلاف احکام
 توفیر و انجیل و هم چنین اختلاف احکام میبود و نصا شاهد بر نسخ است و لازم نیست که
 و اساس از آن احکام جمیع احکام پیغمبران با یکدیگر معتدل باشد تمام احکامی که در ملت حضرت موسی است بوده در
 دین مسیح غایب قرار نیست و هکذا و سبب این نسخ و اختلاف اختلاف حکم و مصالح شرع است
 که با اختلاف از منبر آمده که مخالف میشود در مستغنی عقاید جمیع شرایع و ادیان متفق هستند و احکام

جميع ملل و مطالبوا حکم عقلست و کتب عهد عشق و حبيب شدل تمام احکامست قالوا انما
مسنوخ و نکشته پس اينکه در انجيل نوشته اين کتب مسنوخ نشده يعني تمام آنها مسنوخ نشد
واينکه نوشته است کلام من بر طرف نخواهد شد معلومست که کلام خدا بر قرار است و
کتب همو قيراکان که در زمانه هدی ع موجود است و له تويره و انجيل که در دست
مردم است تحريف شده حاصل آنکه حقيقت کتب سماويه را منکر شده ايم و له تبديل
تجسس که از معاندین در آنها واقع شده برخلاف حقيقت توضح مطلب است که انجيل
اصبر را بعد از صعود حضرت عيسى با شما جمع نمودند و معلوم بنيت که جامع آنها
بوده يا نبوده و ثبوت آنها ثابت نيست مدعی حقيقت يا ايشان کند که اين ايات موجوده در
انجيل کلام خدا است و محض ادعا و احکام در هيچ ملتي از ملل نگفته اند که بايد اطاعت
انرا نموده بلکه منوط بحجّه بالغه است پس اثبات تحريف بها لازم بنيت بلکه اثبات بر
مدعی است و مي دانيم که حکما انما با عدم انما حجّت تکليف باطاعت انجيل بر مفوده کلام
نصا که بگويند که قرآن نيز بعد از وفات حضرت رسول ص جمع شده و جاري است که اولاد
سابقه معلوم شد که قرآن زياد نشد و احد حوات نداشت که يك ايه بمثل قرآن بگويد
و له زياد نمودن بر تويره و انجيل ممکن است و اتيان بمثل آنها سهولت دارد و ملاحظه
نما الصالح نه ما از کتب مذکور را که در ان نوشته است نوح بعد از خروج او کشتي شرب
خورد و سست شد و عر بلا کرد و ملا حظ و تفکر کن چگونه شرب خمر را نسبت بر رسول
خدا داده اند و در کتب خدا است مطلب زياد کرده اند و حال آنکه شرب خمر را در جميع
اديان حرام بود و صريح عقلي دارد و حالت مستي با مرتبه نبوت منافات دارد شان پنجم آنست که
نظام دين و دنياي مردم را پديد و مستحق لائق مرتبه او بنيت بضرر له گفته ششم در
کتب مقدسه اشکارا و مبازر شده است که ادعي بسبب اعمال خود نجات خواهد يافت بلکه
محض بسبب ايمان آوردن بر يسوع مسيح بقرار ديگر در انجيل شده در ايات ۲۴ و ۲۵
باب ۴ و در ايت ۵ باب ۴ نامرعه باهل روم و در ايات ۹ و ۱۰ باب ۲ نامرعه باهل القيس
مذکور است مگر در قرآن نوشته شده که ادعي بسبب اعمال حسن و ثواب نجات خواهد يافت

بجا کاش نصر آمد کور حقیقت معز و امیر همدان انکه از منافقان با پیغمبر نکند و انچه از حضرت عظیم مستفاد
 میشود است که فحاش بر ایمان است و آن ایمان مشتمل بر اعمال صالحه است خدا عظیم فرماید
 وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَكَرِهُوا مَا يُكَرِّهُمُ اللَّهُ وَالْعَصْرَانِ الْأُولَى الْأُولَى
 خَيْرَ الْأُولَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا
 وَخُصُوصًا عَمَلًا صَالِحًا است محمول بر ایمان مشتمل بر ایمان است چه از آیات مستفاد و
 معلوم می شود که ایمان شرط در قبول شدن اعمال است و ایمان بپیغمبر مسیح بلکه جمیع پیغمبران
 لازم است قال الله تبارك وتعالى لا يُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وایمان بجمعی از پیغمبران لازم
 ایمان بیا بر رسول صحیح نیست بلکه مشروط بیکدیگر است پس معلوم شد و اینکه در انجیل
 محض ایمان بپیغمبر مسیح را معتبر نداده جهت آنست که در آن زمان همان اعتقاد و اثر جمیع
 مراثی لازم بود و اعتقاد محض در حق حضرت مسیح در آن زمان لازم نبوده لهذا حضرت
 حضرت عیسی در انجیل شرط فحاش نکرد هر چند بر خود مسیح اقرار و اعتقاد بر سالت
 حضرت محمد و ولایت ائمه هدی لازم بود و آنکه در انجیل لازم نبود حاصل
 مطالب آنکه بر فرض آنکه مسلم دایم قرآن را کتاب سابقه محالقت داد چون شیخ حایر اسلوب
 این حکم و تاثیر رعیت بوده و در شرح محمد ص منسوخ گشته و اگر شیخ حایر نباشد چون تواتر
 تواتر و انجیل معلوم نشده و حقیقت قرآن بمحجرات سابقه معلوم گشته لهذا آیات قرآن دلیل بر
 وقوع تحریف در سابق کتاب است هر چند معلوم است که انچه از کتب پیغمبران مانده باشد بر حق بوده
 و آنکه در انچه در دست مردم است تحریف و تغییر واقع شده چنانکه گذشت بعضی گفته هفتم
 مسیح درایت عام باب هفتم بتابعین خود فرموده است که من شما می گویم که احکام خود داد است
 ندارید و از برای آنها که بر شما لعن میکنند برکت تولید و ما آنان که شما را صلاوت میماند احیاناً
 کنید و از بهر آنان که شما را لعن میید همد و رحمت میمانند دعا کنید مگر محمل بابت خود
 که با ملت غیر چنان کنید و گمانی که از قرآن بر گردند بقتل رسانید جواب انکه محبت و احسان
 محمل ذات خداست انچه از حدیث آنکه مخلوق خدا هستند در شرح محمد ص مطلوب و در غیر
 مزاحبت شیء احب الی الله و احسان در حق کسی که با تو بدشمنی نماید نیکو است چنانکه از بعضی دلایل

وَمَا يُلْقِيهَا إِلَّا الَّذِينَ خَرَوْا وَمَا يُلْقِيهَا إِلَّا ذُرِّيٌّ عَظِيمٌ وَلَدِدْنَاكَ آدَمًا وَهَآءَا وَرَبِّكَ بِمَا عَمِلْتَ
دَنِيًّا وَدَدْتُمْ حَوَافِيتَ وَلَيْتَ إِذْ جِئْتِ ابْنَكَ كَفَّارًا وَمَشْرَكِينَ فَحَادِثْ حَقَّ مِثْلُ نَدْبِغِضِ
إِنَّمَا مَطْلُوبُ امْتِعَاقِ حَالِكِ اسْتِزَامِ لَيْتَ لَكَ وَغَضَبُ اللَّهِ أَنْ لَوْ أَنَّ إِيْمَانِي لِي
جَهَنَّمُ لَأَحْسَنُ مِنْهَا اسْتِزَامُ لَكَ إِذَا لَكَ إِيمَانُ بِيَا وَرَدِ بِنَوَابِ نَارِ مَدِشُونِ وَكَوْكَشْتِ شُونِ عَقُوبِ
إِنَّمَا كَثَرُ شُودِ بَجَهَنَّمَ لَيْتَ لَكَ إِخْرَجْ دَدِيَا فَوْقَ نَمَائِدِ مَحْصِيَةِ إِنَّمَا بَشِيرٌ مَشِيدٌ كَسْرَ قَتْلِ إِنَّمَا
دَرْحَقِ إِنَّمَا اسْتِزَامُ چنانکه حضرت موسیٰ مکرر جهاد می فرمود و امر می فرمود که از جهت
کفار و کفار مستی و عجل و اطاعت ستمگر یکدیگر را بقتل رسانند و جمعی از انبیاء علیهم السلام مثل نوح و
لوط و هود و صالح و غیر از آنها بر قوم خود نفرین فرمودند و قوم خود را هلاک کردند و این
است از جهاد است و از انجیل مآیة مستفاد میشود که چون عیسی در مرتبه برین آمد جناب
عیسی چنانکه در آیه ۷ و ۸ باب اول نامۀ دوم برستلو بنفیان مذکور است که عیسی مسیح
نا فرشتگان قدر کش از اسمان ظاهر خواهد شد و ائمه شیعہ از آنجا که خدا را
الحاصل آنکه جهاد و قتل باجر الهی از لوازم ایمان است و منافات با امر به بر صفا و تسلیم ندارد
و محبت مجلوقات حقیقیه نیز با قتل مشرک بر حسب امر خدا و تعزیر می باشد و امر از این آیه تواتر
زمان نزول عیسی است و وقت از زمان ظهور حضرت قائم علی بن محمد است و الله تعالی آنچه میباید که
حضرت عیسی نا فرشتگان در خدمت از امام علیه السلام جهاتی کند و ان مقام میکشد از آنکه
که خدا را غیبتنا سید از کفار چنانکه انجیل از عطا بن ابی است با احادیث شیعہ و قصه از آنکه هشت
مسیح چنانکه در آیت ۴۴ الی ۴۷ باب اول لوق مذکور است گفت که در اسمی لا یغنی بهشت نه تزیج
میکند نه تزیج کرده میشوند زیرا که ایشان مانند فرشتگان خواهند بود و در آیت ۷۷ باب
علاء نامۀ مابل روح مرقوم است که ملکوت خدا اکل و شرب نیست بلکه عدالت و اقام و خوشی در
روح القدس است مگر محمل در قرآن برخلاف آن بیان فرموده است که در بهشت اکل و شرب و
صحبت با حور خواهند بود و جواب آنکه این بعضی از جهات است که بر حسب خیال خود اسمان را بهشت تفسیر کرده
و در هیچ یک از ملل و ادیان این تفسیر و این اصطلاح معهود نیست البته در اسمان خدا اکل و شرب و
تزیج نیست هر چند بهشت اسمان است لفظ اسمان شامل بهشت نیست و هم چنین عبارت ملکوت

خلاق جو بهشت نداشتند بلکه ملکوت فوق بهشت است و عالم اهرت که محل مشیت باشد احد
 از اهل معرفت بهشت عالم ملکوت تعبیر نکرده بلکه عالم ملکوت مقابل عالم ملک است و
 داخل در عنوان عالم ملک است نه ملکوت و جواب دیگر آنکه نصرا انیم طلبی از انجیل با شتاب
 تفکر کرده نتیجه آنکه در انجیل متی در فصل هفتم و سیم ذکر نموده که یسوع مسیح در جواب از فاع
 فرموده که گمراه شده اند و کتب با منیسا اسناد و بر قوه خدا آگاه نیستند در قیامت فرستاده
 و توفیق نمیکند لکن میباشند مثل ملائکه خدا در این عالم ای مطالع کنندگان این نسخه بدو
 حقیقت بدون مجادله و اعتساف این کتاب را ملاحظه کنید و مطالع کنید که از انجیل نقل کرده ام با
 انجیل مطابقت نمایند اگر انجیل را عمیقاً فهمید ترجمه از اهل لحظه نمایند تا حقیقت قول حقیر
 کذب نصرا معلوم شود پس معلوم شد که عبارت انجیل قیامت بوده نصرا که از ابا سمان
 بهشت تعبیر کرده و البته ظاهر است که در روز قیامت که مدت آن پنجاه هزار سالست و هیچ
 نیست این نصرائی علاوه بر اینکه بر قرآن تفهیم اعتراض میکنند انجیل را هم ندانسته برای
 اشتباه نفسی میکنند و من انجیل الله که نور افعال او من نور چنانکه اکثر نصرا بلکه نصرا
 مذکور وقوع نسخ و احکام را انکار میکنند و حال آنکه در انجیل متی در فصل پنجاه و هفتم ذکر
 کرده که یسوع مسیح فرموده که موسی از جهت قساوت قلوب شما ها اذن داد شما را اینک و
 خود را طاق کوشید و حکم از ابتدا چنین بوده الخ و این عبارت صریح در وقوع نصراست نصرا که
 سوای دلیل مذکور علامت دیگر که قرآن از جانب خدا نیست اینست که قرآن نقاشی او نیست ادعای
 رفع عیسانند زیرا که در دین با چه رساله ذکر نموده ایم که لا اوست که الهام حقیقی آن نقاش
 روحانی که خدا در روح و قلب انشاء ثبت کرده است دفع و سالت سازد الخ مؤلف گویند و الا
 قرآن بضامیه تعبیر اهل بیت ع جمیع آنچه را که اقت محتاج باز هستند بیان میکند خصوصاً
 مطالب اعقبات حقیر اسلامیه و ایمانی را چنانکه اهل معرفت و حکمت قلوب آنها بتدبیر و تدلی
 قرآنیه متوجه شود و محققان و معارف فایز میشوند و اسرار علوم کمال آنها منکشف میگردد
 و در متشابهات قرآن رجوع بقسیر اهل بیت علیهم السلام میکنند و لکن کسانی که چشم دارند نمیبینند
 و کوش دارند و نمیشنوند و قلب دارند نمیفهمند اولئک کالغمام بل هم اَصْل سِیْل انما انورون

هنگامی که چنانکه چشم خفاش را بر آتش مشاهده میکنند و این فیض مستلزم نقص در آتش نیست و چنانکه
چشم قلب معاند هرگاه نور قرآن مشاهده نکند دلیل بر نقص قرآن نیست چنانکه یهودیه
عنود انجیل و حقیقت یسوع را انکار کردند و نور انجیل را مشاهده نکردند و نقص در یسوع
بود و در عبارت نورانی مسیح و نقضات بود همچنین انکار نصاری که دلیل بر نقص قرآن نیست
و قائلان شرع نشده است در کتاب خدا اینکه مشتمل بر تمام مطالب لازم باشد و نقضات ای
انسان را از دفع کند بلکه کتاب خدا انجیل را رسول صمد باین جامع همه امور دینیه و مادیه و اگر
کتاب کافی و لازم در جمیع مطالب باشد لازم آید که خلق مستغنی از رسول باشند و حال آنکه
بر این عقاید و اتفاق ملل و ادیان وجود رسول لازم و محتاج الیه جمیع امت است این ضرورت
در این کتاب کمال میگوید که احد از ائم قائل بانکه آنست که حاصل آنکه شرط مذکور در رسول
معتبر است نه در قرآن و ثالثا انجیل و سایر کتب نیز نقضات انسانی را در جمیع موارد و اختلافات
رفع نمیسازند بلکه قلیل علم در آن مستطورات و تمام امور دینیه از آن مستغنی اندیش و لهذا
وجود رسول و وحی لازمست که بخیر امداد و احتجاج و لطیف و بطریق جبر اختیار از دفع
فرماید و مراتب علوم دینیه را بیان فرماید بدینیه است که در زمان عیسی ص قضاات اناس و اختلاف
انها با انجیل حاصل و رفع نشد بلکه وجود یسوع مسیح خدا تعالی انها را هتایت فرمود و هم چنین
حالات سایر رسول و کتب سماویه را میخوانیم و اگر خواهی شمه از اصول دین نصاری را برای تو
شرح دهم در این کتاب بدقت ندیده و عقل را احکامات فسادان برای تو معلوم کرد و بدینکه
انچه از انجیل و سایر کتب پادریان انها مستطاعتی شود اصول دین نصاری چند است اول آنکه
خدا تعالی جل شانهم که اسب و ازله و ابدیت خالق و راز قسب دیم آنکه همان خدا که بکسی بدید
علیه است و هم چنین پدر روح القدس است سیم آنکه همان خدا که بکی و پدر است پدر است مجتبه
اینکه یسوع را خدا و پسر خدا مینامند چه ائم همان خدا که بدید و پسر است عیسی است سیم آنکه
همان خدا که بکی و پدر روح و یسوع است روح القدس است و اینکه انسانی که صفات مذکور
عزیز است مرتبه عالم و پروردگار است و اینکه ان خدا که صفات مذکور دارد صفات کثرت
چون آنکه ان خدا که صفات مذکور دارد انجلی کرده است و یسوع و روح القدس بلکه اکثر آنها

فابا مجلول و اتحاد شده اند و اینک انجیل را که شفاعت کند است قبول کن و شفاعت است می
 اینک انجیل را که فرموده و داده و یگانا است در اوّل با عیسی و روح القدس متحد بوده و خالق
 عیسی و روح القدس نیز بوده و بعد از آن یکی یک مرتبه فضل و خدا شده اند و ثالث ثالث و رابع
 با اینک انجیل را که یگانا و خالق اشیاء است همه از خلق اعیسی معوض نموده و اینک در
 اوّل عزت نمایند بپس و روح القدس هم مخلوق بوده اند و هم خالق است پس روح
 و روح القدس مخلوق و حادث بوده اند و دراز و قدیم نیز با خدا بوده اند یعنی قدیم و
 از آن بوده اند یعنی غیر از الله بوده اند و مع ذلك از دم غنّه بالذات بوده اند و اینک هر
 خدا که بصفا مسطوره متصف است با صفات قدیم و عین ذات است و ان حقیقت
 ذات یسوع مسیح است بوسط شخص روح القدس بدینا آمده داخل در رحم مریم شده و از
 همان رحم بدینا آمده و از بطن او را کشیدند و او را بقتل رسانیدند و مدفون شدند و بعد از آن
 بنی برپا داشت و بعد از مدفون شدن داخل جهنم شد و از آنجا خلاص گردان و از آنجا هر سبزه
 و مومن و اوصیاء که از اوّل ابتدای دنیا تا از زمان مرده بودند و در اینجا بحسب شیطان
 گرفتار بودند و انتظار آمدن خدا را میکشیدند و همان خدا که یکبار قدیم که پدر و پدر
 یسوع و روح القدس بود و بصفا سابقه متصف و روح خدا بود و میخورد و آشامید
 و از آن مبرقت و مرده را هلاک میکرد و مرده را از نو می کرد و مظهر معجزات بود پس اینک همان خدا
 که بعد از دار و درون داخل جهنم شد از آنجا بهرام یعزبان و اوصیاء و مومن بدینا برگشت و حجت
 نمود و بعد از رجعت نمودن بدینا بعد از انقضای پیچاه و زوال و اح مومن و یعزبان و اوصیاء
 با خود برگشته با همان بالا رفت و در دست راست پدر خود قرار گرفت پس اینک همان خدا
 با انضام مذکوره از همان نان نخواهد شد و در صحنه از صحنه ای شام دیوان خلا بقتل
 خواهد کرد و نیکوکاران را بهشت میدهد و از آنجا جهنم خواهد فرستاد پس اینک همان خدا که یک
 و فرد و از آن قدیم بود که یسوع مسیح و روح القدس است آن حضرت مریم با بعل آمده و موجود
 و حادث گردید و نبوت و متاخر است آن نبوت حضرت موسی با بیط مدخل سیم انجیل که
 عیسی بنیست و در فصل اول انجیل و فرس و هم چنین در انجیل لوقا و یوحنا آمده و راست که در

[illegible]

درخت ده نام نردم و حلقه امو عظم کنن چمن شد و بسو خلوا آمد و جمیع ان لایم را بجهت خلق
مختل شد پس مضروب مد فزاشت و داخل جهنم شد و از این جهت است که هر که با ایمان نیارد
داخل در جهنم نمیشود ^{نفس} اگر قدر در قرآن و در دیگر کتابها چیزی را نبیند شده است که آدمی
باستصواب و با اعمال حسن و ثواب جود و بنا بر رحمت موفوره خدا و بشاعت حمد و ایمان بران
از نیش گاهان خود مختصیل میکند و حال آنکه ذکر موفوره که خدا فقط بوسیله توبه از گناه نمیکند
و در انجیل بواجبی تمام بیان شده است که خدا محض انکار میکند رد که توبه موفوره طلبا جمیع
ایمان آورد اما هر کس که جمیع ایمان نیآورده مستوجب غضب خدا خواهد بود الخ مصدق
فقیر کو ^{بذل} آنکه مخالفت انجیل با قرآن دلیل بر عدم حقیقت قرآن نیست چنانکه گذشت
و ثانیاً ایمان جمیع بلکه همه چیزان شرطست در قبول شدن توبه و سلب اعمال بلکه هر چه علی
مدون ایمان بخدا و سل قبول نیست چنانکه اینطالبا از مواضع از قرآن و سنه مستفاد
و معلوم میشود و در قرآن توبه فقط از خدا و وسیله مجازات قرار گرفته و در انجیل جمیع مستلزم
اقرار و ایمان جمیع بپنجران و ایمان محض هم میباشد محبت اینکه جمیع مواضع اخبار بحقیقت جمیع
بپنجران خصوصاً بحقیقت حضرت عیسی داده چنانکه جمیع از آیات انجیل را در این کتاب بیان
خواهم نمود که صریحاً بحیث در ایمان محض پس اقرار بتمام انجیل را که مسیح آورده متفق بر این
محض هست چنانکه ایمان محض هم که شرطست در قبول توبه و سایر رحمتا متضمن
اقرار بعیسوع است بجهت آنکه در قرآن تصدیق مسیح را موفوره است پس هر کس که در زمان
حضرت مسیح نازل شد بجهت حضرت محمد ص توبه میکرد بدو و ایمان جمیع توبه و قبول نمیشد
چنانکه هرگاه کسی در زمان بعثت حضرت رسول ص تصدیق نکند محض هم را در آنکه تصدیق
مسیح را موفوره توبه و قبول نیست و البتة از این کرمیه لا فترق بین حلیه من مسلم معلوم
و مستفاد می گردد پس ظاهر شد که نصرا که میگوید آیات قرآن نفهمیده بآراء اعتراض کرده
نصرا که گفتند و دیگر اینکه گویا محمد ص شفیع کاهکان است انقیض بالمره خلاف و خلاف
باطل و صد انجیل است زیرا که در انجیل ضمایان شده است که شافع مذنبین مسیح الخ
چون آنکه شفیع بود مسیح بلکه شفیع بود سایر پیغمبران محل اشکال نیست و البتة حضرت مسیح شافع

مذیبن اقامت خود می باشند و از سائین و انکار و ارتداد و شافخ بودن حضرت یسوع مسیح
نکرده و بر اقامت او لازم بود که بحضور مسیح استغاث نمایند و مطیع او باشند و از انجیل
انکار شافخ بودن حضرت محمد صلی الله علیه و آله مستغاث نمیشود و شافخ بودن حضرت محمد صلی الله علیه و آله اعظم
افضل از مرتب سائر انبیاء و رسول است چنانکه اگر کسی را در انبیا و اولاد انبیا بر این مطالب مشاهده کند
و این معنی را با انجیل مخالفتی ندارد و در اول این طلب را با انجیل که لازم نیست بجهت انبیا که جمیع مطالب
حقد را با انجیل ذکر نشده مگر بعضی از آنها بدانکه بضاری میگویند شافخ و زو قیامت حضرت
دنیسوع مسیح است مع ذلک اکثر از بضاری باینکه بزرگان آنها است و سبیل از رسیدن
بعضی از علماء خود را شافخ در ارضش نگاه می دارند و جمعی از آنها باین واسطه و شافخ خود
میلانند و مرتبه شفاعت را در حق سائر انبیاء هم انکار میکنند مگر در حق حضرت عیسی
صلی الله علیه و آله و سلم و تقدیر کرده که در انجیل بیان شده که بیکسان است در دنیا خدا و مخلوق واسطه است
اما یسوع مسیح است که خود را در دنیا همه قدر داده جواب داده این عبارات تناقض است
اینکه اگر مسیح خدا چگونه واسطه میان خدا و خلق است و اگر مقصود تعدد الهی است آنرا
قاطع عقلیه که در توحید مقرر است دلیل بر طرآن است و ثانیاً مقصود واسطه بودن
مسیح است میان خدا و است مسیح و سائر ائمه را شامل نیست و آن لازم میاید که سائر پیروان
نیز واسطه میان خدا و خلق باشند و این معنی مستلزم تکلیم جمیع پیروان است و احد از
اهل ایمان و ملل چنین نگاشته و انکار واسطه بودن رسولان کرده نصرانی میگویند که
مخفی نمایند که مرتبه رسالت نسبت بگاه باطل میگردد مگر مرتبه شفاعت آن معقول است و میاید
شک نیست که صد و یکگاه مثلاً با مرتبه رسالت و با بدی رسول معصوم باشد از سبب اعراض
چه قبل از بعثت و چه بعد از بعثت و چه قبل از ابوع و چه بعد از ابوع و این معنی با دل عقلیه
و برهان مقرر و ثابت است و بر اهل کشف و شهود و الهام مدون برهان واضح است زیرا که
عصیان ناشناخته تصور مرتبه ایمان است و ایمان رسول در مرتبه کمال است و دیگر آنکه از سبب
عاصی از جهت رفع و منع عاصیان است مثلاً با مقتضای الطاف و حکمت است و دیگر آنکه
عصیان رسول و موجب سلب ثبوت بصدا و است و مثلاً با مرتبه ایمان است دیگر آنکه در سبب این است

که در سوره النور من سطور است که فاصبر ان و قد احق و استغفر لک ذنوبک و بعد از این باب است که
ظاهران یعنی ناسی که نظر این بیایا کرده و معنی از آنکه سیده مصطفی کوی علمای
اسلام کثر الله امثالهم بیان توحید این طایفه نموده اند بچند وجوه اول آنکه چون حضرت محمد
و هم چنین ائمه هدی علیهم السلام سویت در مرتبه بوده اند و سویت از مقام کامل عقاید انجلی
و صعود می نمودند لهذا در حالت اعلی که مقام اولی است چون گفتند بقال فاس قوس برزند
اذا سجد که در ظاهر ادعای سجده کرده بودند و توبه و استغفار می کردند و حال آنکه سوا اعمال و احوال
از آنها صادر نمیشد و دیگر آنکه آنحضرت ع قدس مقام داشتند که تمام مقربین که از مرتبه
توجهت کامل ایشان بود بدو کاشتند و دیگر مقام از او و این مقام اقبال آنها بود پس و خلق
از جهت نظام دین و دنیا ی سایر محکات و چون در مقام توحید کامل می یافتند و این مشی و استغفار
و لو انم بشریت میشدند از الحالت که لو انم بشریت بود توبه و از ان گشت می نمودند بسو عالم
ملکوت بیت عالمان از کائنات توبه کنند و عارفان و صایا استغفار استیم آنکه چون ممکن بود و
و ممکن از جانب خود هیچ چیزی ندانند بلکه هیچ حال و مراتب و درجتها و عبادات و از جانب
حق است لهذا نظر محقیقت امکان ذات خود که میز بود می گفتند انما عبدناک الحق
عبادک و ما عرفناک الحق معترفیک بلکه بدو کاشتند و توبه و استغفار می نمودند
بلکه اعتراف بکاهان می نمودند و حال آنکه هیچ معصیتی با عترتک نمیشدند چهار وجهی از علماء
گفته اند که اینی مساوی با معنی احسانا الا بر استیثا المقربین و اینی محمل اشکال است
بعضی از علماء گفته اند که اینی ظالم و اعتراف بذنوب و توبه اینها محض حکمت است و آنکه در تکلیف
و انشاد است و سایر مصالح شرعی بوده و اعتراف بکاهان و توبه حقیقت نبوده و استغفار
محض خضوع و خشوع و اظهار عبودیت کامل بوده و معنی وجود ذات ذی لا یفاس به ذنب
ذات ممکن با قطع نظر از فیوضات بانی عالم محض و غیب است بشی که چون ولی الله مطلق
منزله قلب و روح و نفس عالم امکان و واسطه در جمیع قبوضات است و شایع تمام کاینات لهذا
جمیع کاهان آنکسایز که قابل شفاعت بودند خود آنحضرت قبول فرمود و نیز اعمال آنها را نازل
منزله اعمال خود محسوب داشته است و توبه و انابت از انرا قبول فرمود و چنانچه گفته اند و تفسیر

كَيْفَ يُعْمَلُ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ مَا تَوَرَّاتُ أَيُّهَا الظَّالِمُ عَنْ كَلَامِ نَحْنُ أَنْتَ
 نَحْنُ رَا حَالِ مِيرَانْدُ مَكُونِدُ رُشْرَعِ عِلْمًا سَبَبِ عِلْمِ خَدَايَا وَصَفِ قَبْلِ نَحْنُ جَابِلِيست
 مَكُونِدُ رُشْرَعِ وَاجْجِيلِ نَا سَخِ وَمَسْخُوحِ يَابِ عَنِي شُودِ وَاجْجِيلِ نَا سَخِ تَوْرِيهِ نَحْنُست بَلَكه
 تَكْمِيلِ او كَرِه است حَوَالِ او رَا لِهَيْتِ نَحْنُست بَا زِيَهْ نَحْنُست عِي شُودِ چَا نَكِهْ رَا سِيَا اَلْيَا
 تَرْوِجِ نَا سَخِ وَ مَطْلُوبِ بُوْدِ وَ جِ رَا يَسُوعِ عِيسِ تَرْكِ تَرْوِجِ وَ زِهَا بَا نَحْنُست مَطْلُوبِ مَقْرُودِ
 وَ نَحْنُست مَسْتَلَزِمِ جَهْلِ نَحْنُست بَلَكه بُوَا سَطَرِ اخْتِلَافِ حَالَاتِ خَلْقِ زَا نَحْنُست بَسَا عِي شُودِ
 حَكْمَتِ لِهَيْتِ وَ نَظَامِ اَصْلِ اِقْتِضَاءِ مَكْنُذِ كِه حَكْمِ اَزْ زَمَانِ مَعْنِي نَا زَمَانِ عَيْنِ دِيكَرِ ثَابِتِ
 نَا بَشْدِ وَ بَعْدِ نَحْنُست شُودِ يَا اَنَكِهْ يَدَا اَنَكِهْ اَزْ اَخْفَاءِ اَسْتِ مَحْقُوقِ شُودِ هَتَلَا اَزْ زَمَانِ حَضَرِ
 نَظَرِ قَبْلِ قَابِلِيَتِ خَلْقِ اَحْكَامِ تَوْرِيهِ نَحْنُست اَلْفِ بَا اَحْكَامِ يَسُوعِ عِيسِ بُوْدِ وَ دَرْ زَمَانِ عِيسِ خَلْقِ
 كَامِلِ تَرْ نَا سَا قِ بُوْدِنْدِ وَ دَرْ زَمَانِ حَضَرِ نَحْنُست قَابِلِيَتِ خَلْقِ كَا مِلِ بُوْدِ لِهَذَا مَطْلُوبِ
 نَحْنُست كَالِ اَظْهَارِ وَ اَشْكَارِ شُودِ وَ مَرَاتِبِ خَلْقِ تَبْدِيحِ دَرْ مَقَامِ تَرْ نَحْنُست هَسْتِنْدِ چَا نَكِهْ نَصْرًا
 مَكُونِدَا اَجْجِيلِ تَوْرِيهِ كَامِلِ كَرِه است پَسْ خُشْرِدَادِ حَكْمِي دَرْ زَمَانِ ثَابِتِ وَ دَرْ زَمَانِ غَيْرِ ثَابِتِ
 وَ مَرَجِعِ نَحْنُست نِيَزِ بُوَا عِي است وَ ثَابِتًا نَصْرًا مَكُونِدَا نَحْنُست عِبَارَتِ زَا نَحْنُست اَلْاَسْلَافِ وَ خَلَا
 نَسِيَا عَارِضِ نَحْنُست وَ حَالِ اَنَكِهْ مَعْنِي نَحْنُست وَ نَحْنُست حَكْمِ اَسْتِ نَحْنُست اَلْاَسْلَافِ اَنَكِهْ نَصْرًا اِنِ
 زَمَانِ كَقْتَرَانْدِ كِه نَحْنُست دَرْ غَيْرِ اِنِ شَرِيعِ بُوْدِ يَا زِيَهْ نَحْنُست يَا زِيَهْ نَحْنُست عِلْمِ وَ اَلْاَسْلَافِ اَسْتِ
 يَوْسُفِ نَا عِي كِه اَزْ عِلْمِي بَصَا دِي اَسْتِ دَرْ فَضْلِ سَبَبِ اَزْ بَابِ چَهَارِ دَهْمِ اَنَكِهْ عَقْدَارِ مِ ذَكْرِ كَرِه
 نَتَبِعِ وَ تَشْدِيدِ رُكَا بِ بَا اَلْيَا كَرِه وَ اَقْتِمِ كِه حَلَالِ خَدَا اَدْرِ مَحْرَامِ مَكُونِدِ وَ حَوَالِ مَحْرَامِ
 حَلَالِ مِي شُودِ كِه دَرْ فَضْلِ اَنِمِ اَجْجِيلِ حَتَّى مَدَا كُرَا سْتِ كِه عِيسِي عَزَّ وَ جَلَّ وَ اَوَّلِي چِيَنِ كَقْتَرَانْدِ
 پَسْ حَكِيمِ رَا يَلِي عِي كُنْدِ وَ مَنِ چِيَنِ نَحْنُست كِه مَكُونِدَا مَكُونِدَا وَ اَلْاَسْلَافِ اَسْتِ اَنَكِهْ اَسْلَافِ اَسْتِ
 وَ دِيكَرِ كِسْ رَا اَحْكَامِ سَابِقِ رُشْرَعِ نَحْنُست اَسْتِ رَا اَجْجِيلِ اَسْتِ اَسْتِ اَسْتِ اَسْتِ اَسْتِ اَسْتِ اَسْتِ
 نُوْحِ عَزَّ وَ جَلَّ غَيْرِ كَا اَمِينِ حَرَامِ بُوْدِ وَ دَرْ زَمَانِ نُوْحِ عَلِيهِ السَّلَامِ اَكْلِ مَطْلُوقِ حَيَوَاتِ اَحْلَا اَسْتِ
 چَا اَجْجِيلِ دَرْ سَفَرِ اَوَّلِ تَوْرِيهِ نَحْنُست كِه خَلَا اَسْلَافِ اَسْتِ حَكَا يَتِ مَكْنُذِ دَرْ مَقَامِ اَحْوَالِ نُوْحِ
 كِه خَلَا نُوْحِ عَزَّ وَ جَلَّ كِه مَرَجِعِ حَرْكَتِ عِي كُنْدِ وَ زِيَهْ سَتِ رَا يَلِي شَمَا خُوَا اَلْاَسْلَافِ اَسْتِ اَسْتِ اَسْتِ

در کتب مسطور است که قبل از نزول توره تریج میکرد و خواهر را با هم حلال کرد و بعد حرام شد حاصل
آنکه اگر تریج جایز نبود و در احکام جایز نشدی چگونه حضرت خلیل عم ما و مرشد بکشتن
فرزند خود پس ممنوع شد و اگر تریج جایز نیست چرا نصایق دست از سنت برداشتن و ختنه
ترک کردند و حال آنکه در مواضع بسیار و توریه صیقلها شریف که داد خداست و اگر ختنه را و رکنه
نیست شود جان او در دنیا قوم و مشروط بر نگاه نداشته و در دنیا سفر نوشته که مگر بحضرت
ابویم علی بنیثا و الله و علیه السلام خطا باشد که ختنه کنید و میثاق ابدی در نگاه دارید و خدا
ملا آنکه اکثر مبهود و نصایق شراب سفورند و منکر قبح آن نیستند و حال آنکه در جمیع کتب
انبیاء سلف بر امت از سید چنانکه در سفر بنیم توریه و دیالاش لو سکوس ملکو و است که
خدا فرموده هر و ن و فرزند او شراب و مست کنند بخورند و فرموده که انجیم ابدی میباشد
در سفر چهارم توریه است که مردی از آن که خواهد رسانعت که خدا را حاصل کند باید شراب
هیچ مست کنند و بخورند و در کتاب شعای سحر فرموده وای بر شما که شراب خورند و در
سینا ششم کتاب عاموس پنجم صیقلها انا که شراب خورند باز سبب مرده شوند و با سیر افتد
و ایضا در سینه که بیستم کتابی که از صالح حضرت سلیمان است گفته که هر کس یک در دوش شراب
خوردن افتد در راه غلط بیفتد و در آخر سینه بیست و سیم همین کتاب حضرت سلیمان فرمود
مباشید با شراب بخورید از آن پاشو چند صیقلها ایلا از انچه که پاسو قی است که اول از انیس که
مبین شراب که شرح نماید در قبح و خوش اینده است که اخوان ما را میگرد و چون افغی و هویر
الغیر ذلک رضای مجابر او داشته اند و حال آنکه در کتب انبیاء سلف عم از برای دمان
سر قرار داده و عمل حیات را ترک کرده اند و حال آنکه در توریه امران باشد و حضرت
صلی الله علیه و آله از علمای نصایق احتجاج کرده اند باینکه رسالت یسوع مسیح مسلم است و مسلمانان
بنیوت محض را اعتراف دارند پیش رسول اکرم حضرت عیسی هم برقرار است و خدا را معلوم
حاصل آنکه رسالت حضرت یسوع هم مسلم و بر مسلمین است که تریج ان اثبات کنند و الا فقتضا
استصحاب بقاء انست علیا حقیقه ایمانی حواریان و جبر تفرقه فرموده اند اول آنکه ما اول
داریم بنیوت عیسی که از ابراهیم است محمد فرموده و حال خبر آمدن انرا بقوم خود داده باشد پس انرا عیسی

وجميع الخیر که از جانب خداوند آمده و در دست مرتضی است و شما را می دانیم که سابقا جمل از اینان
 کتب شما و هر که در حقیقت حضرت محمد ص را ندانند و بدانند که این جمیع ادله که دلالت بر حقیقت
 یسوع دارند از کتاب و معجزات و شهود و کشف و الهام و روح و اکل و اتم و مرتضی حضرت محمد ص
 دلالت دارند و در میان اینک رسالت یسوع مسلم است و بی ایمانان را سالک حضرت محمد ص را
 بلکه مؤکداست و اگر میگوید در این زمان نیز احکام مسیح و منافقت نمود و چرا گوئیم که نبوت
 ان احکامی که با شرح محمد ص منافقت و منسوخ نگشتن آن نیز محال اتفاقیست و از این
 از احکام سابق که بقاء آن محل خلاف و اختلاف نبوت آن نازمان حضرت محمد ص مسلم
 و بعد از آن منوط بدلیل است بر اثبات بقاء احکام سابق بر رضای است و اثبات دفع
 آن بر مسلمین باشد و نیز آنکه دلیل مذکور راجع باستیحی است و نبوت اصول دین است و
 باستیحی اظهاری می توان تمسک نمود در اصول دین مخصوصا کامل لازمست و چون فحصر کامل
 نمود مقتضی دین محمد ص و نبوت واضح و معلوم شود دیگر استیحا اب یاقین بخلاف سابقا
 حاکم نمیشود حاصل آنکه استیحا مورد شک جاریست نه در موضع یقین و چنانکه در
 و ادعاء آن منوط بدلیل قطعی است هم چنین ادعاء بقاء حجاج بدلیل قطعی می باشد چنانچه امر
 دلیل استیحا اگر احادیث شرعی نبویه باشد یا حائلیق و مستدل که اگر فائده ندارد
 و اگر منشأ آن مضطر باشد مضطر در اصول دین منافی اعتبار نیست و نیز آنکه منشأ بدلیل بر
 حقیقت شریع سابق و آن و قول حضرت محمد ص میباشد و نبوت حقیقت شرع محمد ص است
 پس رضای و حائلیق نمیتواند شرع سابق را بدلیل برطلان این شرع مقتدر قرار دهند
 و از این جهت باستیحا علم یسوع در این موضع حاکم نیست و شما آنکه احکام شریعت سابقه
 متضمن است و موجب تدبیر نبوت محمد ص و این نبوتان شریع مؤلف حقیقت شرع محمد ص است
 هفتم آنکه مسلمانان چون دانستند که رسول سابق قرار گرفته و نبوت حضرت محمد ص و صدیق
 محمد ص بر او واجب بوده و ایمان بر رسول سابق و صدیق با و منوطست باینکه نبوت محمد ص
 ماقبل خود نباشد لهذا بر مسلمانان واجب شد که پیغمبر سابق را نیز اقرار کنیم پس نبوت
 سابقان موجب است و این نیز دلیل بر بقاء مذهب نصاری نمیشود بلکه مؤکد حقیقت شرع محمد ص است

کیر است صحیحاً مذکور و متیقن الباطن نصراً لکنه از فضل احوال و مرتبه و احوال تمام ظاهر و
روشن میگرد که بهشت است عتقاد می آید به کلیه مجازی و حقیقی است بدان طریق که هرگز
که ان خیال آدم در آنها خطور کند در آنجا حاضر است و احوال است که بحال بهشت امید دارد
و امید بدین امید از دنیا بشیر پاک که قلب و بینک افکار باز می آید و مجزاه است و انشا
فیوت و قدرت دهد پس چیز بهشت چگونه شایسته و لا یق تقدس خداوند و ملک متوا
بود جواب آنکه اثبات بهشت چنانکه است از بهشت معنوی و روحانیست بهشت روحانی
عبادت از رضوان است و از نیکو قرب معنوی است و آیا احادیث در شوق از ما ثواب است
نهائیکه چون خضر حبیب اجل اسیر فیاض علی الاطلاق است جهت روح و جسم هر دو
برای موفقت مقرر و مقرر و در مصلح فیاض علی الاطلاق نباید محلی باشد و امید بهر دو
اکل از امید و از یک بهشت است چه اگر از ناس حقیقت چیزی در حاشیه و غایب میماند و بشا
و وعد بانهاتنوط بوجود جسمانی است چون وعد و وعید هر دو لطف است لکن نظر اول
عالم چنانکه حجت و نادر معنوی مقرر و مقرر و بهشت و دوزخ جسمانی از مقرر و مقرر و مقرر
و وعد هر دو و بنحو اکل حاصل شود و بهشت و دوزخ معنوی و وعد و وعید برای اهل عالم
و کمالین و برای اکثر خلق و عوام و وعد و وعید باین حاصل نمیشود لکن اوجود جسمانی
بدلیل عقل لازم است و دیگر آنکه نصار و سایر فرق و جهتم جسمانی قبول دارند و اشکالی که
خضر علیه السلام بهشت جسمانی نموده در جهتم جسمانی احاطه است جواب از هر دو مقام
امینست که وعد و وعید لطف و مقرب بطاعت و دور از معصیت است و هر دو عبادت
چند خلایق در آنجا قلبی است و لای عبادت از جهت خوف از عذاب و و صواب
بزم خلعت در دنیا و صفای قلب دارند و دیگر آنکه اکثر خلق اقبال آنها بجا آمدن اطلاع
بهشت و انشای جسمانی نمیشود و اختیار میکنند آخرت را بر دنیا و قطع علائق دنیوی را
نمیکنند مگر جهت خوف از عذاب و وصول بهشت جسمانی و وجود آنها باعث هدایت
اکثر از خلق است حاصل آنکه شر و کسب بهشت منافات با یاکی قلبی از عواظ اهل انبیا و
محبت دنیوی ندارند بلکه مؤکد و مؤکد و ترک دنیا است که انسا دارند و اثر میکند محبت حق و بهشت

و نجات از آتش چنانچه ایشان را از عقیقه و صلواتی که بر ایشان می کند و زنا و ستم و انحراف و
مجرور العین ترک می کند و هنگامی که از قرآن ذکر می کند و از قرآن که در باب حجت و اوست
میگوید مضمون شریف اول که در خصوص حجت از قرآن ذکر نمودیم که از مبیاید که حجت
قرآن را ضرب بشیر قوت دهد و مردم را بکراهت ایمان آورد و مجبوراً بطریق اسلام
و معتقد سازد پس دیگر ادعای محبت در یافت حقیقت یا غیر حقیقت قرآن را بی فکر و گفتگو
در مضمون و طریق بیان مجال و فرصت نخواهد یافت چنانکه حضرت دارد و حضرت
و غیر هم که بشیر مغاند میفرمودند و حجت می نمودند و این معجزات و کتب است و آثار
که حجت از سبیل الله مطلوب و موجب حصول ابتداء و اختیار و امتحانست و دلیل عقلی
شاهد است بر اینکه حجت از الله و بعضی از الله و احسان الله و جلاله و سبیل الله انجلی
لوازم ایمانست حاصل آنکه وضاری حقیقت حضرت موسی و داود و ابراهیم و محمد و ائمه
ایشان امر محبت با کفار و میفرمودند و حجت می نمودند و کثرت دارد بیکه آنکه مخالف با نفس و
افتخار الی الله و از دستگیر از دنیا است بیکه آنکه از اعظم استقامت است و بیکه آنکه در
قبولش اجرائها بسیار و اگر مقبول شوند اجرائها با خدا است و بیکه آنکه کافر از حجت در
ممانعت و عصیت او نیاید می شود چون کشته شود و بیکه گاه ممکن است و بیکه آنکه بولادان کافر
بتدریج بالطوع و الرغبه و مراتب کامله ایمان فایز میشوند هر چند خود ایمان کامل نداشتند
و مصالح این مطلب بسیار و شخصی به بصیرت و امر مجرب از امت با حکمت و تامل می دانند
و شکی نیست که حجت از حصول ایمان و حرب با کفرست هر چند که از در مقام حجت
مجبور اسلام بیاورد لکن بتدریج چون با مسایل معاشرت نمود و از قواعد حکم اسلامیه
مطلع شد و معجزات ایمان را مشاهده نمود بتدریج بصفا قلب و خلوص ربوبی که الهی
مایورده الحالت مؤثره و چون ایمان از ایمان دور نباشد کثرت معاشرت با کفار باعث مزایه
اومی شود چنانکه این مطلب عیانست چنانکه از آیات مجمل مستفاد می شود که حضرت یسوع
بعد از فتن با شما بر می ماند و با کثرت که محبت ایمان نیاوردند جنگ می کردند و این
با احادیث شیعه و ائمه است که حضرت علی در ظاهر و حضرت قائم علیه السلام برین دنیا و باقی الامر

با کفار جهنم می کند و بر کافران تسلط انداخته و حضرت یسوع عکس می شوند پس اگر جهنم را
 با تکمیل ایمان بود حضرت یسوع بعد از ارجعت اناسما بایدها نکند نهایت آنکه در دنیا
 که در زمین بود جهنم را نفرموده و بلکه نیست که حکم و مصالح الهیه با خلاف از منتهی
 میشود نظراتی گفته و دیگر بنا بر مضمون سایر اخوة علی خلیا بودن ادعی باطل میگردند و عموما
 که جهنم ایمان آوردن یا نیاوردن هیچ اختیار و قوت و قدرت در دست انسانها نیست و عموما اند
 بنا بر این نصیحت و تعلیم دادن هم بیفایده خواهد بود زیرا که شخصی را که خدا از ازل کافری و
 ملحد و فاسق کرده و از برای جهنم آفریده است دیگر چه فایده دارد که او نصیحت و تکلیف ایمان
 نمایند و حال آنکه همان بجهنم ایمانی و ملحدی تقدیر و قضا است و بوده است پس نظر بمصنوعات
 مبروره قرار چنان مفهومی که در کمال عبادت و باری خدا مانند پادشاه ظالمی عدالت و مهر را
 خود را از نظر انداخته بعضی از اندامها از استیجاب امان و بعضی را از برای کفر و عضا و جرم
 آفریده و از ازل تقدیر و اختیار انداخته از چنین مفهومی مؤلف گوید مقصود بضاعتی از سایر اینها
 ایه ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة الخ و ایزد یهدی الله
 من یهتدی و من یضل الله فلا هادی لهم و ایزد یهدی الله من یرید و لا یضل الله من یرید و لا یضل الله من یرید
 و حال آنکه مقصود از این آیات بلیات جبر نیست بلکه بر تفریب و تامل است و مبدء خلق
 و تقدیر و همه امور اختیاریه و غیر اختیاریه را جناب حق تعالی چنانکه علما ایمان و درین
 تفسیر این نظایر بیان کرده اند و فقیر عاصیه تفصیل این نظایر در کتاب فاضلا و مقامات العباد
 و فوائد و عقاید السیعه بیان نموده ام حاصل آنکه خداوند عالم جل شانهم علم و قضا و قدر
 او مطابق با معلوم و مقدور است و در قضا و قدر حق که معانی با اختیار عباد باشد در امور اختیاریه
 تکلیفیه ثابت نیست بلکه در الواح قضائیه و قدر جمیع حیات و سبب اعیان و ثبوت و
 خدا اختیار را که میخواهد محصور میکند و بنوع دیگر ثابت می نماید بحواله الله مالک است و یثبت و
 عند ام الکتاب و اینچنین بلاء و تنگی دران نیست در لوح محفوظ که ام الکتاب است ثابت و
 محفوظ است و حدیث جناب القلم اشاره بلوح محفوظ است و معلوم است که خداوند عالم
 جل شانهم که عالم است بیکه زید معصیت کند لهذا در لوح قضا و قدر را اول مرتقم و در نوشته

که معصیت نخواهد نمود و علم خدا را باجماع معلوم نیست بلکه مطابق با معلوم است حاصل آنکه قضا
 چیزیست مستلزم جبر نیست بلکه مستلزم ثبوت امری که امری است و معلوم است که حکم
 مدد مخلوق و تقدیر است و مبدئیت و حرکت خدا را باطل عقلی ثابت است و نه شیء را
 بعین و قریب به انجانب خدا است و اختیار عبد نیز مدبران اراده است و قوه اراده مثل قوه
 عاقل و سمع و بصر هر از جانب خدا مخلوق شدن است و اگر عبد فاعل با اختیار است
 پس جبر و ظلم و قبیح لازم میاید که اختیار عبد بر طر مشود و ما ذای که عبد مکلف است
 بالشیء بمقتضای تکلیف فاعل مختار است و فاذا مضی بخلق فی انشاء فعل و انشاء ترک حاصل
 آنکه قضا و قدر علی است که خدا است که در عرش و الواح ثبت و مخلوق فرموده و علم علم نام
 معلوم نیست بلکه مطابق با معلوم و مجرد مطابق مستلزم جبر و ظلم نیست بلکه افلا
 اختیار بر عباد نیستند باذنه اختیار بر آنها میباشد پس ظاهر شد که این حکم الله علیه قلوبهم
 و ابصر فی انشاء اشاره به علم خدا و بخدا است چنانکه هدایت و تائید مستند به قوه قاطعه
 و اولی الامر و انما الجوه هم اشاره به علم الهی است که از اول عالم بوجه باینکه خلق را بهیشت و کفر و
 مجوهم خواهد بود و له علم استحقاق بهیشت و در وجه محض علم حقیقی نیست بلکه حسن
 اختیار و اراده مطیع و سوء اختیار و اراده محض است کما قال الله تبارک و تعالی اهلک منک
 عز یسینه و یحیی من یحیی و قال نعم و ما کان الله لیصل قوماً بعد ان هداهم حتی
 یبیتهم اهل ای الیجان لهم حاصل آنکه حوز عباد در عالم اولیه مثل عالم عقول و ادراج
 و تمثال در عالم است و عالم ذوات و در ذات و در ثالث و عالم نفوس علویه و عالم حوثلیا
 بعضی از آنها اندوی اختیار اطاعت کردند و بعضی از آنها اعصیان نموده اند لهذا مطیعین
 خدا خلعت توفیق عنایت فرموده یعنی توفیق و هدایت آنها را زیاد فرموده و کسانی که در
 انوار العصیان نمودند مستحق خدا ن شدند و خداوند عالم جل شانزه توفیق را از ایشان
 سلب فرمود و من لم یجعل الله له نوراً فما اکر من نور و قال الله تبارک و تعالی ان الله یضیی ما یشئ
 حتی یضیی ما یشئهم لیدفعهم بعض الذی علی و قال نعم ذلك بما کسبت ايديهم و ما
 نزلک یطالیم العیند یبیت ابن جبر یعنی جبر نیست که جبر را بر آن نیست در جهات جبر از نزل

دسوالر است هر چه جبری خود را مقرر است اینکه گویند این کلام را از کلام این دلیل اختیار است انصاف
که وفای و فاجب القلم و در جفا ای جفا جفا القلم معنی جفا القلم آن بوده که خطاها
با وفا یکسان بوده و هر چیز احادیث طینت و اقتراح طینتین و اختلاف ای اعتبارنا نشه
از طاعت و تقصیر آنها است که قبل از عالم طینت جمعی طبع حقیقی بودند و در جمعی معصیت
نمودند و طینت مستلزم جبر نیست بلکه انسان هر کس اند و طینت اسب و طینت باعث
میل مجبیت است و علمه نامی نیست که جبر و اضطرار را که از این احادیث طینت فی مثل
احادیث مشیت و اراده و احادیث قضاء و قدر جمیعاً اشاره به مرتبه امر بین الامرین است
و اشاره به ثبوت جبر ندارد چه در این است که بندگ را در امور تکلیفیه فاعل مختار هستند
و بلاهر شاه است بر اینکه انسان میخواهد طاعت میکند و میخواهد عصیان را ترک نمیشود
چنانکه فرق میان حرکت شخص مختار و غیر مختار است مقصود آنکه این نظر را هر کجا چشم
حقیقت و انصاف آیات قرآنی را نظر نموده بود کلام خدا اگر نور است قلب و از نور آموده
بود و بشر را ایمان و هدایت مستفیض میکشت و لکن در کتاب خدا تبلیغ نکرده چندان
قرآن در نظر علم اعظم نموده بر قرآن که اعظم کتب است طعن نمیدند و موجب تمایز
کاش در مجموع آیات تبلیغ نموده بود تا آنکه میزان امر بین الامرین را که مبین توحید است
فهمیده بود و آیات قرآنی را بطریق جبر میگرد و از دوگاه خدا اتمام مسئلت کن که خدا
قلب نور را نور هدایت منور فرماید پس اعطا العزیز کتاب هر کس منظور تو عصیت و متابعت
دین آباء نباشد حقیقت حضرت محمد ص بر تو واضح و اشکال میکرد آیه شریفه
و آخر نام اول بوحان نوشته است بگوید کان خود را از بت ها آنکه دارند و اکنون نصایح
مشغول پرستیدن بت هستند چنانکه در کلیسیا مقدار است و حال آنکه نام بوحان را قبول
دادند و صدیق را ایمان آیند و بتا آنکه عدل کلام نصایح در باب خدا تعالی و بسوع و روح
القدس راجع بقول حلول و اتحاد میشود و هر چند جمله از کلمات انجیل که تحریف شده که
دکالت میکند بر الوهیت یسوع مسیح راجع به حوره وجود با حلول و اتحاد است و ما میگوئیم
اول مرجع اینکلمات بقتضای است باری میگویند خدا یکی است باری میگویند یسوع مسیح خدا و باری

میگویند روح القدس مثل با خدا بوده است چاره میکنند روح القدس را بیسوع حلول کرده و
 میگویند خدا حلول نگرفته و همه اینکلمات محض شرکت و آثام حلول قول مجلول و اتحاد
 مستلزم قول متغیر محذوف و تغییر است در ذات واجب ثبات و تغییر از لوازم حدوث است و محذور
 و منافات دارد با صریح وجوب ذاتی قدیم و ثالثاً قول مذکور لازم دارد قول باینکه واجب
 ثباتاً متصرف حادث شود و از مستلزم نقص و تصور است و اتمقار است و انصافاً
 لازم که واجب ثباتاً مقرون بان حادث باشد و اقتران دلیل بر حدوث است و انصافاً
 اینقول با مرتب توحید و احادیث منافات دارد و رابعاً قول نصائر مستلزم قول تجزیه
 واجب است قول مجلول و اتحاد یعنی لازم میآید که واجب الوحد در مکان نباشد
 و از مستلزم افتقار و احتیاج است و احتیاج از لوازم امکان است و لازم اینقول است که
 واجب متصرف بجهت باشد و مقرون باشد و همه اینها با مرتبه وجودی ذاتی منافات دارد
 و حتماً تعارضه اولین نقایص است ثباتاً الله تعالی یقول المظالمون علواً کبراً افاکثر
 مخفی نماید که انجیل موجود در دست نصائر وضع ان بر بیان وحی الهی نیست بلکه اگر از تاریخ
 و وقایع بیسوع و حواریین باینان میکند و اکثر انرا کلاً مخلو فیست و از این جهت تناقض
 و اختلاف در آن حاصل شده چنانکه در انجیل فرشت در آسمان بیسوع مسیح میگوید ای کارا
 و ماد و امده و بیروزانسته که بر زانو فرستاده او را طلب کنند و جماعتی که بر اطراف وی نشسته
 بودند او را گفتند اینک مادر و برادر تو را در بیروز طلب نمایند که ایستادن جواب داده گفت
 که مادر و برادر تو را ندانم که مانند این بر آنست که بر اطراف او نشسته بودند نظر افکنده گفت
 مادر و برادر تو را گفت که تو را یعنی منافات یا حق مادر دارد و حال آنکه در انجیل مطابق دلیل
 عقلی ناکید در مرعات ان وارد شده و اولاً بدانکه در انجیل همه در خواب بستی و یکم از قول بیسوع
 مسیح نقل میکند که فرموده ملکوت خدا از شما گرفته و بقیه که عیسی را خواهند فرستاد سر
 خواهند گشت و هر کس که بر این سنگ افتد خواهد شکست و بر هر کس که افتد بر سر خواهد خفت
 و چون رؤسای کهنه و غریبه را مثال الهایش را شنیدند در یافتند که درباره آنها نیکو میماند
 لایعقول گفتند این را از خداوند گرفته است و مقصود از ملکوت خدا خزانه حق است و هیكل

توحید و نظم را بهاء الله در صلب خود و مرتبه انکاس شست و اینک اختصار بمقام محضر دارد و بیع
مسیح اختیار فرموده و اینکه شخصی که این مرتبه است از قوم یسوع داده نشد و مسئله که مثل
خواهد جزئی است پس نه خواهد گشت و معلومست که سوا حضرت محمد که خدا او را نصرت داده
بر هیچ طایفه بعد از یسوع مسیح داده نشد پس این آیه در باب حقیقت محمد ص را که کشته و ازین جهت
که در یک آنکه و فرستاد بدینا حجت علی الله علیه و آله مقرر شد و شیاطین جز از اسماء
دور شدند و بوقلمون اخبار ضعیف را با آنها برنگا چنانکه این معنی مطابق با احادیث علمای
اسلام فائز گردید که دیگر انجیل حق در باب یازدهم از قول مسیح نقل نموده که اگر فرمود و بی شما میگو
بلکه از پیغمبرم افضل زیرا که من هستم که در حق وی نوشته شده بود اینک رسول خود را پیش برد
نویسم و منم که راه نور را پیش رو خود در ستغایم و مرا پیغمبر همگی علمای کتب و یسوع را بنظر خود
خبر میدادند و هر کس قبول نمائید این بلیه است که آمدن وی ضرر نداشت و انما طرد انجیل حق
در باب چهارم نوشته است که شیطان عیسی را بگوید بسیار بلند برد و شما ممالک دنیا و حلال
انها را بروی نشان داد و بار گفت هر این اشیاء را سوخواهم بخشید اگر بر زمین افتاده مرا بجا بیاورند
انکا عیسی بوی گفت دور شو و شیطان که خدا را که خدا است پرستش کن و غیر از عبادت
مکن انما مؤلف گوید منع از عبادت غیر خدا را که کتب و ما و بهر مسطور است و حال آنکه تصادق بیان
سجده بر بت متعارف و مقدس و مقصدا کلام نصیحت که یسوع را خدا دانستند که او را
پرستش و عبادت کنند و این معنی نیز بخالف با عقل و کتب سماوی است فائز که انصاف دانستیم
انجیل حق مسطور است که فرموده اما آنکه بعد از من میایدان تو توانا تر است هم چنانکه من را حق
بود داشتن بخاین و بنیست و اولیای او روح القدس و آتش خواهد غسل داد نگاه عیسی را حبل
باردن نیز بمحی امد الخ مصنف گوید اینکلام صحیح در فضیلت و شعر برجای از فضایل است
فائز که در باب بیست و دوم از انجیل حق میفرماید که یسوع فرموده مسیح فرزندان کیست گفتند که او
فرزند او است ما آنها فرمود این چگونه دادیم و در روم او را خداوند خواند پس چگونه فرزندان
خواهد بود مصنف گوید این عبادت مطابق با حکم عقل است که خداوند نیاید متولد شود و آن
شاهد است بر اینکه عیسی خدا نبوده و نباید در هر یک از اینها عیسی را بشود و آنکه در چند موضع از انجیل عیسی

خدا نام نهاد و صدا داد و از خدا می دانند پس انجیل را یکبار بخواند و کلام خدا را بفهمد و کلام خدا را بفهمد
 و از او بپرسد و از انجیل بپرسد و میفهمد و از انجیل بپرسد و میفهمد و از انجیل بپرسد و میفهمد و از انجیل بپرسد و میفهمد
 کسانى پس باشند که از انجیل بپرسد و میفهمد و از انجیل بپرسد و میفهمد و از انجیل بپرسد و میفهمد و از انجیل بپرسد و میفهمد
 میاید و صفت کتب و عدله آمدن ملکوت اشاره بخبرت خاتم تمام است و در انجیل اشیا و اشیاء
 چهل و دو قسم بنویسند ازین بنده من است که بخوار و بر کنیزه من و من از او سرور هستم و روح
 خود را بکند آمده ام پس حضور را ام خارج و ظاهر میکند کلال پیدا میکند و مشکست غلبه شود
 تا آنکه حضرت در زمان فرار دهد و بازاد و جزایر انتظار میکشد شریعت او را مصطفی گویند
 اینکانات تلویحات است بسوا و صفا حضرت خاتم صلی الله علیه و آله و اخراج و بر کنیزه من
 مصطفی است و روح خدا کایه است و اینکه حضرت حبیب خدا میبندد و روح کایه از دست
 حاد تر است یا آنکه کایه از نور حضرت یا آنکه روح انحضرت از جهت مکان شرف است یا این
 محبت است یا آنکه نوشته است که حضرت ام اظمها و اخراج میباید اشاره است یا آنکه نوشته است
 و راهها اولین و آخرین و او است واسطه فیوض و اما جمیع ام و اینکه با ابر که میر
 و الله میم نوریم و لوقه المشرقون و اینکه خیر انظار او را میکشد اشاره است یا آنکه جمیع ام
 و کتب سماوی بشاه با مدرا حضرت رسیده است و هر عوفین از ام منتظر او هستند و آنکه
 دو مکان اشیا و جنات که از جمله کتب معتبره تصدیک است و باب پنجم از نوشته است که دیدم بر دست
 تحت نشین کایه را که اندرون و پیشتر نوشته شده بود و به هفت مهر مخموم بود و فرشته را
 دیدم که با او بلند فریاد نمود که کیست سر او را آنکه کایه را کاشاید هیچ متواضع است که اینکابر اشیا
 و یکی ازین زکان مرا گفت که که ممکن که اینک اشیر که از فقر و بیواده و ریشه را و دست طالب اهدا
 تا آنکه کایه را کاشاید و هفت مهر را بکند تا نگاه دیدم بره استاده که کوا را بچ شده بود و هفت
 که هفت روح خدا ایند که بقای من فرستاده است پس او آمد و کایه را گرفت پس ازین بیست و
 چهار روز میکشد که نوشته سر او را آنکه کایه را بکیری و مهرها از انشکینی او و که در پنج شده
 و از خدا انجیل خود از هر فقر و زباده و قوما را خرید و انجیل اشیر کایه از حضرت رسیده است
 و نیزه پنج شده که شفیع است کایه از حضرت رسیده است و آنکام که هفت مهر را در دست که هفت

و منی دارند و از امام مظلوم منزل و از آنکه آنکارا کتباید یعنی در آن حرارت اسلام بواسطه آن حضرت منکشف کردند
که علوم بواسطه آن حضرت در الخ گرفت و دستگیر کردید و منتفی گردید و بشارت می آید از آن حضرت که
نادر و میثاقند و میگویند کتاب است و اسم هر چه در آن نیست جواب آنکه هر کس که بایستد که قوم را
و در توبه و صابر کتب و ثواب نیز اینم یسوع بالمرحله ذکر کنند بلکه در قیل و قال استعد و استأ
و از شده است بوجاه در مکاشفات در علم ششم صغیر و بوجوه کشاد یعنی بوجوه ششم و از رزق
مدح دیدم نفوس را نیز اگر در راه کلام خدا شریک باشد و درین باب از بلند فرایند منکشف و در آن کشف
ناجدا میگوید مقدس است که او انصاف نماید و انتقام خون را از آن سکندر ارضی نمکشی الخ و حاکم
گویند اینجانی شان استیم و ثبات کرد و لا که در کتاب حضرت امام حسین شهادت شده اند و مشاهده
برایکه مقصود از نه مدح شده صبیح نیست نه بلکه کسی در کتاب او کشته شده است که در کتاب است
نماید که بعضی حضرت امام حسین است مطابقت نماید که آن شبیب و ابی میکو که حسین
مکشید مثل کشتن گو سفند و دیگر آنکه بوجاه در کتاب چهارم در باب اول از مکاشفات نوشته که در
ناکارا بر کرده ایستاده است تا که بودند نیکو در چهل و پنج ساله که اسم پدرش را بر پیش خود
ثبت نموده داشتند الخ آنکه که همراه آنحضرت بوده اند پیغمبر را بودند و اسم آنحضرت را که علی را
بر پیش خود ثبت نموده اند یعنی بر که ابی و تحت طاعت او معتقد بودند و ابیضا در مکاشفات
بوجاه در باب و از دهم در باب اول نوشته است که علاقه در اسم را بر سر و کمر نه پوشیده بود
خویش را و مادر در زیر پایش بود و بر سرش و بر سرش ناچی بود و از دوازده ستاره و ابی شده
بود تا که از دهها استین که هفت مرده شاخ داشت و در مثلث کواکب اسمان را جای داده بود
و چون آن از دهها نواز که در آن بود ایستاده بود که چون را دید پیرانش را فریاد و زاری
پیر را که بعضی اندین بر هر طوایف حکم خواهد کرد و آن پیرانش را ندیده و بنزد خدا و محبتش
و ساینده الخ موافق گوید از آن حضرت فاطمه را که در علمها که کوفرا بمعضوم بر خویشید
غلبه دارند و لا که خویش را بنور او مخلوق شدن و مادر در زیر پایش بود و بر که مرزبانه پانین و آن نور
مظهر است بلکه نور فایک است از آن نور بواسطه دیدن آن آج که مشتمل بر دوازده ستاره بود
و از دهم میباشند و از دهها شیوه می آید است که کواکب معنوی را نقل نمایند و آن طفل دگر حضرت

فائز الیهم است که دشمنان خواستند او را بقتل رسانند و عیسا الهی را که از شمشیر است بر هر طرف
 زد و زخمی با شمشیر چک میزدند و عالم را بر ارض را میگرد و کفر و ظلم را بر طرف میفایند و مقتضای
 مسیح نیست درینکه علی صلیک کرده و منظور اسم رحمت بود و فائز که در نام او از یوحنا و یوحنا و یوحنا
 ان نوشته هر کس که اعتراف نماید که عیسی همان مسیح است از خدا متولد شده است و هر آنکس که و از خود را
 دوست دارد و دوست دارد هر آنکس را که از وی تولد یافته است و از آن است که سکه از آب و خون آمدن از
 طبع بلکه آب و روح و خون است که شهادت میدهد از روح راستی است و از او که در ایمان سه
 هستند که شهادت می دهند بدو که روح القدس و این هر سه یک هستند و سه هستند که در رفین
 شهادت می دهند **مصنف گوید** اینکما از انصاری مثل جمله از کلمات انجیل خلاصه است
 اند و بجهت اینکه تولید از لوازم تجربه و حقیقت و امکان و مکانی و زمانیا است و خدا هم منزله از اینها
 و خدا امکان ندارد که در اسمایا ابوسعید روح القدس یکی باشند و وحده و تثلیث متناقض است
 حاصل آنکه اوصاف مسطوره لا یقرب احد رجوب وجود نیست و احب الوجود جل شانہ من از این
 امور است و ابیضا انصاری در آخر نام او از یوحنا نقل کرده اند که میدانم که سپر خدا آمده است و خدا
 بماده است که آنکس را که راست است بشناسیم و هستیم در انحصار بعضی غیره در پیش روی عیسی
 مسیح و این است خدا حقیقی و حقا و حقا و اموال و شکلات و از جهت مقتضای کفر و مخالفات و اموال
 عملیه است و یقینا یوحنا انیکما از انفرموده **نص** که گفتم عیسی انجیل در این امر تسان معنی
 قرآن افضل است و بر تسان چنانکه بحثی که در انجیل از برای انسان و عده شده است و در خود و در
 اشامید است بلکه آرام و خوشحالی قلب در روح القدس است یعنی در چشم دل است و صفا
 خدا است ایمان او و زنده که در ایمان قلبا مطیع و محب خدا که درین است بطریق اولی و با عالم انجیل از
 تمام یافته خدا را کامیلا خواهد شناخت **مصنف گوید** این بنظر من معنی قرآن از انفرموده
 و در آیات از تتبع نکرده است اعتراض نموده اند و اینکما است و از چند وجه را جلال است و لا در قرآن خوش
 حالی دارد و صفا خدا تعالی مقدر نموده هیف بر این **رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ حَبَّتِ رِضْوَانُهُ**
 حَبَّتِ وَ حَبَّتْ معنوی است از آیات عدیده اشاره بان شده است بلکه این مثنوی از کتب اذکر که در
 بجهت و بجهت و آنه فایز و بجهت که الله اشاره بمقام رضوا و رضاء است و بر هیچ دلی شعور و محبتی که
 قرآن

فلان ملایم مذکور و آنچه کمال و اثرنا و رفود و انجیل نصیحت نام نام است و جمیع مراتب و تحید الله متعالی
اسما الهیه و مراتب یا از انفضا میان بنموده و از این جهت است که نصاری و اصول دین کما غیر
صحیح متناقضه میگویند چنانکه سابقا ذکر شد و در اکثر احکام اطاعت بزرگ خود را میگویند که است
انها جامع جمیع احکام نیست و نقایضا است با آنکه رفع نمیشود و ثانیاً این نصیر روح القدس را
بلات و صامت خدا گفته کرده است و این معنی مخالف با مذهب نصاری است نصاری روح القدس را
ذات معین مثل ذات یسوع مسیح می دانند و میگویند عیسی و روح القدس عین خدا بوده اند و بعد
از هم جدا شده اند و هر سر را قدیم میدانند و قدماء ثلثه فالیشند اند و در صامت خدا اعیانها
مومنان مختلفه شود نهایتی که در صامت گورد و یسوع و روح القدس نیز موجود بوده است
و در صامت خدا حادث است و محل آن عالم امر است که کایه از مشیت حادثه باشد و در صامت خدا از روح
القدس دلیل بر اتحاد نیست بلکه دلیل بر بعد است **نصیر** که گفته فضل چهارم در ذکر
کلمات چند در باب رفتار و صفات **الخ مصنف** گوید کسیکه عصیت و عتوان را ترک کند
از حقیقت سابقه و محقق این کتاب بخیر علم البقین بلکه عین البقین بلکه حق البقین حقیقت حضرت خاتم
و اعظم الهدی بر او منکشف می گردد زیرا که قطع نظار معجزات متواتره و بخصوص ما توره در رنگ
سما و بر تلج و تفکر در محالات و اقوال ایشان و نیست بر صدق و عصمت و حقیقت بلکه اکثر
بلکه همه افعال ایشان مقرون بحکمت بالغه و ماینه است بحدیکه صدق را از انبش رحا الی است و مراتب
علوم و حکمتی که از ایشان بظهور رسیده از اقوای معجزات است چه این علوم کلیه و جزئیه از حق
قدست بشر خارج است و محالات و مراتب زهد و تقوی و صلاح ایشان در نیست زیرا که در روح بلفظ الله
و پیوسته با حق بوده اند و حق با آنها بلکه از آنها نبوده و الله الهادی **نصیر** که گفته نظر عین
قرآن هیچ معجزه ان محمد صد و دنیا فخر است چنانچه در سور عتکوتی مسطور است که و قالوا لولا
انزل علینا آیات من ربیه قل انما الانایات عند الله و انما انا نذیر مبین **الخ مصنف** گوید
که نصیر از بعضی دلی این امر که عیر را بر خلاف حق تفسیر نموده توهم نموده که معنی انما الایات عند
الله است که نزد غیر خدا معجز نیست و لی تحقیق معنی است که آیات باید از نزد حقیقتا نازل شود یعنی
آیات عالم امر محل کما که است که کایه از مشیت حادثه شد و حاصل امیر اینکه سخن نذر است و معجزه خدا

از جانب خداوند رسول جبار میشود و رسول هم منظر زلال الهی است و رسول ممکن است و ممکن است
 است و از خود معجزه ندارد بلکه باید از جانب خدا تعالی و برسد حاصل آنکه برای رسول صومعه و سوره
 یک مرتبه عبودیت و ان عباده از عالم احوال الی الخلق و قباب و قوسین و فقر و فاقه است که در موند فقر
 فخری و دیگر مرتبه عزانیت است که از احوال او الی و احاطه کلیه و بنحو طیبه الهیه و نور الی انوار و
 مظهر الی اسرار و قلم اعظم میباشند و ولایت رسول نیز در مرتبه دارد مرتبه بشیر و مرتبه بر کماله نور
 و شکی نیست که رسول هم در مرتبه عبودیت فائز است مگر آنچه را از جانب خدا تعالی انفاض شود
 و این امیر شاه مجرب عبودیت رسول است و ممکن است که کلمه و اثما الی اندیزه بین اثما بشیرا تا کید باشد در
 حصی و اقا بالنبی غریبه نورانیت که از امر تبه جاعیه و انفاض صفا میباشند پس خاتم الانبیاء
 خواند آیات حقیقت و جمیع اثما منزله زرا انحضرت و از انحضرت بشیر انبیاء میرسد و ادراک
 این مطلب مربوط بکشف و شهود است **ادبنا** **ح** بدانکه جمله از مواضع انجیل و عامه صفا
 مرتبه الوهیت و خدا را برای یسوع مسیح ثابت کند این معنی مخالف با ادله عقلیه و مخالف با طریقت
 توحید خدا است بچند وجه اول آنکه جمیع یغیران صومعه و وصایای و کتب سماوی و بر بطلان خدا اقرار
 دارند حتی آنکه نصاری نیز بنوحید خدا معترف هستند و مع ذلك یسوع را خدا میدانند و
 در کتب سماوی تصریح بنوحید خدا شده است چنانکه در ایبریه فضل آکاب و موسی علیه السلام
 مسطور است که ای سر پل استماع نما خداوند خدا ما خداوندانیت و احد و در ایبریه فضل
 و شعایا مذکور است که من خداوندم و غیر نیست و صومعه من خدا نیست انی غیره لک
 من الانای و مع ذلك نصاری عیسی را خدا میگویند و جمیع امور و اقدار عالم امکان منوط بر تبت
 اوست و او خدا و رب عالم است و در ایبریه فضل عیسی را ترقیم گشته که خدا روح است
 این معنی خلاف عقل و نقل است چه واضح است که روح مخلوقست و بلوازم امکان متصف است
 خدا منزه از امکان است و انبیاء در روح تشبیه و تفسیر حلول ممکنست و خدا تعالی واحد و غیر
 از انکه ای در تیره آنکه در هر کتب سماوی مدلل است که خدا قدیم و ابد نیست و تفسیر عنکید چنانکه
 در ایبریه دوم زبور مسطور است و این مطلب نیز در ایبریه فضل اول نامبر معقول مرقوم است
 یسوع مسیح حادث محل تعبیر بودیم آنکه خدا عالم و حاضر است چنانکه در ایبریه اول الی انوار

این مطلب

اینطوری شسته شده است و یسوع هم بر طایفه اینست جهادیم در باب ۱۹ فصل ۲۱ که آنجا که آمد موسی علیه
مسطور گشته است که خدا انسان بنیست که دروغ بگوید و نه آدم بنیست که تغییر در آلوده اش دهد
آنچ و مع ذلك نضار میگوید عیسی مجد با خدا بوده و عیسی خدا است بچم در باب ۱۲ فصل ۴
نامبر اول یوحنا مرقوم است که خدا خود محبت است پس آنکه در محبت است در خدا است خدا در
و یا ستانی و این معنی مستلزم قول مجروح و تغییر در ذات خدا است و مخالف با آیات سابق است
و معنی این عبارت حاویل خدا است در هر کس که غلام داد و ستد زده و علول با دله عقیده را بقدر طلال
بلکه این عبارت حاویل را انحصار یسوع نمیدهد بلکه تقیم میدهد و این مخالف با مذهب ضارکی
ششم در باب ۱۲ فصل ۴ مکاشفای مسطور است که خداوند اهر و افرایه و عیسیست و هستند
افریه شدن افرایه و این صریح است که حکما آنجا اهر را خلق کرده و همه امور منوط عیسیست اول است
پس عیسی خدا نیست و الا لازم میآید که او هم را خدا نموده باشد و امور منوط عیسیست او بنیست
قول بالو هیت یسوع مخالف با تعلیم انجیلیست هفتم آنکه خدا معبود یکی است و سوا او معبود
بنیست چنانکه در مواضع کتب عهد عتیق و جدید مسطور است و در این باب اول ال ۱۷ فصل ۲۱ که
دویم موسی علیه مسطور است که خدا فرمود که من حکما تو آدم که تو را از زمین از خانه بند که بهی
او در دم در حضور من تو را خدا باز عین نباشد و در هیچ شکل از چیزها که در اسمها است همتا
انها لا سجده نموده ایشانرا عبادت مفر از آنکه من خدا و از توام عبودم که گاه بدان برادر
ناشت سوّم و جهاد من کند که آن خود میسازم آنچ و لے جنتی نضار میآید که میگوید عیسی
و شکل دار نیست که حضرت یسوع را براندا کشیدند و بقتل رسانیدند بر اینست سچون میکند
و حال آنکه در معوض حضرت مسیح بود و ایضا اختصار و اسطر بودن در عبادت و انجیل
صلیب و بت از چهره ها است و در سنا یسوع که بر تایت از صلیب افضل و بهتر هستند
حماریکه یسوع عماران سوار شد بهی از بت و صلیب بود زیرا که معوض او بنیست و مع ذلك
و اسطر عبادت قرار میدهند و حال آنکه در جمیع کتب سماویّه مجیده کتبوت شرک و کفر و باطل
نوشتار و ایضا اگر یسوع خدا بود مسجود و معبود بود و حال آنکه اتفاقا است که عیسی علیه و بر وجه
کامل بنده مطیع و عابد و مجرب است و چو ثابت شد که یسوع عماران عابد بوده بر خدا این

معلوم شد که مسیح و معبود نبوده و چنین که خدا نیست و سجد کردن نصادق بجانب حق است و او را
 واسطه قرار دادن شرک شخص بلکه مشا با عقل و شعور است کما قال الله تعالی احکامه عن الخلیل
 انقلب من عاتقهم و انما اولی الالهیه هشتم در باب اولی الالهیه افضل نام با فیاض کوراست که مست
 ثراب نشوید که در ذات خداست بلکه مخلوق از روح باشید و پیوسته خدا و پدر را شکر نماید
 باسم خدا و پدر ما یسوع مسیح علی الخ اعطای العز کتبه این کتاب مبارک کن در این آیه که منع از شرک شد
 و مشرب در وضو و نماز و عفت و دیگر آنکه نوشتار است که خدا و پدر را شکر کنید باسم خدا و پدر
 یسوع مسیح این معنی با مرتبه توحید در مقام شکر هفتاد دارد و اگر مسیح را شکر می نماید باید باسم او
 الهی شکر نماید و حال آنکه اینجا بر عکس نوشته شده است و دیگر در فضل نام و در باب اول فضل نام
 بقلی یا مسطور است که چون باسم برخواستید طالب باشید اشیا و علو و تحا که مسیح علی
 نوشتار بدست راست الخ و این مطلب نیز منافات با مراتب توحید باینکه دارد چنانکه گذشت
 در انجیل یوحنا و در باب اول فضل نام نوشته که یسوع علی فرمود من باینکه هستیم و در باب اول فضل نام
 یوحنا گفته است تو ای پدر در من هستی و من در تو هستم فی کلمات و در مستلزم الحاد
 است که خدا و یسوع همتا باشند و سابقا گذشت که ممکن حاسن که با واجب تکلف باشد
 اگر هر دو را واجب دانند چنانکه قائل با فانی و قدامت شده اند طایران قول آنها با در عقیده
 توحید ثابت شود و با اتحاد نیز منافات دارد و قول با اتحاد با قول ثبوت تناقض محض است و انما
 ان ظاهر است مگر نزد آن کسیکه منکر این باشد و عبادت باینکه که دلالت می کند بر اینکه خداوند
 مسیح است و مسیح در خدا است مستلزم حلول و حلول مستلزم امکان و تغییر است و عبادت
 که سابقا از انجیل نقل شد دلیل است بر اینکه تغییر در ذات واجب حاصل نمی شود و بر این عقیده
 نیز بر این مطلب شاهد است و اینضا لازم می آید که هر یک از خدا و مسیح طرف دیگری باشند
 ذلک مصروف باشند و متعصب که بکشی بالنسبه بشی دیگر طرف باشد و مصروف نیز
 باشد و دیگر آنکه حلول با قول با اتحاد تناقض دارد و در فضل نام یوحنا فرمود مسیح
 در جوار یهودان که بسیار از خود هیچ نمیتواند کرد مگر آنچه می بیند که پدر می کند الخ و از این دلیل
 بر عجز و عبودیت یسوع است و لکن در بعضی الوهیت از هر آنکه از جمیع کلمات انجیل مستفاد می شود

که بپوش مسیح می کنند از میوه خوارق عاذا بواسطه اینکه روح القدس در او حلول کرده بلکه در
 بر اینکه وجود حضرت یسوع و تولد او بواسطه بلکه توسط از روح حاصل شد و این معنی با مرتبه
 توحید خدا و الوهیت منافات دارد **فصل** در بیان اصول دین نصارت است باینکه اید الله
 تعالی که اصول دین نصارت این فرق صالحه مصلحه چنانکه از کتاب و کلمات آنها مستفاد شده
 چهارده است که هفتان متعلق بالو هیت دارد و هفت دیگر متعلق بانسانیت اما آن هفت که متعلق
 بالو هیت است اول اعتقاد داشتن باینکه خدا یکستیم آنکه همان خدا واحد بدست استیم
 آنکه همان خدا که بدست استیم همانست چنانچه همان خدا که کسراس روح القدس استیم آنکه
 خدا که روح القدس است پروردگار است ششم آنکه این وصف دارد شفاعت کننده استیم
 آنکه بخداست و این هفت متعلق بانسانیت است اول آنکه همان خدا بواسطه روح القدس در
 شد روح هر دویم آنکه همان خدا بدینا آمدیم آنکه او را در او کشیدند و بعد از آنکه کشته شدند
 کشت چهارم آنکه همان خدا بعد از سه روز در بام صلیب بمردیم همان خدا که رجعت نمود بجهت خدای
 ازل و بپسند و مؤمنان که در رجعتیم انتظار او را میکشیدند بجهتیم فرود رفت ششم همان خدا با ما
 صعود نمود و در دست است بدین خود را گرفت هفتم همان خدا باز نزول خواهد کرد بدین جلیله
 آنکه ثواب دهد بیکانرا و عذاب کند بدینا و ثواب بپسند و عذاب بدینا هر چند بدین نصارت بر ما میگوید
 خدا یک است و در معنی خدا را سه قسم میداند یکی خدا و دیگری عیسی و سیم روح القدس
 خدا را ثلثه میدانند و بعد از ثلثه و اما ثلثه را ثلثه رتبه شرح کرده اند و مستند آنها تعلیمات انجیل است
 و انجیل علیه حقست و انجیل که در دست نصارت است مخالف با انجیل است چنانکه سابقا بیان
 شد و چرا این در ترجمه کتب سماوی ویرایش الهی و شایعین را تأخیر داده و بخود خلاف ترجمه
 نموده مثلا لفظ فارطیت که از شواهد و قراینات انجیل معلوم شده که اسم خدایم آنرا میگویند
 سنده دهند معنی کرده و الیایه که با اسم علی است و ماد ما که بمعنی احمد است بخود دیگر از این
 کرده و ضمیر کتب یهود و نصاری را از کسی که حدیث اسلام نبوده و سابقا از علماء اهل کتاب
 بوده اند بخوابل تعلیم گرفته و رجعتی متعلق آنها مطلع شدیم و معلوم شد که ابیات که در کتب
 من الفست ترجمه که حرام نموده **فصل** بدانکه در انجیل را بعد فکر و اندازا با اسم بدین نوشته اند خدا

پلیسوع است و عیسی نیز خدا و هر که ایضا از عیسی باشد و تحریف نشد باشد معلوم نیست که مقصود
تبعوع از پدر خدا نام باشد و نصاریش باشد بر من و خداوندانند بلکه ممکن ظاهر است که
مقصود از پدر نور و مطهر حضرت محمد صلی الله علیه و آله که اول مخلوقاتست و مقصود پیسوع
این بود که من پدرم دژاسمان نزد من است که پدر است و این معنی بحسب عقاید شیعه و مجید معنی موجب
اول آنکه حضرت محمد صم معلم و هاد کجایع می باشد و ملائکه و منابر مخلوقات می باشد و معلوم حقیقی
پدر است و دوم آنکه حضرت محمد صم واسطه فیوضات است پس از او معنی پدر عالم و عالمی است و تیم
آنکه آنحضرت صم والی و سلطان و مالک و معز و صاحب و مطاع و پسر خدا و بر هر محکات و
اطلاق پدر بر هر یک از اینها صحیح است و آنچه عقیقه بر فضلای نصاریش اعتراض کرده ام که خداوند
واحد با قدماء ثلثه و الهه ثلثه متناقض است و اگر واجب الوجود یکی است چون ممکنست که سه
باشد و در شرک است و داشته باشد نصاریش میگویند این بتر است که گفتنی نیست و نادا خل در ثلثه
شود و رایضتها آنکشی از این میتوانست یافت و برخی بطواهر عبارات انجیل امتسک میشوند و حال آنکه
تقصیر بودن و حدث با تالیث از جمله بدیهیات است چنانکه گذشت و شاهد بر مطلب اینست که
در فضل هفتم انجیل معنی نوشته که پیسوع عیسی بنی اسرائیل فرمود بدانید که من هر کسی که در آب می
داخل پادشاه است میشود بلکه آنکسی که خمران برداری پدر مرا که الحال در آسمانها می باشد بکند
داخل پادشاه است میشود و این باریان این امیر را دلیل گرفته اند که پیسوع پسر خدا و جواب آنکه
حضرت پیسوع فرموده که پدرم در آسمانها است بدیهه است که خدا بیتم مکان ندارد و آسمان و زمین
بالتبته بلات الهیه و منزه ندارد پس مقصود عیسی از تعبیر پدر بر حضرت محمد صم است که فرمود
در آسمانها احاطه دارد و اینست **بص** بدانکه طریقه نصاری بر بزرگ ختنه کردند بلکه اکثر
بایمه نصاری ختنه و احرام و ممنوع دانسته اند و این از چند جهت باطل است **توضیح** آنکه در کتب
معاویه تاکید در ختنه کردن وارد شده و از کتب مستقامی شود که ختنه میثاق حضرت ابرهیم
خلیل علیه نبیا و آله و صلیه السلام بود چنانکه خطاب با حضرت فرموده که از میثاق من باین توانی
ابرهیم و او که تو بعد از توان از عمل او زندا نیست که هر مردی را که از خودت باشد باید او را ختنه کنی که
ختنه زن میثاق من می باشد و در کتب شما وارد موضوع از کتب شما و بر هر یک میثاق اولی است که حضرت نوح ع

و اولاً او فرزند و جانشین نوشتار است حضرت ابراهیم علیه السلام خود را ختم کردند و بتوان معلوم نیست
 که در ملت حضرت موسی و امری ختم کردند و در شده چنانکه جمیع یهود ملت را بنامشند بنص
 نوح و ایلانیدانند و میگویند جمیع احکام بنابر قرآن است پس باید ختم کردن نام ذات و برقرار باشد
 حاصل آنکه در چند موضع از کتب سماوی و امری ختم کردند و در شده اول آنکه در فضل هفتم از
 کتاب تکوین الحلال بقسط و است که خلاصه حضرت ابراهیم و امر فرمود که از شما اها هر کسی که متولد شود
 چنان خودتان و چنان اهل انان خانه را در خود تا هفتاد و هشت روز از تولد باین ختم کنید و آن حاجتی
 از فضل و جواب داده اند که ما خود را ختم کرده اید اما ختم زیاده خواهشها نفس اماره و قواشته
 که آنها را از خود دور کرده اید و این ختم مخالف با مبدء اولیات سماوی است و بنا بر این امثال حاصل میشود
 و اینضا در کتب سماوی و مسطور است که موعود ختم روز هشتم است و معلوم است که روز هشتم از تولد
 موعود ترک شهوات نفسانیست و اینضا ترک شهوات در لیات دیگر ذکر شده و تاکید آنکه در باب ختم
 وارد شده حکمی است علاوه بر آن احکام که اطاعت آن از دست و اگر بگویند نسخ شده جواب بگویم که
 خلاصه حضرت خلیل علیه السلام در این فضل میفرماید اگر این ختم کردن عهد و میثاق با نیست میان من و اولاد تو بعد از
 تو در مقابل شما و اینضا نصایح را نسخ می دانند و اینضا در فضل بیستم از انجیل مرقس نوشتار است که یسوع
 فرمود که من امده ام که هر چه در دین موسی و سایر انبیاء مقرر شده باشد بجل او زوم و از دین و
 نهال ترین حکم بلکه یک نفر نام هر طریقی نخواهد شد و اینضا ادعای نسخ منوط بدلیل است و حجتها
 نصایح در نسخ این حکم نیست مگر قول پاپ و سایر بزرگان آنها و قول آنها چون مخالف با بکت و تائید
 اعتبار ندارد و در تائید آنکه در فضل دوازدهم از کتاب بیستم تورات که از انجیل کاتولیک میماند نوشتار است که
 تکلیف خطاب موسی و فرموده که هر زن که در ظرف در روح او دسترسد بپسر برادر یا بنحس میشود و از
 هفتم و در روز هشتم که آن پسر را ختم کردیم در فضل اول انجیل مرقس نوشتار است که هر کس که ختم
 ارفو بود حضرت یسوع و گذشت ما در آن حضرت او را بمجد برجه حرکت از عالم انجیل که شصت و نه
 داشت و از ختم کرد و در بعضی از کتب مسطور است که نصایح از روز اعیان اول سال خود قرائت
 داده اند و ما نگوییم که مستند نصایح نوشتار بلوسر است و در بعضی از تواریخ اخبار از کفار و مشرکین
 شده از آن جمله حواریین بوده بلکه دشمنان دشمنان نبوده و چنانچه در فضل چهل و پنجم از کتابین کمال فی الجمله

فی السجل خط نموده و عقیقه برای شما کافی است آنکه در دنیا کسایز که دل در خود را خسته کرده اند و منجمل
داخل نموده این جبر آنکه مجسم کند مجمل حال بدستیک هر کافر دل و ذکر را خسته نگه داری که داخل
مجد من شود آنچه پس کلام بیوس که خسته را نا و بل گرفته تصدیح این را باطل میشود بچند در فصل آخر
از انجیل لوقا نوشته است که در روز هشتم آمدند که حضرت عیسی الخضر کند ششم در فصل بعد و در
کتاب یزید کال به نوشته و خبر میدهد از فعل عظیمی که در روز ظاهر شود و آنست که حق را خدا شد خطاب
میکند بعضی از آنها که توین در زمین اخضر نگردد و ما هالاک خواهی شد آنچه و این را ایشان بنظر حق
فائز است هفتم در فصل هفتم از انجیل لوقا نیز ایشان را مجتبه حضرت مسیح شد است پس بدلیل عقل
و نقل و اتفاق ام لا و دست که هر گفته بر چه خود نامی نماید و نصارت عیسی را در این باب نیز
نزد کرده اند و محال گفت و عناد می نمایند هفتم از کتب سماوی و نبوی و روح و اشاره مستطای شود که
باید خسته کنند که این خسته علامت قبول کردن میثاق است حق صبیح این در کتب و توابع نصارت
میشود اینست که حکم حرم خسته را بیوس اختراع نموده و مذنب او مثل فرزند در بر بوده که بچهار
تکلیف پیغمبر نموده و جبر اینم او را متابعت نموده و او برخلاف حضرت شمعوز الصفاء که وصی حضرت
علیه السلام است حکم کرده و احکام را بتبدیل داده و گفته است که اگر خسته کنید احکام مشریت بر شما ثابت شود
خسته و چون نگردد این همه چیز بر شما حلال است و از این جهت بعضی انکت سماوی و نبوی باطل و خلاف و
کذب ترجمه کرده اینچنانکه برای مذهب خود در ترجمه کتاب تکوین از خلافت باطل داخل نموده که خستگیا
در وقتیکه نوح علی نبی و اله و علیه السلام و او را در از کشتی نیرین آمدند با تیل حکم کرد که هر چه
که در زمین حرکت میکند و زند است بر شما حلال است آنچه مخفی نماید که این کبر افراط بسته و در هیچ یک
انکت سماوی را احبار این نوع وارد نشاء حاصل آنکه بیوس و جبر اینم احکام حضرت پیغمبر علیه السلام
تبدیل و تغییر دادند تا آنکه جمیع ان احکام فاسد شوند و احکام مقربه ایشان بخرشد که الان
مشاهده می شود فائز که بدانکه اعظم و اثر و استا و اقسام معرفت توحید و نبوت انبیا و ائمه
ائممه هد صلوات الله علیه را جمیع و سایر اوصیاء معرفت نبوی و در طریق الهام و ثباتی است
انکه اگر حسب حضرت مستقیم که خالی از اعراض و متابعت شیطان جنی و شیطان انفس باشد خود
اهل حق را بچشم معرفت مشاهده کند و با ایمان ثابت که مستودع نیست حق را تصدیق نماید زیرا که انرا بر حسب

فقط توجیه که مشق از کمال باشد و از مخلوق کردید و در عالم انبیاء عالم عقول و در عالم اجسام و مثال و در اول و در ثالث و عالم نفوس علوی و در عالم سماوی و عالم ارضی و در عالم حور و فلک و اصلا و عالم تولد چون در هر این عالم خلق توحید و نبوت و ولایت معترف بود به الله حال هم هر که بتوحید خود برگردد و از خواشی ظالم اینها بجا آید شریعتی منزه شود حق و اهل حق را بر حسب فطره تصدیق خواهند و بطریق مکاشفه و الهام برحق باقی آید و مطهر خواهد گشت بپشت شود از قیطن انکاه مطلقه لان الظن که بغیر الحق معصود است که خدای هم از برای آنکه پذیرد چشم قرائن موهبه که جز اینها بعد بچشم عقلست که بدلیل عقل اعتقاد آید و از ادان و تصدیق کند و عقل رسول باطن است و عقل قاطع حقیقه بالظن است و دیگر در چشم قلب است که قلب ضالم بچشم خود حقایق اشیا و حکمت که علم بحقا بقیست و طالع می شود و نبوت و تصدیق کند و باطن انکاه مینماید یعنی حق با انا طالع می رسد و دیگر چشم است که با چشم مراتب شهود و کشف مجرا و حاصل میشود و دیگر چشم نفس با طع است که نفس چون این است هر گاه مجرد شد و با تعارف حق و علوم تابیند و کشف می گردد و ان بدو زیانت و مجاهداتش عید حاصل نمیشود بلکه منوط بقطع علایقت و باید وجود دنیوی را از خود دور گرداند و بطریق سواد رضا حقیقه بلکه مظلوم سوا حق نداشته باشد و پیوسته دیگر باید حقا تعالی مشغول و مسرور و قلیل بدگر و مطهر باشد چنانکه خدا فرموده ^{آلایک} لا یلک الله تعالی الشلوب و تفصیل و یا بحث شرعی و فقه در کتاب فاضله و بدینا کلام میرسد نمونه ام حاصل آنکه معصومان که بر علیه و الله تعالی مجاهد و افیا له علیه السلام سبیلنا الخ چون انسان از خاصه الله صیقل شود به شرف مرتبه الهام فایز خواهد شد هر چند او محض است با بیافا و بغیر اینها و حی غیر سواد الهام شامل عموم انبیاء آفرینی شود و شرط الهام بغیر غیر کشف و تحلی از کشف شیطانیچه ام حاصل میشود و باید سالک حقیقت الهام و شروطن را دانست که امر حقیقت بر او مشتبه نشود شرط اول بچند نفس است از انبیا و دنیوی و انصاف است با وضاعت ملک بفرع عقل وجود عقل او بر نفس او و بر جنبه حیوانی و عقل وجود و جهل غالب مستو شود بنوعی که هر افعال و اقوال او از عقل ناشی و بر حسب میل او و ضا شود انوفا یعنی بنوعی از عقل کل که ضا اولی قلب و را متور کند و بان نور معرفت کامل نام

برای و حاصل شود که قال الله تعالی ان کان میتا فاحیئنا وجعلنا له نوراً یبصر به فی الثانیة
 و در این آیه و غیره مخالف با حکم عقل قاطع نباشد سیم آنکه مخالف با شرع نباشد چهارم
 غرض از صرف حق باشد و از غرض نفسانجام باشد و عصیت بر حق کند بر تبه که از محض
 بلکه ظاهر آنکه شود پنجم آنست که در الهام حقیقه خلاف معنوی نباشد یعنی لا نفس که الهام با یابد
 موافق باشد ششم آنست که بر تبه و صراط و تلبیل و امر و نهی حق باطناً و ظاهراً مطیع و منقاد
 باشد زیرا که اسلام حقیقی عبارت از تسلیم است منوط بتصدیق جمیع پیغمبران و احکام الهیه
 و ایمان حقیقی اخلاصاً و اعتقاد خالصاً بجمیع انبیاء است لا تا نقص خواهند بود هفتم آنکه هر
 اذکار و اباقتضای اقوال و عقیده شرعیه مخالف شود شرعیاً تصدیق میکند و خود را
 محض بناد و ابواب و اراء فاسد و مصالح مرسله و قیاساً با ظاهر هیچ حکم از احکام شرع را نکند
 نماید چون با این مقام رسید هر ذرات وجود را از ایر حقاً میدانند و بکوش معرفت بستی
 میشود و پنجم معرفت حقايق باسرار الهامشاهد می کند و می فهمد که هر ذره از ذرات موجود
 دلیل بر تبه هستند بر توحید حق تعالی و نبوت و رسالت محمد و سایر پیغمبران و امامت و ولایت اشخاص
 هدیه و هذا ظاهر لمن القی السمع و هو شهید و فهم الشاهد و الشهاده و الشهود و هم الدلائل و الا
 و الدلول و هم الهادی و الهادی براه و الهدی و هم الایة و الایة و المروی و هم النور و المنيور و المنور
 و هم الظاهر و المظهر و هم الکاشف و المنکشف و المستکشف بیتی عبادات ناشی و
 حسنات و خلل و کل الی ذلک الجلال الشیر و این غیر عبارت از تشریح صلاست که خدا تعالی صغیراً
 الغنی شرح الله صده و لا اله الا الله هشتم اینکه نقضاً عقل انکسار حاصل نماید که انسان
 بمقتضای مطلوب فایز گردد و حق و اهل حق را بشناسد و بمقتضای لا فرق بین احد من رسول
 مقتضای حکم عقل است جمیع حجج را تصدیق کند و هیچ یک را نکند پس بنماید تا آنکه برضوان که بهشت
 که از بهجت معنوی بر آشف و قرب جو است و افضل از رحمت حیوانیه است مستغنی شود و از
 فارخشمی که جهنم است و از نار و عقوب که عذاب رحمت خلاص یابد و لا از صراط معنوی و جماعی
 نخواهد کرد و بهیچیک از نار جهنم و بیش المصیر که قال الله تعالی و لنکدن الیه هم کثیراً من الجن و الانس
 هم اعین لا یبصرون و یهاونهم اذن لا یسمعون و هم قلوب لا یفقهون و یسألونک کما لا تعلم الا بیه

وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى فَإِنَّ الْهُدَى هُوَ اللَّهُ **إِفَاضَةً** فَإِنَّ نَبِيَّكَ أَنْكَرَ دَرَمَتِهِ بِشَيْءٍ فَرَفَعَتْهَا مَعَهَا
 وَبَادَلَهُ عَقْلِيَّةً وَشَوَّاهُ نَقِيلَ رِثَا شَرِّهِدَ كَمَا نَوَازِلَ كَمَا أَرَا عَقْلِيَّةً مَعَهَا قَوْلَ وَاشْرَفَ بِأَجَلٍ وَأَكْرَمَ
 أَفْضَلَ وَأَعَزَّ جَمِيعَ خَلْقٍ لَسْتُ حَكِيمًا لَمْ خَلَقْ مَرْمُودَهُ كَمَا نَرَى عَقْلًا لَوْ أَرَادَ شُعَاعُ انْفِصَالٍ لَمْ يَخْلُ وَهِيَ تِلْكَ
 عَالَمُ امْكَانٍ ظِلٌّ أَنْ نَوْرٌ مَظْهُورٌ أَسْتِ وَأَنْ مَظْهُورٌ ظِلُّ اللَّهِ وَنَوْرُ اللَّهِ وَلَيْزَ اعْظَمَ وَبَنَاءَ عَظِيمٌ وَكَلَامُ
 اللَّهِ نَاطِقٌ وَطَرٌّ وَيَسْرٌ وَفَوْضٌ مَقْدَسٌ مَصْدَقٌ كَانَتْهُ وَمَنْبَعٌ فَيَوْضَا وَخَالِصٌ عَوْدٌ وَنَوْرٌ دَرَمَتِي
 وَسَوَاءٌ لَسْتُ وَبَيْنَا نَبَاتُ شَيْءٍ وَهَرَعُ الْمَوَاقِينِ دَرْسَايَرِ أَنْ نَوْرِيَا كَسْتُ وَبُيُوجُودِي أَنْ نَوْرِي عَمَّا
 بَالِي هَسْتُمْ وَكُلُّ شَيْءٍ هَذَا لَكَ إِلَّا وَجْهَهُ هُوَ سِرُّ الوجودِ مَصْنُوعَةٌ لَتَبْرَحَ الدَّارُ غَيْرُ دِيَارٍ
 حَاصِلٌ أَنْكَ وَلَمْ يَطْلُقْ نَوْرًا لَسْتُ وَهَعُولُ سَارِ أَنْبِيَاءَ وَأَوْلِيَاءَ عَمَّا حَتَّى نَعَمَ أَوْ شُعَاعُ أَنْ نَوْرُ
 خَلْقِهِ مَرْمُودَهُ وَأَنْ نَوْرٌ عَمَّا تَبْرَحَ شَيْءٍ وَنَوْرٌ سَائِرِ الْأَنْبِيَاءِ عَمَّا تَبْرَحَ حَقٌّ وَكَوَاكِبُ مَتَّ فِكْرًا اقْتَرَبَ إِلَى النُّورِ
 الْأَوَّلِ كَانَ أَفْضَلَ وَأَعْظَمَ نَوْرًا وَكَلَّمَ نَبِيَّ عَنْ نَوْرٍ الْأَوَّلِ مَرْمُودَهُ أَوْضَعُ عَنْ نَوْرٍ هُوَ اقْتَرَبَ إِلَيْهِ مِنْ
 كُلِّ شَيْءٍ امْكَانٍ فَهُوَ فِي ظِلِّهِ وَجْهَتُهُ كَانَتْهُ النُّورُ الْمُقَدَّسُ مِنَ الْمُتَقَسِّمِ السَّرْحَا وَأَسْمَاءُ لِلَّذِي بِهِ جَوَّ كُلِّ
 شَيْءٍ وَالْقَلَمُ الْأَعْلَى وَكُلُّ الْمَجَامِيعِ الْكَبِيرِ وَالْمَصَابِيحِ الْمُنِيرِ وَالْمَشْكُوتِ الْمُتَوَرِّقِ فِيهَا مَصَابِيحُ الْمُصْبِحَا
 فِي رُجَا جَاهِ الزَّجَاجَةِ كَانَتْهَا كَوَاكِبُ دَرَمِي يَوْضَا مِنْ بَشَرَةٍ مَبَارَكَةٍ وَمَظْهُورِ اسْمِ اللَّهِ وَلَمْ يَمَقَامُ
 الْوَحْدَةِ مَعَ الْكُثَرِ وَالْأَقْبَالِ وَالْأَدْبَالِ وَأَقْبَابُ قُوسِينَ وَأَدْبُ فِيهِ هُوَ الْوَاسِطَةُ فِي الْفَيَوضَاتِ وَالْيَ
 بَنْتِي جَمِيعَ الْعُلُومِ وَالْهُدَايَا وَهُوَ الصِّرَاطُ الْأَعْظَمُ وَالْمُنْهَاجُ الْأَكْرَمُ وَالسَّبِيلُ الْأَعْظَمُ
 الدَّرَجَاتِ الصَّعُودِ وَالنَّزْلِ قُلُوبِهَا النِّسْبَةُ جَمِيعَ الْكَلَامِ وَالْفَيَوضَاتِ وَالْأَعْمَالِ الْمَالِغَةِ فِي دَرْسِ الْقَوْلِ
 فَيَكُونُ عَقُولُ الْخَلَائِقِ أَضْلَعُ نَبَوْرُهُ الْعَظِيمُ فَيُوجِبُ الْمَلِكُ وَالْمَلَكُوتُ وَوَجْهًا لِي اللَّهُ
 لَا يَمُوتُ فَمَا كَانَ الْأَشْعَةُ الْوَاقِفَةُ عَلَى مَرَايَا لَا تَجِدُ فِيهَا شَيْءًا إِلَّا الشَّمْسُ وَوَجْهَهَا وَصِفَتَهَا وَ
 وَاسْمُهَا وَرَسْمُهَا أَذْكَاءُ فِي الْعُقُولِ وَالْأَنْوَارِ وَالْعُلُومِ وَالْأَفْهَامِ لَا يَوْجِبُ فِيهَا شَيْءٌ غَيْرُ صِفَةِ الرُّوْحِ
 الْمَطْلُوقِ بَعْدَ أَنْهَا تَدَلُّ عَلَى كَمَا لَا نَرَاهُ بِأَجْمَعِهَا مِنْ أَيْتَرِكَمَا أَنْ الْعَكْسُ يَدَلُّ عَلَى الْعَاكِسِ وَالصُّورُ
 يَدَلُّ عَلَى الْمُقَابِلِ وَالْمِرَاةُ يَدَلُّ عَلَى الْمُرْتَةِ وَأَمَّا أَنْظُرَ ذَلِكَ لِلْقُلُوبِ الصَّافِيَةِ النُّورَانِيَةِ الْمُسْتَنَارَةِ
 بِنَوْرِ الْوَاكِيلِ وَهُوَ نَوْرُ الْأَنْوَارِ وَمَظْهُورُ الْأَنْوَارِ وَمَبِينُ الْأَسْرَارِ وَكَاشِفُ الْعُلُومِ وَأَمَّا بَقِيَّةُ ذَلِكَ عَلَى
 مَثَرَةِ تَبَرُّرِ الْوَحْدَةِ فِي الْكُثَرِ وَلَا يَجِبُ الْفَرْعُ وَيُضِيءُ اللَّهُ الْأَسْأَلُ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ وَبِكَشْفِهِ حَقِيقَةُ

هذه المراتب المنقطعين إلى الله والمخلصين في توحيد الله والتابعين التامين في محبة الله وعجبه وإيماناً
 واصفياً ثم الذين يقعون بالعقل على الفطرة الأولى التي خلق الله الخلق وفطرهم عليها ففقدون
 في حقيقة ذاتهم والواح صدورهم جميع الصفات المطلق بل لا توجد في العالم بعد مرتبة
 التوحيد لا ذكره ولا يبرح لا نور ولا ظهورة وإسمه مكتوب على ساق العرش والكرسي والكوكبات
 والسموات والأرض وكل شيء خلقه الله سبحانه ونفع به هذا الاسم إثبات التسمي والسمي الحال الخلق
 الأول هو المقصود والعلة الغائية وما عداها فائتاهوا مشعر عكس أنواره وأشراق ظهوره وانارة
 والشعاع والأشراق على المير والاشراق على الموش وهو النور الذي أشرق من صبح الأزل فهو
 على هياكل التوحيد أنارة وإنما يعرف ذلك بعلم العلوم ومحو الوهم لا نزع عاب عنه كشف
 سبحانه الخلال من غير إشراق وليس المقصود من ذلك يكون لولي المطلق في مرتبة الوجب الذاتية
 بل إنما نقول بأن المراتب والكمالات المستورة إنما حصلت لهم من جهة اتصافهم بمراتب البصيرة
 الغمزة والظنات وكان ذلك من انعكاس الصفات التي صارت لها خضوع سجدان بكمال العبودية واليسرة
 لطبس الولاية والعظمة وإفان في جميع العوالم المكانية فكان حكم الله وأمره أمر الله وطاعته
 طاعة الله ومعصيته معصية الله ودليله هو وجوب دليل الله والمنهج للاستدلال في المقامات
 فكأن الله تعالى استدلل عليه بالعقل بالان وابتدئ على الخلق بآبته سبحانه بالفؤاد بالذات كذلك
 الوسيلة المطلق ابتدئ عليه بالعقل بجميع أحواله الظاهرة في المخلوقات في حقائقها العالمة
 من صفة كونه ونسبته على الرصد وسائر المخلوقات ببر الفؤاد بما سبقوا الخلائق في مراتب
 فهو أقرب إلى الخلق إليهم ويعرفون به وهذا من علم الراسخين ولا يخفى في اظهاره أكثر مما
 ذكرناه ببيت قلم اينجا سيد ومرتبة شكت به سخن اينجا سيد وكوتم شد وجوز عبارت فارسي
 على انزال اسرار ولات فاصوب لهذا ابن محمد سطر العباد عرتمه بيان محمود وتفصيل ان اسراراً
 فقير وكتاب شرح نياره جامع بكنه عرتمه بيان محمود وحقائق نيتنا اشهود والهام عبرت
 واضح كرمه است واكر كرمه مخول هذا حقايق اسرار وادرك كند بايد شروط مذكوره والحصول كند
 نا انك بعض الهمام المستفيض كرمه فائق جميع ازفضله انصاف كفتند كرمه حضرت محمد قبل از
 بعثت بلين حضرت يسوع مسيح نبوده محبة انك يسوع اولو العزم نبوده وشرعوا بمحض شامو دابش خبر

تسوع افضل از محمد بوده و بعضی از علماء اسلام گفته اند که انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 بوده بدلیل ملائکه اسمی ابرهیم و بعضی از علماء از جواب داده اند که نور محمد صمد در باطن هادک و معلم
 جمیع پیغمبران و ملائکه بوده هر چند در باطن ظاهر از اقامت مسیح صمد بوده اما در باطن نبوت و ولایت حضرت
 محمد صلی الله علیه و آله شامل تسوع و جمیع حکمت بوده و مدار بر فضیلت و مفضولیت در باطن است
 بر ظاهر و بعضی از علماء اسلام گفته اند که حضرت محمد صمد اولی خلق است نبوده چنانکه فرموده کتب انبیاء
 و آدم و نوح و ابراهیم و در زمان حضرت تسوع صمد نبوت انحضرت رفرز نبوده و عقبصا و حی الی عمل
 منتهی و هر چند احکام انحضرت مطابق با ملت خلیل و تسوع علی السلام بوده و تسوع واسطه در میان
 انحضرت نبوده بلکه انحضرت واسطه و هادک بوده و وجود نبوت در یکصورت ممکنست چنانکه موسی و خضر
 در یکصورت بودند و نور محمد صمد که اول مخلوقات است در جمیع اعصاب انبیاء و مرسلین در ظاهر
 هادک بوده و در باطن هادک و واسطه فیوضا و ازابتنا باعث مامور و تبلیغ رسالت گردیده حاصل انکه
 هر یک از ائمه و تسوع صمد خلط و حی و نیک بوده اند و نبوت و ولایت یکدیگر مصلحت و معرفت
 بوده اند و حضرت محمد صمد قبل از نبوت مطابق ملت حضرت تسوع مسیح صمد که مر جسد حی الهی عالم
 باز شده بود و رفتار صبرمود و صاحب شرف و خلاق عالم جل شانته است و احکام شرع با انبیاء بر حسب
 وحی نازل می شده پس محمد صمد شریعت حضرت تسوع صمد عموم داشت و شامل حضرت محمد صمد نبوت
 دلیل بر فضیلت تسوع صمد نیست زیرا که علم محمد صمد مستفاد از تسوع صمد نبوده بلکه مستفاد از وحی الهی
 بوده و از طریق مکاشفه و الهام الهی می رسیده که حضرت محمد صمد واسطه فیوضا و خزانه علوم
 حقیقه و معدن رحمت و مکرمت و اصل کرم و منبع منور و مصلح بود نبوده و بلا رحمت و نصرت
 سبحان و تعالی نبوده و لایزال عظم و بناء عظیم و طریقی است بجهت انکه از نور مقدس غنیمت قلب روح
 عالم امکانست و در عالم جمیع عالم و الما نیست چنانکه هر کس هر یک کور الیغالبین ندانند از اشارت
 با بیطالست مظهر کل جامع حلال الیه است که شصت و جمیع نشئون و کمالات حی باشد و هر فیضیکه
 با حق از حکمت هر یک خدا تعالی انقیض را توسط نور محمد صمد رسانیده و خواهد رسانید و فرستد
 این باب میان تشریعیات و وجودی و وجودی تشریعی نیست لکن هر که محصل حاصل انکه حضرت
 خاتم اول مخلوقات افضل انبیاء است پس هر کس تابع احکام انبیاء سابقین و این نقلیم مفضول بر فاضل

وانی عجل از حکیم صادر نمی شود و ایضا هرگاه تابع بود بر حسب روح متابعت نمود یا آنکه از علی ^{علیه السلام} الهی اخذ نمود
 شوق اول مصائبی که متعین نبودست و شوق ثانی حادثه منفع است زیرا که اگر چنین بود اهل ادب با این مطلب
 اخیلی نمی نمودند و شایع می شد و حال آنکه از تواریخ و قرائن معلوم شده که آنحضرت با اهل کتاب بخوبی
 معاشرت می فرموده و از آنها مطلبی را فرامی گرفت وانی بود و نزد احدی درس خوانده و کتابی را از احدی گرفته
 و علم آنحضرت تحصیل نموده بلکه حضور با حصولی محیط بود و دیگر آنکه از اول خلقت نور بود و ظلمت
 جهل در آن نور مظهر راهی نداشت پس از الربانی و فی الله و لله بود پس شریعت باین قرائن حضرت
 خاتم النبیین حضرت ابراهیم و یسوع و محمد و حجتی که انبیا رسید و آنها را متابعت از نمودند هم چنین
 حضرت خاتم صراط بر حسب روحی با حکام آن اگاشد پس تابع علی بود بلکه تابع بود شریعت از آنکه شریعت
 الهی است و حجت دیگر آنکه حضرت یسوع قبل از بعثت هرگاه تابع شریعت قبل از او باشد لازم می آید که پیروی
 معضول باشد و حجتی که او هر دو یکی است حضرت یسوع و محمد در مذهب نبی بوده و حضرت محمد صراط
 از ابتدا خلقت نبی بوده و جمیع پیغمبران بشری تا بنحیاب بودند حضرت قبل از آنکه متولد شود یسوع
 سلام کرد و آنحضرت را تصدیق نمود و علم آنحضرت بوحی الهی حاصل شده بود و حضرت یسوع و احدی
 هم به همین نوع بودند حضرت محمد هم بعد از بعثت تابع شریعت ابراهیم و محمد بود یعنی شریعت حنیفه الهیه
 مشترک بود میثاقی آنها چنانکه لایزال بر سر استم ^و اَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ تَبْعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ اَلْحَقَّ شَاهِدُ رَأْسُهُ
 از ابتداء تا انتها منظر روحی الهی بودند و مَا يَنْصُرُكَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا يَرْجُو أَنْ يُهْوَكَ إِلَّا رَجَىٰ ^و فَصَلِّ نَصْرًا
 میگویند همگانی حکما و احاد از انبیا که در دین و روح القدس رسیده گشته شد و بعد از سر و زدن حجت
 کرده بجهت فرود رفت بر آنکه خلاص کند ارواح پیغمبران که در جهنم در حسب شیطان بودند و آن
 یسوع را می کشیدند مصنف فقیر گویند علاوه بر مطالبی که بشارت دینان این مطلب را در
 عقلیات واضح شد که پیغمبران معصوم بوده پس بدو تقصیر این بیایم و از درجه هم قرار دادن با عدالت
 حکما اقم مسافات دارند زیرا که با تقابل و کتب سماوی و حقیم مشتمل بر ادب است و تعالیم رسول الله با الط
 و رحمت و عدالت است و دیگر آنکه تسلط شیطان بر این معصومست چه این بیایم از نور خلقتش و اندو
 منزله از کاهان هستند و تسلط شیطان مستلزم عصیان است پس باید این بیایم در حسب شیطان
 چیزها و الباقی هستند و معهود شیطان نخواهند شد و دیگر آنکه سلطنت و اختیاج هم از خداست و شیطان

فرموده که اینها تمام را در امتحان حسیر کند و بدانکه مذهب نصیحا در این کلام حوائج است که احکام عیسوی
 محریف و کتب سماوی را تغییر داده فصلی بخشاید میگویند بهشت جسمانیست بلکه هر حاجت
 و معانی را مباح است و با هر سبب نصیحا میگوید که در کتاب نیز از الحوائج و معنی میزان صلاحت
 برقرار کرده که مثبت جنت جسمانی است غرضی نماید و میگوید اهل بهشت آنکس از هشتند که
 ذات الهی را خواهند دید و از تلقای اولاد خواهند برد و بهشت عبارت از آن محلی است که خدا تعالی
 در نظر عقل و هوشمان میکند و دیدگاه شود و با هر بهشت کسی داخل نخواهد شد مگر کسی که سبوح
 خدا و خلائق را ثبات بداند و حال آنکه در فصل دوم انجیل مرقس نوشته که سبوح عظمی بامت خود فرمود
 که اگر یکی از اینها شما سبب معصیت شود و از قطع کنید و بزرگتر آنکه داخل بهشت شدن بهتر است
 از آنکه بدو یار و یار مجنون که آتش را خاموش نمیشود و اینها صریح در بهشت جسمانی است
 و اینها نصایح خدا را بخیر میدانند و محرم را بحیث جسمانی نمیتوان دید و عقل یکبار غیر سواد
 اگر معصوم و ادراک و معاینه فلبسایمی این است پس از اختصاص عبادان و بدینکه در دنیا این چشم
 فلبس خدای شناسد و دیگر آنکه هر مقتضای کلام نصاری لازم میاید که اعاده احساب عبادان
 مگر احساب آنکسانی که داخل جهم میشوند و دیگر آنکه مقتضای این کلام نصاری اینست که گفتار و
 توحید بعین دارند و حق را محرم میکنند و دانسته اند که میکنند چون فی خدا را بحیث علم میدهند
 اهل بهشت معنوی باشند که در بیت علمیه را شناسند است قول با بقا ملل باطل است دیگر آنکه ابدان
 مؤمنان چون مشغول بظواهر حقیقت هستند شایسته رحمت الهی نیز تفصیل است که احوالها را در
 فرماید و آن منوط بهشت جسمانی است و الا لازم میاید که خدا تعالی اجزای را بآدم و از بالطف
 و مراتب رحمت و تفصیل حقیقت انصاف داد و دیگر آنکه جمعی از نصایح میگویند خدا در انسان
 تجلی میکند و کثر ذات و در آخرت معلوم شود و این کلام آنها منافات دارد با آنچه در فضل سید
 و دوم از کلمات عظیمه مسطور است که المحضرت در مقام مخاطب می گوید که خداوند تعالی
 و از احاطه هر عقلها بیرون کسی نمیتواند که نور انجیل علیه عقلی باشد و حوائج دیگر آنکه در فضل
 بیست و یکم کتاب بویجا که از کتاب الپ کلمی میگویند بدانکه بویجا نقل میکند حدیث و نشر بحیث
 نقی که از او میگوید که آنکس که در آنکه در ششتر عین میگوید که منم الف بویجا که در حجر الف و یاء است

من بعد از عتقاد اسلام از این مباحث
 حضرت عیسی و حضرت یحیی و حضرت یونس
 را کتب از حواله این باب است

اول مخلوق و آخر پسران است که در دست من بود که نشانی داشتند و اولی که از او یک
 قشره نخلی آمد شد و از آن بوخنا او خطا بهشت را نقل میکند و تقصیل آن طولانی است و از آن
 تفصیل جنت چندانی نیست که تفصیل آن را که از این کتاب نصایح مفهومی شود دانست که چون
 خدا از قریب به پنج عیسی با شما کند شش فتاب پرستار نصایح علیه خودند و کتب انجیل را
 سوزانید ندیدند از آن چند نفر مثل قیصر و حشر و یوحنا و غیره انجیل را جمع نمودند و با آنها
 نصایح انجیل را بنویسند و معصوم بودند بلکه میگویند معصوم فخر است که در بیوع مسیح پس از این
 انجیل را بر عیسی و خداوند قطعی نیست علاوه بر اینکه میثاق انجیل اختلافات کثیره حاصل
 حاصل است و از این دلیل بر علم حقیقت آنها از انجیل عیسی را پس خدا خوانده و در توبه
 قلم گرفته است و از این دلیل بر علم حقیقت آنها از انجیل عیسی را پس خدا خوانده و در توبه
 در زمان عثمان جمع شد جواب آنکه معجزات قرآن بسیار است که دلیل بر حقیقت است چنانکه بعضی
 از آن سابقا اشاره شد و دیگر آنکه این قرآن فرق عبارات مخلوق است و از عبارات مخلوق است
 و از این اختلاف عبارات توبه و انجیل که مثل سایر مخلوقات هر کس میتواند مثل آنها بنویسد
 میگوید بلکه هر یک از کتب کلامیه و اخلاقیه علمای اسلام کثرت الله است که عبارت علیه از خطای
 انجیل اشرف و اکمل است و انبیاء اظهر من الشمس است که مصنفین توبه و انجیل علم آنها مختص
 بعضی از مصنفان الفطیه بوده و از عالم معنی اطلاعی نداشته اند و دیگر آنکه آیات قرآن از قلوب
 مهاجرین و انبیاء الهی نشاء بود و بمقام قطع معلوم بوده بخلاف کلمات انجیل که در نزد نصایح
 محفوظ بوده چنانکه از تتبع در انبیاء و غیره می شود که اکثران از کلام خدا نیست و دیگر آنکه هر
 قرن کتاب جدا بنویسند و این یکدیگر مثل کلمات انجیل و زبور اختلاف داشت پس علم و قیاس
 اختلافی در قرآن دلیل بر حقیقت است و دیگر آنکه هر کس تتبع کند در انجیل میفهمد که وضع انجیل
 بر نوشتن تاریخ است و اکثر مطالب آن خارج از قرآن است بلکه کلمات مصنفین
 آنها است خبر بگفت و معین علم نیست و بعضی از علمای نصایح گفته اند که انجیل ملفوظ است از کلام
 خدا و از کلمات حواریین و مقصدا این کلام است که اعتماد بر انجیل جایز نباشد مگر در صورتیکه
 کلام خدا از کلام غیر خدا متمایز و داده شود و نصایح را دلیل بر یقین ندارند حاصل آنکه در کلام خدا
 است

که انبیا

که بقرابت است در نالیده نصرت آنکه گفت که از این انجیل که نام خدا است اطاعت آن باشد و اگر آن را
 برهند تا آنها بپست و اگر دلیل داشتند نوشته بودند فصل اول و آنکه فقیر در کتب سماوی و مرتبه
 نموده ام در سیصد و سی و نه موضع از آنها تصریح در معنای و حرمت شرا و بدعت و مع ذلک بهر
 و نصرت هر یک بر بجزر میشوند و دیگر آنکه نصاری بر پیغمبر دارند در هر سال مدت چهل روز
 آنجا از جوار این بجزر میکنند و این عمل آنها در هیچ یک از کتب سماوی و نوشته نشده و محض بدعت است
 و دیگر آنکه در انجیل نوشته که نماز خود را آنکه بکند و از نماز در جمعی منع فرموده و مع ذلک
 نصرت اجتماع در کلیسیا نماز میکند اینها را و دیگر آنکه نصرت میکند باده هر کس را دوست
 داشت و این از تعلیم قرآن مستفاد میشود اینست که دشمن را باید محبت و دوستی نمود مگر دشمن
 خدا و رسول را نه و اگر بغض در الله و حجت الله از لوازم ایمانست معلوم و مبرهن است که
 کسی که خدا را دوست دارد باید در و سنا خدا و رسول را مام و دوست دارد و دشمنی با آنها را
 دشمن دارد که محبت با دشمن خدا با محبت محض با خدا منافات دارد و الله الهای اینها را نصرت
 در کتاب مبین الحق که در معنی مبین الباطلست چند دلیل بر حقیقت انجیل نوشته و محصل از فصل
 از راجع بچند عصر شود اول رفع عموم نقایض روح از حد و قیود تغییر و تبدیل فلیق و نقایض
 سیم بیا صفا خدا است چهارم نصرت و احکام انجیل پنج پیش گفتهها است که در کتب مقدسه
 بیان شده است ششم معجزات مسیح و حواریین هفتم پیام و عروج مسیح هشتم منتسب شدن
 تعلیم انجیل مصنف ضحیر کوید دلیل اول بدیهی البطلانست زیرا که نقایض روح ادعای انجیل رفع
 نمیشود و میگوید که تمام صفات اسماء الهیه را بیان نمیکند و آنچه بیان نموده بعضی مخالف با بقیه
 عقایست چنانکه بیان آن مبرهن شده است و احکام الهیه را بیان نکرده مگر قلیله از آنرا که
 انهم صحت و فسادش معلوم نیست پس مطالب دین عیسوی از انجیل مستفاد نمیشود بلکه آنکه
 در معرفت تفاسیل و صفات خدا و رسول و احکام محتاج است بوجوب حجته که دین را کامل
 کند و خلق را هدایت نماید این هب نصرت مفقود است از این جهت است احکام مسیحیان
 دست آنها رفته و سلطان حاکم و امر خود و صلاحات را متابعت میکنند و ایضا در آنکه
 از انجیل بجز صریح غلام بپاشد که نجات دهنده از گناه و شفیع مذنبین نبوی است مع ذلک در هر

مقرر است که بزرگان آنها در هر حال آنکه احکام را از بعد از اقرار آنها بجا می‌آید و دیگر آنکه جمعی از آنها
در منب حضرت عیسی میگویند که از طرف یوسف بخار بداد و پیغمبر می‌رسد چنانکه در نامه
دویم بر تپو شوس نوشت که عیسی از نسل داود بود الخ و این اعتقاد نصاریح الف با آن الخ
میباشد که عیسی از روح حاصل شد و پدید داشت و حضرت عمر را که بود حاصل آنکه اعتقاد
حق و احکام عیسویان دست آنها رفته بزرگان آنها مطابق مصالح زمانه احکام برای آنها
جعل نموده اند و حال آنکه باتفاق جمیع ملل حقانیه در هر واقع حکم هست که از جانب خدا مقرر است و
اطاعت آن احکام لازم و واجب است باید مکتوبین در هر واقع و حکمی رجوع بر رسول و نمائند
و حق را متابعت نمایند و اما قولی در تفسیرش عجز تفسیر و تبدیل قلب دلیل بر حقیقت نیست چه
بنا میشود که نصیحت که هر گاه مطابق با انصاف باشد در قلب متابع تاثیر میکند و آثار و ثمرات
انها پس واضح است که انجیلی که در دست مضارعی است بخیر کائنات صفا حق را بیان میکند و تمام مطالب
حق در قرآن است زیرا که هر مطلبی را که از ائمه سؤال نمودند هر را از آیات قرآنی جواب فرمودند
و این معجزه منصوص در قرآن است و در تفسیر و انجیل ظلال از صفا اخلاص بیان میکند که دارای فضل
اسلام عزالت عدیه بهترا از انجیل مخارف حق را بیک نموده اند چنانچه در حدیث و دلیل عقلی
بر این مدعی است و دلیل چهارم بضرری که راجع بدلیل اول و دوم است این دلیل اضافی است و در کمال
اکثر از مصنفین ذکر شده و اما دلیل پنجم نیز هر گاه مدعی ثابت کند که در انجیل از غیب خبر داده
ان دلیل بر حقیقت تمام انجیل نیست بجهت آنکه مؤلفان غیب از پیغمبر شنیدند و در کتاب انجیل
نوشته است و هر گاه ابائیکه مشتمل بر اخبار از غیب است حق است نه تمام انجیل را و این را که ممکن
که مثل مطالب انجیلیه کسی اختراع کند و در ترجمه کتاب انجیل بنویسد و عبارات انجیل را شرف و افصح
از عبارات سابق خلق نیست بلکه سابقان ذکر شده عبارات باطله که با حکم عقل منافات دارد و یا
میباشد در انجیل و کسیکه نور ایمان در قلب او سوخته حق باطل را نمی‌بیند و هر گاه می‌بیند که
هر انجیل کلام خدا است و اما دلیل ششم این معجزات مسیح است که دلالت نمیکند بر اینکه انجیل
وعیز و بر حقیقت است بلکه دلالت بر حقیقت کتب سماویه مثل انجیل
عیسی و غیره دارد و مشهور بر حقیقت کتب سماویه ندانیم بلکه نزاع در مطابق این کتب مدعیان است

انبیاء و ائمه هدی علیهم السلام که فرشتگان از پیغمبران و ائمه هدی و دیگران را باطل
 کنند مادی که حقیقت آن معلوم نشود احد از عقلاء اطاعت مشیت را لازم نمی دانند و طالب
 معجزه و دلیل اند و می کنند چنانچه از هر یک موطا لبر معجزه و دلیل را بدین بود و قصد حق و معنی بدین
 دلیل خارج از میزان حق و طریق عقلست و اما دلیل هفتم که بی عروج مسیح و ما بینا از طریق اسلام
 ثابت است و این معنی دلیل بر حقیقت انجیل و غیره نیست و باطل نظر از حقیقت دین اسلام و
 قرآن نصایق عینق اند و تمام و عروج مسیح را اثبات کند بجهت آنکه مستند نصایق دین با انجیل
 و شهادت جمعی از خواریان است و این اخبار محمد بن یزید و یقین نرسیده و نصایق خواریان را معصوم
 بنمایانند بلکه معصوم را محض در عصبی می دانند بلکه عصمت سایر انبیاء و ائمه را انکار نمودند
 پس قول خواریان دلیل قطعی بر آنها نمی شود مگر بر قول مسلمین که اوصیاء حضرت عیسی را این
 معصوم می دانند و اما دلیل هشتم که بی عروج مسیح و اثباتش را دلیل بر حقیقت نیست بسیار از
 مطالب است که مشهور شده و بطال آن معلوم است چنانکه در پیشا بهود عنود معروف و مشهور
 که حضرت موسی و فرموده که بعد از انچه گفت فرقه یهود حضرت موسی را خاتم الانبیاء می دانند
 و نصایق نظیر اعتقاد در دعایت یسوع مسیح و فرموده اند و این و مطلب هستند آن کاذب الکبر
 و بزرگان نبهود و نصاری است اینصفا در عادی است مگر در انجیل مشهوره و معلوم شده
 و انتشار کتب ضلال نیز نیل شده و اینصفا انتشار قرآن و انجیل و اینصفا حاصل آنکه
 نصایق انتشار انجیل و تودیر از جمله معجزات شمرده اند پس چرا این به انصافان همین فرجه را
 در شان و دین حضرت خاتم الانبیاء محمد صلی الله علیه و آله حاکم عیسانند که انحضرت را و ائمه
 و بی معین و فقیر از میان دشمنان و میقضان که هر قوم او دشمنش بودند برخواستند بر حقیقت
 نبوت و انجیل و امانت که نوشته هیچ پیغمبری معجوت نشد مگر آنکه اهاث رسانده میشدند
 و وطن او و اذیت میکنند او را قوم او و دیگران که اشتها قرآن محمدیست که جمیع دشمنان معترف
 شدند که بیک ایر مثل قرآن نمیتواند سپا و زنده بعلوه معجزات کثیره سابقه در قرآن که دلیل بر
 انتساب مخالفان ساکت که هیچ معجزه و حقیقت آنها اقامه نشده پس ایضا الحاکم انیک و انکی
 طالب معرفت طریق حق هستی محض آنیک دانستی یسوع انجیل از زود کار و حق بود هر گاه که ایمان

در حدیث
 ۷

انجیل است و با کونی که انجیل علی بابک ما با فطابقه از ابا کتاب خدا معلوم و نقص مدعیان بلبل
 عقلی و عقلی که زمست نه بر که در انجیل و در وسط اکت سما و میر عسکون که دروغ گو یان بعد از این
 بیای خواهند آمد حاصل آنکه هر مذهب باطل از کتاب مبدع ان مذهب و بعضی اقوال از ان مذهب و
 مشهور است ولی ما دای که حقیقت کتاب برهنه ننود هیچ طایفه حکم بر وزن متابعت ان نمیکند غرض
 اینست که انچه بر رسول از شد مثل انجیل اعیسی و زبور داود و تورات موسی و انچه اینها هر حجت
 چنانکه اذات قرآن شهادت بر حقیقت انها داده چنانکه فرموده انزل التوراة و الانجیل هکذا لئلا یس
 ولی یهود و نصاری و احزاب هر کتب حق را بخوبی باطل و بقتضا از او فاسد و خود تغییر و تبدیل
 داده اند و نظر افکنورند تا اول فصل از باب اول ابن ابی اتر که در حقیقت تورات و انجیل عیسی نازل
 شد دلیل گرفته بر حقیقت تورات و یهود و انجیل نصاری و گفته است که هر يك از ان کتابها حق و ما دای که
 منکر مذهب خود نباشند بایست که اعتقاد و اقرار داشته باشند که کتاب عیسی که عبارت از تورات و
 انجیلست کلام خدا است نه زیرا که در اکثر مواضع قرآن احوال اهل کتاب ذکر شده انچه مصنف حقیر
 گوین نصرانی هنوز نفهمیده که احدا از مسلمین منکر کتاب انما استند بلکه کتب مجعوله اهل کتاب را
 انکار نموده اند و شکی نیست که حقیقت کتب سما و میر دلیل بر حقیقت و عدم تحریف این کتب مدینه
 نیست فصل در انکه نصرانی منکوره و از آخرین کتاب بر حقیقت طریق باطله خود استسما کرده که
 خدای عز و جل از مسلمین در این احوال خوار و بر اسلام برگشته اند و نصرت شده اند و حال آنکه هر انچه
 دلیل بر بطلان مذهب خود نمیشود از انست که حضرت خاتم الانبیا در زمان چند گردیده و در وقت
 و مجوس و غیره طوعا و کرها مسلمان شده اند ای معین را دلیل حقیقت اسلام نگرفته و گفته اند
 نفرزاکه معلوم نیست از اول رسم مسلمانان داشته اند با آنکه محض اسم بوده دلیل بر حقیقت
 نصاری گرفته و لا حظ کنید که این نصرانی چه قدر بے انصاف بوده که مطالب باطله را بصورت
 مطالب حقیقه بیان نموده و در مطالب حق ظاهر ابداء مشبه نموده و بدانکه از حضرت خاتم
 صلی الله علیه و آله با خبر رسیده که ایمان بعضی از مردم ماست و ثابت نیست و هر
 این بی نظایر شده که چند نفر از کسانی که ایمان ثابت نداشته اند از دین حق برگشته اند چنانکه از
 کتب فصاحت مستقانی شود که یک نفر از خواریین در میان امر کافر شد و مطلع شد یهود با بر مکار خنجر

کبیر و بلعش قتل المختصر شد بعد از این که خود را بقتل رساند **فصل** در بیان آنکه حضرت عیسی از آنکه احکام
 مسیحی را از تن خود معین سلطان و سایر بزرگان خود را میخواستند و این معنی مخالف با عقل و
 و در انجیل قرین و بی هفتم از قول حضرت یسوع ع نیز تذکره که فرمود این گروه را باینکه احکام
 بدل ایشان از من بخواهند و مرا باطل عبادت نمایند که احکام خلق را چون من را بضر تعلیم مینمایند
 و امر او که حکم خدا را ترک کرده بقواعد خلوص متسلک می گردند و باینها فرمود که حکم خدا را بخون
 باطل مینمایند تا آنکه رسالت خویش را محکم گردانید و حاصل آنکه حضرت یسوع و یاکا را از این معنی
 مذکور معارضت فرموده و مع ذلک نصیحت را که احکام خدا داشت بر داشت بر قواعد مبدا عمر
 خود معمول می گرداند و در بیان اینهمه از انجیل مفسر و اسطوره است که یسوع فرمود ای فرزندان در باره شما
 اشعیا خود را خطا نموده که فرموده این گروه بزرگان خود را من نزد یک می کنند و بیاینها امر از من بخواهند
 و دل آنها از من دور و بهیوده مرا عبادت مینمایند که احکام خدا را بطریق فرار من تعلیم مینمایند
 لایح محال آنکه در هر طریق و علت حق عبادت مرا عبادت نموده و بدین مباحکام و در موقوف
 چنان نیست بلکه بزرگان باید مطیع و منقاد حقیقت باشند ملاحظه کنید بیستی الهی که در
 از بضای هستند و اکثر احکام بهیوده نصیحت را که بزرگان آنها این رسوم باطل را از خلق
 عموماً اندر هیچ وجه از حضرت یسوع این احکام را باینها سرسید نهایت تدبیر و معرفت نصیحت
 ایستاده قبل احکامی که در توفیر و انجیل هست با انهمه وقت و توفیر که نادر میگویند باطل است
 میکنیم دیگر سایر احکام و رسوم آنها مختصر بدین خارج است **فصل** در بیان آنکه در آن
 پانزدهم از انجیل مفسر نوشته است که یسوع فرمود که من فرستاده شده ام مگر بجهت کوشش
 کشد خانه اسرائیل پس از صغیر آمد ویرا صیحه نموده گفت خداوند از حال استگیری شما
 الحی نمیدانم بضای این عباد ترا بچنین نوع معنی مینمایند که میگویند عبادت او را اشاره است
 باینکه نبوت یسوع اختصاص بر نبی اسرائیل داشته این اعتقاد غلط است متافا با احکام
 و کتاب یسوع دارد زیرا که حضرت پیغمبر اولوا العزم بوده و در مرتبه نبوت و او هم و موصوف
 و جمیع اهل ایمان خود را شایسته داشت بلکه در مرتبه نبوت و انبیا داشت و در اسماء آنها معرفت
 بوده و در تمام احکام میفرموده و اگر میگویند این عبادت نفرموده پس معلوم که انجیل مفسر
 مبنی

و بحقیقت و بیکرا آنکه اگر عباد با هیچ شایسته میاید که حضرت علی مرتضی منع نفرموده باشد از سخن آمد
حال آنکه سخن بعین خدا شریک صریح و قضا با امر تیر تو حید در عبادت و در توحید که مضامین بان
اعتقاد دارند و نوشته است که هیچ صورتی را واسطه قرار ندهند میافا خود و خدا یعنی در مقام
عبادت احدی را واسطه قرار ندهند پس سخن بعین خدا شریکست و بر سخن از هست که مشرک از ان شریک
منع کند پیش سکوت از سجد مدکور و فقر قضا با امر تیر نبویست و چون عصمت نبوت و تسبیح
معلومت پس از اینبارت در انجیل خاط است و انبیاء در باب هشتم از انجیل مرقس نوشته است که
حضرت یسوع بر کشته ریشا گردان نظر افکند و بطرس بنفیس داد فرمود که ای شیطان از غفلت من
برو زیرا که اندیش روز ازل و اتمیت نیست بلکه از انسانیا است انجیل **مکتف کویان** بطرس نام
شعور الصفاء بود و از جلد حواریان و جلیل القدر و عظیم الشان و از جلد اوصیاء حضرت
یسوع علیه السلام بود پس چگونه ممکنست که حضرت بطرس با اسم شیطان خطاب فرماید کویا
آنکس که انجیل از رحله کرده با بطرس دشمن بوده ایغادر از انجیل خارج کرده و یا آنکه سبط بضاک
اینکلام دروغ زاده از انجیل نوشته و حضرت یسوع عا نسبت از داده اند و حال آنکه در انجیل
ان کتاب اعمال حواریان نگاه بطرس بر از روح القدس را ایشان گفت انجیل پس اگر بطرس عملواز
روح القدس بود چرا خطاب بلفظ شیطان شده است البته نسبت را و **هل قاتلوا و جلد شوق**
که از انجیل در حق حضرت عا است شهادت داد نیست که در باب یازدهم از انجیل مرقس نوشته است
که یکی که شخصی از شاگردان خود را نزد یسوع فرستاد و او گفت که یا توعی آنکس که آمد پیش تو
طلب بود اینم نظر دیگری باشیم و بعد از چند ایراد دیگر میفرماید ای شما میکوبید بلکه از پیغمبر افضل
زیادتر همین است که در حق وی نوشته شود که اینک من رسول خود را پیش تو قومیه فرستادم که راه تو را
در پیش تو نمود و دست کند بدو دستگیر شما میکوم که از او دزدان من بگری از پیغمبر بخند دهند
بر منو است است لکن آنکس که در ملکوت است اما کو چکتر است بزرگتر است از تو و از انام بچی عقید
دهند تا حال ملکوت همان مجبور است و هرگاه که قبول نمایند بن بلیا است که اهل ان را
و احب است انجیل **مکتف کویان** اینکلام اشاره بر تیر و لایت مطلقه عامه و بنوع خاص
و اینکه نوشته است که فرمود بلکه از پیغمبر افضل اشاره است تا بیک مرتبه و لایت علوی افضل است از بنوع خاص

گذشت و اینکه نوشته است که هر که از دست در حق نوشته بود که این من رسول خدا ^{تسبیح} و قومیست ^{مطهر}
 مایه که هر که از این که وفوده ^{مستبرر} رسول ^{باید} من ^{باید} بعد از من ^{باید} و احمد و اشاره است مایه که مایه
 از جهت تکمیل خلق بود تا اینکه قابلیت پیدا کنند از جهت آنکه نبوی محمد صلی الله علیه و آله هدایت
 یابند و اکتفا شوند و ممکن نیست که این عبارت در حق عیسی ^ع باشد بجهت آنکه در عبادت انجیل و
 نوشته است که عیسی ^ع را غسل بختی داد و در اینجا نوشته است که مایه دست که بشما میگویم که
 از اولاد زنان بزرگتری از محو ^ع بختی دهند و میخواهند لکن آنکس که در ملکوت است و کجاست
 نزدیک است از پیش معلوم می شود آن پیغمبر که عیسی ^ع آمدن و از خبر داده تا از زمان بنامده و در زمان
 بوده و اینست اینکه نوشته است که تا حال مملکت اسمان مجبور است اشاره است مایه که ابواب اسمان ^{بجمله} این
 از رسول تا از زمان مفتوح نگشته و دیگر آنکه این عبارت حضرت تسبیح ^ع را می خود فرموده و این
 در مقام بیان عیسی ^ع است اخبار است از اینکه بعد از من رسول دیگری خواهد آمد که افضل پیغمبران
 و ازین افضل است آن پیغمبر که گذشت و اسم او ایلیا است و ایلیا اسم علی است که حی است و بعضی
 گفته اند که آن اسم محمد است حدیث از اباسم تسبیح ^ع تفسیر نکرده است مگر کسیکه معاند باشد و الله
 الهاد ^{فضل} و نصایح اعتراض کرده اند که حضرت محمد ^ص را بخود ترجیح ندهد از احوال فرموده
 برای امت زیاد بر چهار زن از احوال فرموده و این از جهت آنست که خواست بسیار بزرگ داشت جواب
 آنکه اینک اختصاص بائیمیه دارد و در متعزل ملکوتی فاشه و استیفاء الدت فری میفاد و
 متعزلیست چون بائیمیه حقوق کثیره و مراعات عدالت لازم بود و رسول رحمت از ضعف
 امت مطلع بود و می دانست که زیاد بر حقوق چهار زن دایره را نمی توانست اداء و عدالت استیفاء
 حضرت البتة خود عدالت را ترک نمی کرد لهذا اینچنین داعی داشتند بپیم معصیتی بود بخلاف امت
 که اگر زیاد از چهار زن می گرفتند تصبیح حقوق و مشا عدالت لازم می افتاد و کثرت زوجهاری
 بمناعب شهوات نفسانیه نداشت و باعث نقص در نبوت نیست حضرت باو در مرتب بصد عدل
 داشت و حضرت سلیمان ^ع سیصد منکوحه داشت و چون حضرت محمد ^ص در نهایت تجرد بود و باقی
 متصف بر ستم اولاد و قایم و سبزه باشد بعضی کاهی ادب با کلام خلق و اقبال تسبیح حقما اید و کاهی اقبال

ندیم تمام عالم را که در دنیا الحاکم امکان را نظام شد لهذا درستی که روحیاد داشته باشد که الحاکم را
 از عالم اقبال علوی عالم امکانی متوجه نمایند و از عالم ملکوت به عالم ملک و از عالم ناسوت و
 جبروت به عالم ملک متعلق بخضر را مشغول سازند تا آنکه بالجزه از عالم دنیا منقطع نشود و نفس متعلق
 به اختیار از ملک عالم بریزد و آنکه توحیدی که سرهای دین و دنیا عالم امر و خلقت با مودع الامر
 امکان به غیر از اید و حدیث کافی اخیرا اشعری الذی انشا به همین مطلب است و کسیکه حقیقت توحید
 و اقبال را که الحاکم فهمد و معنی عبودیت کامل را درک کرده سر این غیر از این میهد و من را بچهل
 درود و اقبال من نور فصّل یا در علیهم ما علیهم که او را امری ما ذین میگویند که از جمله فضلاء
نصائر است گفته است که حضرت عیسی علیه السلام معصوم نبوده بلکه در آن دنیا امری را حاصلت بوده و به
 دنیا بچندین بار از قرآن محقق شده میگوید در قرآن فرموده ما کنت تدزی ما الکتاب و ما الاکابر
 و در سوره دیگر میفرماید لنجدک صا کاهدی و در مقام دیگر فرموده و وصعنا عنک و زکک
 و در مقام دیگر فرموده لیعقرک الله ما تقدم من ذنک و ما اخرجنا انک بعد از این که دلیل
حق و نفی یقوت و ولایت حضرت عا ترص ثابت شد و با دانه سابقه معلوم شد که رسول باین
معصوم باشد تاویل از آیات اشکالی ندارد اما ایرولی پس شکی نیست در این که هیچ سنجیده از دل
 موجود و عالم نبوده و از قدیم عالم کتاب و ایمان نبوده عالم و ایمان هر اثنای از تعلیم الهی حاصل
 شد و این یک مرتبه و اشاره به همین مطلب است بلکه در این تأیید ممکنست که بگوئیم ضال معنای
 گفته است چنانکه امر لغت نوشتند ضال معنی ضاع است و در حدیث است که الحاکم صا
 المؤمن و یا بلین معنی این میشود که یافت بود که کشته بیغی مینا قوم خود کشته بود و آن
 حق نورا عیشنا خشد پس ضل و رسالت و ولایت و سایر مقامات حق را اظهار فرمود و حق
 بتواند شاد و هتاک فرمود و بعضی گفته اند که ممکن است معنی آن که در راه نجات از کفایت باشد پس
 خدا هدایت بخیر از اعجاز جبر و امر کرد بحیاد و مقابل با کفار و ایمان باشد پس و در معنی نقل
 مستثنی است پس مراد از این نیست که عالم را توفیق و مستکن بود و کفر و شر و صدمه و ارفاق
 که باعث اهاست اسلام بود دفع نمودیم و با علاوه کلمه حق و توفیق عطا فرمودیم و هو حق که در
 قلب بود بر طرف نمودیم با آنکه مراد این باشد که نورا از احتیاج و تحمل و ترکشیدن کا وضع و معصوم بود

فیلکه ممکن من حیث هو صلا الحیات تکاملاً و دادار و مکران کسی که خدا او را عزت و عجمت عطا است و فرود شد
 مثل پیغمبر پس از این ابراهیم و بعضی است بفرع و بعضی از آن که از الوه و بعضی گفته اند مسئله
 و در آن کتاب لوازم بشریت است که بالنسبه بمرتبه فرجه مقام اول و در آنست نظیر حدیث است
 الابرار یشتاقون المقربین و هم دارین اشیاء انام نسبت بمنزله کفار و است فنز و اما آیه اخیر کین
 مقصود از آنکه امت است و نسبت عبید ^{که} در بعضی از مواضع بمولی ^{داد} هم بسبب مجاز و بالاعتدال
 و ادله عصمت قرینه بر بقین معاً مجازیت حاصل آنکه چون آنحضرت شافع امت است کوبا
 کاهان امت را متعهد شده که ازین حکم انچه بموجب شفاعت دفع فرمایند یا از شر مددگر و مهربان
 که حضرت عجل هم رواج داد پس خود را بقوت نبوت و نبیست و حبس و بقیوت اللهیه حق البتة
 در اول بعثت جهات بود و در آخر معان الله و بنفام از کفار جز بدین شوکت اسلام کشت و این مطلب
 منشا امر نبوت نیست بلکه مؤکد ضربیه حاکمیت است که باید مظهر اسماء رحمت و غضب
 هر دو باشند و دیگر آنکه در غالب جهات آنحضرت از جهت فاع شر و کفار از مسلمانان بود و
 و انکاران بخلاف ما حکم عقلست زیرا که در فاع مستلزم مفاسد عظیم است و دیگر آنکه از کاشفا
 بوحا مستفاد می شود که حضرت پیغمبر مسیح از اسمال نازل خواهد شد و بشمشیر از کسانیکه
 میاورده اند انتقام خواهد کشید پس معلوم است که جهاد را در آن زمان مطلوب و مرغ و ثبت
 دیگر آنکه انبیاء اطباء نفوس و غلوب میباشند پس هرگاه صلاح خلق را در جهات انبیا باید
 جهات نماید چنانکه اطباء ابدان قطع بعضی از اعضاء فاسد بدن ایشان را کاهی لازم میدانند
 دیگر آنکه اکثر پیغمبران جهاد میفرمودند و اول پادشاه موب از نوچه مذکور است که بنی اسرائیل
 موسی و عازیر محمودند و با پیچ پادشاه که بر سر ایشان آمده بودند و آنها را شکستند و قارت کبایله
 از آنها آوردند و در سیمان همدان کتاب ناوین جناب حضرت زود و معضلا مسطور شده
 و زیاده بر این مطالب در کتب مسطور است و بدانکه فخر از جهت هر مطلبی از مطالب کتاب است
 معتمد نصایح شاهد میاورم که دیگر سخنی برای ^{نظیر} در مطالب مسطوره نیامد و تحت
 بر خصم کامل شود دیگر هادیه خلاق و اعلی است **فصل** در بیان مدت تبیین است آن کتب عمده

بدانکه بی پرستی شرک هیچ است توجیه غیر خدا مستلزم کفر است خواب بر معبود قرار ده تا اینکه بگوید
 و شفع قرار ده تا از او فضل چهل و دویم از کتاب شیخا پیغمبر را بر هفدهم نوشته است کنا
 که با صنام مثل شیده شده اعمال نموده و برنجه شده میگویند که خدا یا ما شما را بدیعت برشته
 بسایه مشرسان خواهند شد و یقوریه مشتمل بر ده حکمت یکا ذال احکام است که هیچ صورتی
 واسطه قرار ندهند میان خود و خدا تا در مقام عبادت طاعت بلکه استماع بسوی
 خارج از قانون عقل است زیرا که هیچ فایده رب رب مترتب نمیشود قال الله تَعَالَى اَعْبُدُونِ الْخُ
 وَقَالَ اللهُ تَعَالَى اَنْتُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ حَصْبَ جَهَنَّمَ اِىْ حَضَبِ جَهَنَّمَ و بدیهی است نزد
 عقل آنکه اگر خدا بناید سجد کند چیزی را که بدست خود را ساخته است که هیچ فائده و قابلیت ندارد
 در این چهارم از مجمل لوقا نوشته است که عیسی فرمود خدا را ستایش کن و اولاد تو را بنده کن اما
 جحش از جهالت نصرت بر ایوب میکند با اسم اینکه ان شهبك داره با از صلب و درایک حشر بیوح
 براندا کشیدند و قبلتر ساینده مصطفی بد هر چند ما اعتقاد نداریم که آنحضرت مصلو و مقول
 شده باشد چنانکه خلاصه میفرمایند و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شیهه لم و لکن انفعی بر نصرت
 دلیل بر جواز سجد بر کبریت نمیشود و دیگر آنکه خصوصیت صورت صلیب از عینا صورتهای
 ندارد سبحان الله چه بگویم از جهالت این فرقانله مسئله مضطر اکتفا هرگاه میبیند غیر خدا
 شرکت پس چگونه خدا ایستگار فرمود مثلثه و کتب و سجده ادم و مرد عرا میگوید که سجده و
 عبادت نمایند بسوی کعبه جواب آنکه این مرد که هنوز حقیقت این معنی را درک نکرده است که سجود و
 عبادت مکلفین بجان کعبه معطر عبادت و سجود کعبه نیست بلکه خدا را عبادت و سجده میکنند
 و خدا تقرب طلب و جهت ندارد قال الله تبارک و تعالی اِنَّمَا تَوَلَّوْا حَرَمَ وَجْهِ رَبِّکُمْ فَانْصَبُوا
 واقع میشود و هم چنین است سجود ملائکه بسوی ادم ملائکه سجده کردند خدا را از جهت ادم بلکه
 مملکت است که سجده بر ادم نمیکند اخضوع و خضوع باشد که انصاف العوی سجده است نه معنای
 اصطلاحی و شرع آن یعنی ملائکه مامور شدند که خاضع شوند بر ادم و تواضع نمایند تا اینکه
 و معلوم است که سجده آنها را بر ادم نبوده بلکه برای عاقل بود مصطفی کوبه چون دانستیکه
 سجده برای غیر خدا جایز نیست پس جایز نیست بر خدا که حضرت یسوع علیه السلام سجده کند یا اینکه صورت

من را ملاحظه فرماید و عبادت نیز چرا در فضل چهاردهم از الجبل علیه نوشته است که چون حضرت
 یسوع علیه السلام در کشتی داخل شد باد ساکن گردید و نیز از آنکه که در کشتی بودند آمدند و یسوع بنمود
 گفتند که در حقیقت فرزند خدا هستی این اگر عبادت صدقست نیز چگونه مخصوص ما می
 شد که او را سجده نمایند و اینها را منع نفرمود و تقریر از آن حضرت حاصل شد و سکوت در مقام
 بیان نمود و میخوان ای عبادت را و این بنمود که این سجده محبت خدا بوده زیرا که تاویل مذکور مخالف
 با صریح انجیل است باید گفت چون حضرت یسوع خدا بوده لهذا سجدن ما بتمام بوده حق
 گویند و این معنی مخالف با عقل است و تأیید این معنی با حکم توراتی مخالف نیست زیرا که در انجا نوشته
 شده که هیچ صورتی را میانه خود و خدا در عبادت قرار ندهید و معلومست که مقصود او
 در توراتی حضرت یسوع علیه السلام نبوده بلکه مقصود خلای و احادیث بوده و احکام توراتی را نصایح
 قبول دارند و انکار آنرا میکنند که حضرت یسوع علیه السلام در کاه خدا واحد متضرع و دعا و عبادت
 و اطاعت می نمود و سجده برای خدا می نمود و این سه بر رسول عظیم الهیست نیز باید اقامت این در
 مقام سجده یسوع علیه السلام نماند و شایع است که آنحضرت را نمایند و بغير خدا سجده نکنند بلکه
 عبادت برای خدا طلبست بر آنکه آنحضرت خدا نبوده و از این جهت میگویم قول باینکه خدا
 ثالث ثالث است با حقیقت توحید و احدیت خداوند عالم منافات دارند و دیگر آنکه در انجا پیغمبر
 الجبل یوحنا نوشته است که یهودیان را داده کردند یسوع علیه السلام را بکشد و او زمین زد
 سبک شکست بلکه خدا را بد خود خواند و خود را با خدا مساوی ساخت عیسوی فرمود که نیز
 از خود هیچ نمیتواند کرد این مصنف گوید که این عبارت دلیل بر بطلان دو مطلب است
 میباید یک آنکه موقوف کردن سبب دلیل بر وقوع شخصیت حال آنکه در انجیل نوشته است
 نصایح هم این است که انجیل و احکام عیسوی و فعل توراتی است شکسته شد نسبت دلیل
 بر اینکه احکام سبب برقرار نماند و منشوخ گشته و دیگر آنکه هرگاه یسوع علیه السلام بود پس چگونه
 فرموده است که پس از خود هیچ نمیتواند کرد زیرا که اینها عهودیت و خضوع و عجز و انکسار
 میباشد و با حرمت خداوند که حق با انانیت منافات دارند چنانکه در تورات عیون و بار باریت
 تأثیر منافات دارند حاصل آنکه اگر نصایح حضرت یسوع علیه السلام را بترکیبی حق میدانند فی الجمله دلیل

عیناً است و حید حقیقتاً و متقارباتاً و ادباً و انفعالی مشارکتاً با سایر انبیاء و اولیاء بلکه هر
 موجودات آفات حق میثابند و اگر میگویند یسوع هم حقیقت حقیقتاً است پس انفعالی را بداند
 سابق و توجیهی است **فصل ۱۰** یحیی همانی گفته که در قرآن در حکایت خضر و الیاس و یونس
 حتی ایلایع صخریبا الشمس و بعداً ایلایع یحیی و غیره که در حدیث و روایت و اسماء
 محیط بانست و خورشید را اسماء است پس چگونه خورشید بنام یحیی میگویند و یحیی خورشید
 از زمین بزرگتر است بچندین مرتبه بزرگتر چگونه میتوان شد که در چشم از زمین فرود و در جوار او
 در فصل اول از کتاب معروف کتاب یوشع بن نون نوشته است که تازی زمین خلیل را بدید میانه
 حای خرف و فتن اقبال حد و دما است الخ و این بحث نصراً بالینبیا است یز جبار است و انما
 جواب از هر دو را حضرت زکریا که خدا نغموده و کائنات تقریبی به غیر خشمه بلکه فرموده است قوجا
 نغیر به چه عین حقیقه یعنی چنان یافت که با بخاطر میبرد و این یعنی مجاز متعارف نیست که در زبان
 میاید اثبات باب فرمود چنانکه این یعنی با تقاسیر و تواریخ معتبره مطابقت حکایت
 ما آنکه یوس صاحب که از جمله فضلاء می باشد است در این اوان در اصفهان آمد و در جلاله شب
 سایر فضلاء اعتقادات فاسده اظهار کرده که سایر فضلاء این بلای فرشت اعتقادات او شهادت
 داده اند و یونس که فرشت اعتقادات افراد را اثبات نمود و چند مجلس جانین حاضر شدند و هر یک از
 فریقین بر حسب طریقه عیسوی فرشت اعتقادات دیگر را اثبات نمودند و یوس صاحب بر سایر فضلاء
 این دلیل مدلل داشت که آنها از ترکیب شر و غیر و بت پرستی هستند و در هر یک از این اگاه می
 و بر صورت در کلیسا کشیده اند و الحیاذ بالله که از آنها با صورت خدا و دیگر صورت یسوع و
 دیگر صورت روح القدس است حاصل آنکه شتایع و اعتقادات فاسده آنها را از ایشه و اقراد
 آنها ثابت نمود و سایر فضلاء اصفهان نیز خدا را اعتقادات و اثبات نمودند و مدلل داشتند که
 عصمت جمیع انبیاء و ائمه و انکار نموده و معصوم را محض در یسوع مسیح قرار داده و عصمت
 حضرت خرم را منکر شده و گفته است یسوع پس یوسف است و نسب یوسف محض و تبار و غیر
 میسرند و از این جهت مسیح را از نسل او دانست و دیگر آنکه اکثر احکام عیسوی را تغییر و تبدیل
 و اکثر کلمات را محال دانستند و میگویند محض ایمان بیسوع مسیح نتایج حاصل شود و دیگر هیچ کار و ثواب

فانك ندانند و منكر شد كه روح القدس را مشاهده نمود و حال آنكه در اعتقاد كافه نصائر روح القدس بر حسب نسبت
فصل در بيان ابطال شبهات و كلمات پرهيز چنانكه نصير الى است كه در چند مجلس گفتگو نموده و محفل
هر يك از شبهات را شنیده ملزم كرد بدين و نه نا ايجال بر كفن وجهها و صلاات دين بآء و احباب وجود و ثبات
بر و بر حسب گفت دليل بر حقايق نصائر حقيقت و اكرايز از قرآن بر اين مطلب بياورد و بيقول آيكنه و حال
آنكه فقره نصائر بتوحيد الهى مطابق سون توحيد معتزف هستند و چون ايمان بخدا آوردند
بايد با كاشتن جواب آنكه انميشه از ذرع دين اسلام است و منوط بحكم صاحب شرعيت
و بعد از آنكه عصمت نبوت حضرت خاتم الانبياء ثابت شد تصديق احكام و اياتا الحضر بين
واجباست و ايد كه هر ايتا المشركون محض شاهد بر حقايق نصائر است و نصائر هر چند در
ظاهر بليان معتزف بتوحيد عتقا نفق هستند و لك در معني شرك هستند بجهت اينكه عيسى را
خدا مي دانند و بنده ماء و انايم ثلثه قائل شده اند و ميگويند خدا و يسوع و روح القدس هر سه تسليم
و واجب الوجود باشند و معرفت ربوبيت را براي يسوع قائل شده اند و حال آنكه منكر توحيد و جمع
مذاهب حتى در مذهب نصائر شرك و كفر است و با احترام ايمان بخدا و ايتا مافات دارند و ديكر آنكه
حضرت يسوع مسيح عليه السلام و هم چنين ساير پيغمبران ع بر نبوت و رسالت حضرت خاتم الانبياء
مجتبى صلي الله عليه و آله شهادت داده اند چنانكه در جميع كتبنا يعني مسطور كشته و فقير در اين
كتاب بعضي از آنها را منقول نموده و در رساله علييه و مسطور كه مسامي و ليسا ان الغيث و كشت
سما و ايراست اكثر شواهد محليه ان نقل كرده ام اين نكته حضرت مجتهد مستلزم نكته حضرت
يسوع ع و ساير پيغمبران است چنانكه نكته حضرت عيسى مستلزم نكته پيغمبر حضرت موسي عليه السلام است
بلكه نكته پيغمبر است و انكار يكفر از انبياء و ارسال انكار جميع پيغمبر است و مستلزم كفر
و شرك است و شرك در ايتا المشركون يعني كفر است و انكار پيغمبران مستلزم نكته بخدا و نكته
عالميت كه تصديق حجت رسول افروده و نكته بپ خدا الواحد و شرك و كفر است پير و صاحب
روز جمعه در شهر ذي حجه ۱۲۹۹ از جهات مناظره حاضر شدند از جمعا عديد الزام حجت او نمودم
اولا كه حقيقت حضرت يسوع را بر يهود و ساير ملل اظهراي مي دار كه گفت منقرتو ريتي كه در
مجادل موضوع از ان تصريح بآنست كه تمام توريه منحصر در ده موضوع است اشاره بنبوت مسيح شده و

از اين كتاب

حضرت عیسیٰ علیه السلام بر منکر بنوری توحید عیسیٰ گفت معجزات متوازه و شهادت مسلمانی دلیل بر حقیقت
 بیوع است و کتاب انجیل نیز دلیل بر حقیقت معجزات حضرت محمد بن مریم است و قرآن نیز شاهد بر حقیقت
 انجیل است و اگر بگویند که توانست مسلمانان که بیعت یهودین کردند که توانست نصاری که بیعت یسوع کردند
 نیست و بی معلوم است که توانست در هر صورت مفید علم است اما استدلال با انجیل پس صحیح انجیل موطن
 ثبوت و رد است و در کتب اهل اثبات بر مدعیانست گفت استوار انجیل دلیل بر حقیقت است و دیگران که
 مطالبه انجیل انسان را بر تیره صفتی است و کمال میرسد که استشهاد دلیل بر حقیقت نیست چنانچه
 از امور مشهوره و اصطلاح شدیم که باطل است و دیگران که انجیل را پیغمبر نوشته و خطاء در آن عمل آلوده
 و دیگران که مطالبه انجیل موجب کمال نیست بلکه اکثر اخلاق را سلبه کرده است و انجیل است و هر کس که مطالبه
 انجیل را موجب کمال بود پس چرا اکثر نصاری با کمال طایع بر انجیل مشغول است و سستی و سستی و سایر
 شده و اکثر احکام مسیح را تبدیل نموده اند و دیگران که اقامه مرغان بر حقیقت این ادعای و جمیع است
 پس این استدلال باطل است که قرآن نیز جمله آیات از آن که مشتمل بر مضامین علی بن ابی طالب بوده
 استنباط نموده اند که بر فرض ثبوت انبساط این جمله مانع از حجب به بانه آیات نیست چنانچه
 داریم و می دانیم که بر قرآن چیزی نیامده اند و نمی توانستند این مثل قرآن بیاورند و دیگران که
 سابقا در این کتاب ثبت شده حقیقت قرآن ثابت است و انجیل و توحید معجزه ندانند گفت پیغمبر کاشق
 باید اسم او در کتاب پیغمبر بقی باشد و در مواضع علیه از توحید تصریح بیسوع مسیح شده است
 اسم حضرت محمد ص در کتب یقین نیست گفت او را این معنی شرط در ثبوت رسالت نیست بلکه معجزات
 قطعیه گانه در ثبوت و تأیید مواضع علیه تصریح بیسوع حضرت محمد ص است که در کتاب
 مکاشفات یوحنا در باب دوازدهم در آیه اول نوشته که علامتی عظیم در اسم ظاهر شد که زین پوشیده بود
 حورشید را و ماه دزدی را و ای او در بر سرش حاجی بود و در دوازده ستاره که نام از آن حضرت زهر است
 که نور او بر آفتاب غلبه داشت زیرا که آفتاب از نور خورشید و حاجی از دوازده ستاره بود مرتبه
 ولایت دوازده امام علیهم السلام بود و ممکن است که آن دوازده ستاره عبارت از حضرت محمد و
 ده نفر از اولاد او باشد و ماه عبارت از حضرت قائم است و در چهار سطر بعد یوحنا گفته که از آن
 طفل که در آن زمان شد بعضی اهین بر هر طوائف حکم خواهند کرد پس ظاهر است که ان طفل حضرت قائم است

اولا قار قلیط در لغت عریق معنی احمد محو است ثانیاً روح القدس قبل از حواریتین بابینا اسفلطه شد یعنی
 انها بوده و آمدن و منحصر بعد از رفتن مسیح بقوه بلکه از قضا اول در دنیا موجود بوده و با هم بر زمین
 صلیب و معین بوده و ثالثاً در اصول دین نصائر روح القدس قدیم و ثانی ثلث است پس صفت نشان
 و مکان و آمدن و باو عیون نیست داد و راجعاً در بعضی از نسخ نوشته است که کیوم فرمود قار قلیط رو
 راستی است که در حق من نهاده خواهد داد و جهانیا از اصدیق با نصاف ملزم خواهد ساختن
 معنی هر دو یا اوصاف محرم میباشد که بعضی از حضرت در زمان ظهور حضرت قائم و در زمان
 رجعت تمام جهانیا ن و اهل جهان بصداقت و راستی سلوک خواهند نمود و چه معلوم است که روح
 القدس هر جهانیا ن را بصداقت و راستی ملزم ساخت بلکه با اعتقاد نصاف عز و جل و بر حواریتین
 اختصاص داشت و خامساً روح القدس بی روح مستقیم و راست دلیله نمیشود و از این جهت
 مستقلاً می شود که قار قلیط امضا شده می کنند و بعضی از نصاری قار قلیط را عین ادا کنند معنی کوه
 و بعضی ادا پذیران گفته اند که نا محال نماید ولی بعد از این خواص اند اوقات و را تصدیق میکنیم و
 سادساً دلیر مذکور نوشته است که قار قلیط نا ابد باشد اما خواهد ماند اگر خطاب بعد از خلاص
 معوار بن داشت چنانکه نصاری قوم نموده اند و میگویند روح القدس بعد از تسبیح و برخیز حوارین
 نازل شد پس چگونه نوشته است که همیشه ناشناخته خواهد بود و حال آنکه حوارین همیشه در دنیا میمانند
 پس باید مقصود بود و محرم باشد تا باین باخلاف است و خلافت را امان دادی کند و واسطه فیوض
 رحمت است زیرا که آنحضرت با ائمه هدی از یک نور میباشند و این نور و مقدس بر او این و آخرین احاطه
 معنویه دارد و همچنین باید که هر که از کون الیالمین نذیر امطا بقیت سیم در باب عا از الحبل
 یوحنا نوشته که در پیش این جهانیا ن میاید الخ و پیش معجنا ولی و مرع و مطاع و پادشاه است و حجا
 تمام عالم و عالمین را شامل است و این معنی اشاره بمنبر برتوبت و ولایت مطایفه حضرت محمد است تمام
 عالم امکان مولی و پیر و راست و له نصائر ان شدت عصیت و وجود گفته اند که مراد از لفظ و پیش
 این جهانیا ن شیطان است زیرا که آنجمل نوشته است انان که گاه میکند بنده گاه میکند و در دنیا نامه
 با بهل روح در قوم است و مالک و پادشاه و دروغ شیطان است حواله میگویم مطابق آیات کتب
 سماویه مثل توبه و غیره واضح که شیطان از قضا حضرت آدم آمده و خالق از شیعه دهد و در دنیا از الحبل

از روزان نور خدا خواهد طلبید آنچه خود را و خدا و مهر و صلوات خود را و اینها در میان می رود
حضرت شیخا پیغمبر مطالب میفرماید که محصل اینها اینست که بعد از آنکه پادشاه خواهد کرد از پادشاه
تا آنکه میفرماید در از روز و مانی بدترین و فتنه خواهد بود **ح** در کتاب شیخا آمد که راست که
خدا میفرماید ای فرزند حبیب من بخاطر آنکه اگر در این رحمت و مصیبت که بمصلحتها بسیار
گفتا شده من تو را فراموش کرده خلاص میگردم و خود خواستم بواسطه تو بجهتها را بر هر خونی تمام
کنم باین جهت تو را خلاص کرده ام و چنان ندانم که من تو را فراموش کرده ام پس اینست که من تو را
میدانم که خود را در دانش تو علم انداخته بودم باده نغمه دیگر که از آن در شهر علم بوجود میآید
حصانها انشهر خواهند بود **ا** اگر منصف این فضل را با خود بخواند که ملائکه زمانه ایشانند
حضرت امام حسین علیه السلام را مشاهده میکنند در میان واقع گردیده در فضل چهارم کتاب **ا**
پیغمبر میگوید آنچه خلاصه از اینست که چه شد و چه حادثه رویید که در یک بهرین طلاها
نار یکشده و سستکهای بنای عرش الهی بر آید و فرزند آن بیت المعمور که باو این طایفه
زینت داده شده بودند و از جمیع مخلوقات محبوبتر بودند چون سفال کوزه کران پیدا شدند
در وقتیکه حیوانا اطفال خود را شیر میدادند عزیز من در میان امتی **ح** چون چوب خشک
شده در میان کفر قرار میده است و از تشنگی بیا طفل شیر خواره چسبیده آمانه که در سفر
عزیزت تنم در سر راهها هلاکشد ندانم پس ای بر عزیز ایشان **ا** هرگاه منصف تمام انبیا
تبع کند بسیار از وقایع گردیده و حضرت امام حسین علیه السلام را مشاهده خواهد نمود
در وصف ظهور حضرت قائم علیه السلام در کتاب جابا اس نوشتار است که فرزند دختر پیغمبر
که خورشید جهان و شاه زنان نام دارد کسی حکم خدا را بشنید آن پیغمبر باشد در میان دنیا
و دولت او تا قیامت متصل باشد و بعد از پادشاهی او دنیا در بی بر طر شود و او هرگز که سده
عاصه است گرفتار نشود و نام و مذهب آنحضرت بر هر طایفه باشد و زندگانی بسیار از
خلق نیکان و بدان زندگانی پیغمبر بسیار تا آنکه میفرماید و در روز بکشد بغیر دعا را
کور باشد جز سوار که دعوی خدا کند ما او خواهد بود صاحب حجای اینی بسوع و قسط طیه
هندستان را بگیرد و علمها مسلمانه را بجا آید و عصا موسی و انکس و سلیمان را باو باشد **ا** **ح**

آنکه بسیار از غلامان ظاهراً و حضرت قائم را در انقیاد میان و فرموده باد کتاب دید که باغشاهان را
 استیلا است در دنیا کوی باد شاهی در ابرار و فرمان پیدا شود که امام خلافت باشند و تمام
 عالم را بگیرد و بدین خود دراز و در هر کس را و دانشناسد و هر چه از خدا طلب کند با و برسد و کلا
 باب در کتاب و حق گوید قابل ان طفل یهودیت که از جمله کتب معتبره یهود است و نوشته
 که انحضرت ص است چه نیکو مرد نیست باصلاح و فرجی نشاند مبینها و همهها پیش از و بدین
 او هر را فرستید و بدین او بیایم که نرسد و کند و کند باهر که ما دوستی و که کند با
 شود شرافت و جبر و متا و شش نفر از دزدان شیخی و دشوار افند و کار و فقرات بخیر
 حجاب برید شود و در کار و فقرات در صحرای امتحان که ره شد و شکست شد انلی و بعد از ان جمله
 از قایع بعد از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام را بیان نموده که در کتاب انجیل و انجیل
 مرتب نوشته است که بیاید پیغمبری و دانای که جزیره داده شوند و حواری گشته شوند و از شهر
 اواره گشته شوند خلیفه ها و پیشواها را بلیست و انلی یک در کتاب نند و باز نند که برنج
 انصاف نامند کلمات چند نوشته است که حاصل ترجمان اینست سلام خدا و سلام افواج
 باد بر هر عظیم الشان و او پیغمبر است و نا و سخن کو خوانند مردم بخدا و او پادشاهی قیام
 میابد و انحر و خوب ابراهیم حاکم بر کت و است و یه در کتاب از پاهن نوشته شده که پیغمبر
 اخرا فرمان در عرب پیدا شود و از صیت و عیسوی نبط و استادند است و نبط و انچه
 گوید از لوح محفوظ گوید و روح القدس بر او ناید و حدیث کند و انرا بر کرد و اند و ماه را
 شگفت و حیوانات با او سخن گویند و هر معجزات پیغمبران را ظاهر نماید و از خدا سخن گوید و انجا
 خود نکوید و پیش از پیغمبران باشد در روز قیامت و رخت او چون مسیح کا و هاند و دشمنان
 او را ذلیل گرداند انلی که از کتب بر اهر نقل نموده اند که ناموس اخرا فرمان شاد پوشش ما بنده کان
 بنشیند و کوهها و درختها او را تعظیم نمایند و سنگها با او سخن گویند و هر مرد که در دنیا
 سایه نباشد و از احوالات این خبر دهد و انچه برسد بفرندان او باز گوید و بیاید از انصاف
 او کافر شوند و جوی حق را از غضب بمانند و بدین او از خراب کنند و بدعتها را بکنند و انچه
 مصنف گویند تواند داشت انحضرت ص و انچه که صلوات الله علیه بر جمیع در کتب عهد

عاقبت مکتب است و این کتابش ذکر آنها را اندازد به همین چند ایرکفاء شد و کفر او جز این نمیگردد
عناد شواهد محمل بر صحت آن از ترجمه کتب توفیر و الحیل محموده و تبیین بلیاده اند و فقیر چون بر
مکتب است بهما ویر اطلاع کامل داشته که اینها را بر جی ازان شواهد و حمله را در این کتاب بلیا نمود
که انشاء الله تعالی باعث بر اتمام حجت و تقویت شریعت مقلد سر نباشد بمقتضی وجوده و کرمین
در اخبار اول از الحیل توفیر نوشته است که بوسع فرمود که بعد از این شما اساتذ اکثاده و فرشتگان
که بر فرزندانشان صعود و نزول میکنند خواهی دید هیچ در کتاب اول ملوک در فصل سیزدهم
در این بقیه نوشته است که خداوند چنین میفرماید که اینک پسری که اسمش یوشیا خواهد بود و بجه
خانه واده دارد و آساید خواهد شد و کاهنا مقامها ملحق که بر یوحنا و میماند ایشان را بر یو
ذبح خواهد نمود و استخوانها مردمان را بر تو خواهند سوزانید الخ ظاهر است که این جمله اش
بیمان ظهور است معصود و علی بن ابراهیم نیست زیرا که ایشان را مات در عیسی موجود نشد
و بعد در فصل چهارم کتاب یوشیا علیه السلام بنور خاتم الانبیاء صم خطا فرموده که روح من
که با تو است ز تو را و از او که در تو بر طرف بخواند تا قیامت الخ و این روح با جمیع انبیاء بوده و حاضر
خاتم صم و با ائمه هدی نیز هست و ایشان را امدادی نماید چنانکه در تفسیر ابریکر علیه السلام نقل الملائکه
والشرح الخ ایشان را بی غلط وارد شده است و نیز در فصل چهارم و دهم از همان کتاب یوشیا
تو خطاب میفرماید که اینست بنده من که مرا خواهم گرفت و این است حبیب من که من روح خود را
در بالای او قرار داده ام اینست آنکسی که خبر قیامت را بچشم خواهد داد و نظر اهل این روح عبارت از
روح القدس است و او حضرت یسوع علیه السلام است و جلاله انک این را دعائی است که نموده اند و در
هیچ یک از کتب شاهده بر او نیست لکن در فصل اول از کتاب تکوین الخ لایق از توفیر نوشته است
که روح صاحب قبل از خلق عالم و آدم و سایر زمینها دنیاد را بالای آب راه میرفت الخ که در
فضل بیست و نهم از کتاب چهارم توفیر که از اول و تر نام میگویند حضرت موسی علیه السلام فرموده که حضرت خاتم
انکه ظهور خواهد نمود و یا یغبارت نوشته که صاحبان نبیا میاید و از ساعیر طالع خواهد
کرد و از کوه فاران بدید خواهد آمد و اینجا حقیقتیست در فضل سیم کتاب خود از جانب خدا فرموده
که پیغمبر معصوم لو فکلت جنوبی انکوه فاران خواهد آمد و بعد از آنکه او را سما را خواهد پوشانید و زمین را

صلوات او پیش از قبول و شرفی نباشد در عالم در دست خدایوست **ک** در فصل شانزدهم در بیان
 الحلال و حلالان حضرت یعقوب علیه السلام نوشتند که این مختصر در وقت بقیله یهودی و فرمود که ناسخ
 بقوله از قبیل یهودی و این مختصر را فاد نایب یاد آن کسی که خدا تعالی او را خواهد فرستاد و او انکسایت
 که هر آنها انظار او را می کشند و معبارت و نیست بر وقوع نسخ و حال آنکه نصایح نسخ با انکا
 عموده اند و نیز دلیل بر مختصر محمله است **ک** در فصل چهارم از کتاب شعایع پیغمبر
 بنور حضرت خاتم صم حظا بنموده که امت بود و از زهر می خورد و از خواهران بود و زمین را می گشت
 خواهند گرفت ابدالا باد و این مختصر است بر این ظهور حضرت قائم ع و رحمت را که در آن
 می آید از صفت طاعت و عبادت در کتاب زبور عزرا د و د و نوشتند است که کیست آن مردی که از خدا
 می ترسد و خداوند عالم چون او را انتخاب کرده بود بر او دین قرار داده و او را داور و فیض را
 بمیراث خواهد کرد صاحب زانی گفت شراب قلیل از آن حرام نیست مصمم گوید و جمیع ملل
 وادیان شراب حرام بوده و مذهب یهود و نصاری که شراب حرام را ترک می شوند بلکه حلال میدانند
 فاسد است و از کبر این مطلب بسیار و درین کتاب بچند دلیل اکتفاء می شود اول در کتاب قصص
 که کتاب شریف است نوشته که با حدیثی شراب و مسکرات از انوشه و از هر چیز با این مختصر در وقت
 در فصل دهم در این هشتم و نهم میفرماید خداوند هار و زوات کلام شد گفت و تو پس از این هفت هنگام در
 امت شما بحیثیت رفتن بخیر و شراب و مسکرات از خوردن مباد که بمیرد و در قرنها شما قانونی پس
 باشد سیم در کتاب حضرت شعایع پیغمبر در فصل پنجم در این میفرماید ای برادرانیکه بر کربانید
 نا آنکه بر وی مسکرات عموده اند شما در نک و نک میباید که شراب این را اگر می کنید **ک** اینضا
 در فصل **ک** از همین کتاب شعایع میفرماید ایشان شراب صنایع و مسکرات گواه شدند چنانکه
 در کتاب با جوم نوشته اشیا فی که مانند مست شده کان تغییر از خودشان مستند سوخته میگردند
 پنج در کتاب هوشع میفرماید در مدت شراب و زنا و بپرستی که زنا و شراب را از امیکینند و روح
 زنا کاری ایشان را ضلال عموده است ششم در فصل **ک** از همین هفتم نوشته شراب اینها تغییر یافته برسته
 زنا کاری مشغول شده اند هفتم در کتاب مشیعی حضرت سلیمان در این اول میفرماید در مدت شراب
 که شراب مستمزه و مسکرات و عوا و زنده است و هر کس که بر او فریفته شود حکیم نمی شود هفتم در کتاب شمائل

در فضل بیستم در ذایع هفتم میفرماید که در ذایع شریف شریف میفرماید که انصاف در فضل بیستم و یکم نوشته
ای پسر من بنشین و حکیم باش و خود را در راه حق و راست گردان در ملک و پسرستان و مجلس هم
در فضل بیستم و یکم مثال حضرت سلیمان که در ذایع چهارم و پنجم نوشته نوشتن در شریف لایق سلوک
و بادشاهان نیست و میل سکر است هم لایق امیر نیست صواب است و حقا فرموده که در مصنف
کو بدقتی اینها وضع را از نسخ کتب استخراج نمود همام هر چند نصاحت مذمت شریف از ترجمه خارج
کرده اند چون حرمت شراب بر حسب کتب عهد عتیق و جدید ثابت شد معلوم شود که اعتقاد
نه است و در بود بر حلیت شراب خلاف محض و محض خلاف است مع ذلک در باب دهم از انجیل
نوشته که بسوی صبح گفت کوزه ها را از آب پر کنید پس آن کوزه ها را از آب ملو کرند و با ایشان گفت که
حالا قدس از این لایق را در این روز و این شب پر کنید و چون میر مجلس از آن شراب به نوبه چشیدند
داشت که انشراح را که آمد الخ حاصل آنکه در انصاف ظاهر نوشته که این جمله عجز حصص علیه
واقع شد ملاحظه کنید چگونه اینها به انصاف چون خواستند شراب را حلال کنند در شان
کتب سماوی و بر داشتند و نسبت شراب ساختن را بر بجز خدا داده اند و حال آنکه حرمت خود ستار
حرمت شراب ساختن است و مقدار حرام و اعانت بر حرام بدل عقلی حرام و تقیید با وجود اینکه
در باب بیست و یکم از انجیل لوقا نوشته است که بسوی صبح فرمود که ملکوت خدا نزد یکسده است و من
شما را استم کویم و اسما و زمین نخواهد گذشت و سخنان من نخواهد گذشت و با خدا باشد که با
دلها شما بر خود و می پرستید که آن کرد الخ ملاحظه کنید هرگاه حضرت بسوی صبح در اینها منع از
نوشته است و فرموده پس چگونه در انجیل نوشته شده که احسان می پرستان و نمود و برای آنها عجز فرمود
و منشأ این خلاف خلاف چهارمی بوده اختلاف دلیل بر عدم حقیقت نگاشت پس چرا انصاف
با برکت غیر صحیحیه اعتقاد می کنند و بنای دین خود را بر اینها می گذارند مصنف گویند چون ادله
مستوره را از کتب عهد عتیق و جدید برای نصرا می خوانند و حرمت جزا را بر او دل و ثابت و
امایت بر مسکو و بر کثرت خمر را و اینها و حال آنکه این ادله مجتصع بکثرت و دفع باطل و بدست
مستلزم مجود حقیقت پس معصیتها عموم این ادله خرمط حرام است و انچه بر حقیق معلوم شد نیست
جمع انبیا و صلواتا حکم خمر جزو سایر سکر است فرموده اند و انواع فساد که بر خمر مرتب از وقوع
شود

مخالفانند و دلیلی و دلیلی جزو صانع الله و تعالی نفوس و اراض و وقوع زنا و امثال اینها در این است و هیچ
بر آنکه شارع مقدس غرض از جمیع احوال امکانیه حرام فرموده و دلیل عقلی قابل تخصیص نیست و اگر چه
فاصله حقایق را در آن نمیکند و السلام علی من اتبع الهدی پس اینها صاحب نضافه الحاشیه که اینها
از فضل سیزدهم از کتاب فضائل ذکر در آن نوشته اند هر چه بیکان قال هر روز این خود در شراب و سگ
نوشد و چترها با پا اگر بخورد الخ صاحب نظر آن گفت که بیوسع میباید چنانچه است و افضل و شایع
هم خلافت و معصوم محض را بخضرت است جواب گفتیم قطع نظر از آن سابقه و سایر ادله بریت
حضرت محمد ص فاش شده و قطع نظر از تحریف و تفسیر آنکه که در توفیر و انجیل و سایر کتب نصارت و بهر
واقع شده هیچ دلیل هر جائت جناب بیوسع نیست و اگر شاهد بر این مطلب از کتب نصارت و ادب و ادب
ان نصرت اکابر انجیل برداشت و گفت در انجیل این است که حضرت بیوسع فرمود بعد از من پیغمبران
نمایان خواهند آمد و باسم من خود را خواهند نامید مثلاً و ضرب بدهند و دیگر فرمود که من خود را
مثلاً خواهند نامد و معلوم شد که انحضرت بعد از این از جهت شد خلق زمین خواهند آمد همچو انبیا
پیغمبران کاذب نمایان خواهند آمد مثل مسیح که کذاب و مطیع و متقی و باب و غیر اینها اگر اینها را دلیل بر نبوت
علی و نبوت و طاعت حضرت علی و پیغمبرین مسلم است و موصوفان زمان ظهور و حضرت فاطمه که
نازل خواهند شد و جلال خواهند داشت و یا انحضرت را خواهند نمود حاضری آنکه مدد در کتب انجیل
و توفیر و غیر اینها تتبع کرد و شاهد بر مدعی خود پیدا نمود بنظر آن گفت حضرت بیوسع قبل
از بعثت مدین حضرت موسی که دین حضرت خلیل ام است بوده و پیغمبر سابق باید بدین پیغمبر سابق باشد گفتیم
نه مقتضای انکار ام است که حضرت موسی ام افضل از حضرت عیسی باشد بحجتی آنکه در اسنود و اذاعت
انحضرت محسوب شده است رسولان را در جمیع افضل و اعلم باشد و این معنی با خاتمیت بیوسع منافات دارد
زیرا که خاتم الانبیاء که درین اواسط هر ادیان است باید افضل از جمیع پیغمبران باشد تا آنکه دین او نسخ نشود
و اقامت باشد و سابقان نباشد که شریعت از جانب خدا است و در مرتبه امکانیه واجب حضرت
خاتم است و سایر انبیاء که بطریق وجود انشود صاحب شرفیت شده اند و بعضی از نور مقدس استغنی
گشته اند و تفصیل انیمطال از فقیر در کتاب شرح زیارة جامع علیه غوده ام نصرت آنکه گفت ما خدا را
نمیشناسیم و دلیل بر این مطلب تعلیم انجیل است که بیوسع و سایر اولاد نامیده و در جملہ از مواضع انحضرت را با نام

خدا تعالی است مجرای آنکه نصرت در اینست که راز و فرقه باشد اندک مثل قول مجلول و الخاضع و مظهر و
وحد و وجود و روح و انبساط و ترکیب و افعال اینها و جمیع اینها را بیا تو حیدم میخواند دارد
چنانکه را بایان شد و دیگر ایفوق مستلزم ترکیب است چه لازم که مفهوم بلکه حقیقت و اجزای وجود
مربک باشد و در مصادق و ترکیب از لوازم امکان و حدوث است و با هر چه و خوب و بد که منافات دارد
و دیگر آنکه نصرت خود معترف هستند باینکه علیی و روح القدس مخلوق بوده اند پس باید احداث
باشند و مخلوق در مرتبه حال الوهیت و منتهی است که در ساحت و خوب بوده باشد و دیگر آنکه نصرت
از حضرت ائمه اجماع است که را بایان شد و دیگر آنکه در هیچیک از اناجیل از بعد و سایر کتب بهما ویران
بودن روح القدس و عطا الیای نموده و در باب خدا نمودن و چیزی در آنها مطلق و نشانه پس
قول نصرت اینست که روح القدس ثالث ثلاثه است هیچ مستند به دیگر باطل است نصرت است دلیل
د دیگر خاتمیت مسیح است اینست که در اناجیل متی نوشته است که آنحضرت فرمود من انقضای جهان
ما بیا میباشم چون آنکه بر فرض صحت انجیل این عبارت دلیل بر خاتمیت آنحضرت نیست بلکه اشاره
بمقام نبوت است مسیح است زیرا که بعد از ان و ائمه همیشه با خلق باشند و انوار و عقول مظان
اسماء الله هستند و بسیار خلق احاطه دارند و کلمه اَحْيَاء عِنْدَ رَبِّهِمْ رُفُوعُونَ و دیگر آنکه در انجیل
و سایر کتب نوشته شده است که عیسی علیه السلام با همان صعود فرمود پس چگونه همیشه در مقام بشریت
نا انقضاء زمان خواهد بود و دیگر آنکه در مقام دیگر از انجیل فرموده من میروم و قذ فیط و دیگر
انقض و این معنی را بر تبه خاتمیت منافات دارد و در انجا نوشته است که هر تبه دیگر خواهم آمد و این معنی
با احادیث شیعه مطابقت نیز که مسیح در روز قیامت حضرت قائم خواهد آمد و نا انقضای جویا
باشیعیان خواهد بود **هشتم** آنکه اعتقاد ما مسلمانان اینست که حضرت مسیح مقول و مصلوب
نکشت و با همان صعود فرمود چنانکه تحت انا فرموده و ما قاتلوه و ما صلبوه و لیکن شریعت
و شخص دیگری شبیه شد به مسیح و او را قتل رسانیدند و از انجیل است که از باب بیست و ششم از انجیل
متی معلوم می شود بطرس که را معون الصفا نام و یکی از حواریین بود سر مرتبه مسیح را که گرفتند و انکار
نمود و قتلها را نمود که او را نمیشناسم پس ظاهر میشود که پیش گفته و بهودان شخص از انجیل آنکه او
مسیح است گرفتار بود که بقتل رسانند و او مسیح نبوده و شمعون بن یوسف دروغ یار فرمود و قتلها شخص

ما به کسوم مفکوری و معلولی نمودند پس چون با بیان صعود و فرود و چیز شیب مخفی بود لهذا امر خلاق
مشیر شد و مشهور شد که کسوم مدام مصلوب و معقوله نموده اند هر دو صاحب کتب را می گفت
حضرت محمد صدم دین خود را بچنان دواج داد و این مخالفان باقون شرایع و مشرب را ایست بلیکری باین
ایمان اختیار باشد جواب **ابن انکر** که با اینمزد و کتب دین خود را اطلاع نداشته ملا حظ این فضل ششم
از کتاب دیم شمویشل اگر دایه اولان نوشته است که داود شکست داد فلسطیان را و ادیشا را مغلوب
ساخت و در این فضل و قالیع جنگ داود را بیان نموده و مصالح و فواید جهان بسیار است چنانکه
بعضی از آن سابقا اشاره شد و انجاء در فصل یازدهم از همین کتاب شمویشل در بیان اول نوشته است که
بعلا از نقصا سال هشتاد و نهم درون دقتن داود تمامی اسیران را فرستاد و ادیشا بنی عیون را خراب
کرده راه را با محاصره نمودند انچه بقصر آنکه مذکور گفت حضرت محمد صدم میل بسیار بنزد داشت و او
اینجهت نرسیدن بخواب اختیار کرد **جواب ابن انکر** که در وقت و تجارت بطی عرب حله نبوت ندارد و در
کتاب دیم شمویشل بکثرت زنجانات او در بصر اختر تمام اشان نموده و در کتاب اول ملوک در فضل
یازدهم در این سیم نوشته است که سلیمان علیه السلام هفتصد تن را بنویس و سیصد نفر متعذر داشت
پرس صاحب بصر آنکه گفت دلیل شمار و وقوع تحریف و تغییر توری و اینجمل چیست جواب گفت در
توریت شست شرب خمر بنوع پیغمبر داده گفت در قرآن هم میفرماید و عَصَى آدَمَ رَبَّه فَتَوَلَّى كُنْتُمْ
عَصِيَاءَ دَلِيلِی که هر بعضی ترک اولی است زیرا که حضرت آدم معصوم بود ولی چون در مقام
مقران بود بمحض جنون حسنات که با او سیئات المقربین ترک اولی نداد و مقام هیا العز که یک از افضط
فضاحت و بالعنت است عصیان نامیده اند حاصل آنکه عصمت قرین بر مجاز است و در اینست
شر پیغمبر نمیتوان بر ترک اولی حمل نموده و حال آنکه مقتضا کتب معانی ویر چنانکه سابقا ایات از آنکه
شد حرمت خمر **در بیان دیگر** آنکه در توری در سفر تکیون الخلاق نوشته که چون آدم و حوا
از بنجر خوردند خلا آمد در بهشت و میخامیاد فریاد از دین جواب نمیدهند دانست که از بنجر
حسن و قبح خورده اند انچه حاصل آنکه از اینست که دلیل بر تحریف است بصر آنکه گفت ایضا که تحریف
شد زیرا که باید دان نوشته باشد که کلمه خلا در بهشت مد و مقصود از آنکه خضر بسوع
سج است و مدعی شد که کار اینجو غلط خمر نموده اند گفت چنانکه این کتاب انصاف بجو غلط خمر نموده

ممکن بلکه واقف که مؤلفان توری و انجیل بنویسند تا لایف نمود باشند **فائدة** بدانکه اعتقاد ما مسلم است
 در حق حضرت مسیح و معرفت عالم است که حضرت مسیح و هم چنین سایر پیغمبران معصوم بوده اند
 و در مدت عمر هیچ گاه از ایشان صادر نشده اند صغیر نه کبر نه قبل از بعثت نه بعد از بعثت
 نه قبل از بلوغ و نه بعد از بلوغ نه در حالت عدل و نه در حالت سوء و نسای و جهل چنان سابق
 ببعثت و آنرا که این مطلب اشاره شد و تفصیل این مطالب را فقیر در رساله سیف الشیعر و مجلی از این
 ذکر کتاب جام الشیعر و مضامین الاثر و منتخب المضامین و ملخص المرام بیان نموده ام و اعتقاد
 ما در حق مریم است که اینست که طاهره و معصومه بوده و هیچگاه از آنحضرت صادر نشده چنانکه
 حکایتها میفرماید **لَا يَحْرُمُ إِلَّا اللَّهُ أَصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَأَصْطَفَاكِ عَلَى بَنَاءِ الْعَالَمِينَ** و در
 مرتبه جلالت مرتبه صیغه های کمال داخل علیها ذکرنا الحجاب و بعد عندها رزقا قال ان
 لك هذا قالت هي من عند الله ان الله يرزق من يشاء يعني حجاب و اعتقاد ما در حق حضرت مسیح
 علیه السلام اینست که افضل از ملائکه بوده و شفیع عیسویین بلکه سایر شیعیان در قیامت بخوان
 شفاعت خواهد نمود هر چند مرتبه مجتهدان و ائمه در مقام شفاعت افضل و اکرم از مشر
 یسوع و سایر پیغمبران می باشد و نور مسیح و انوار سایر پیغمبران و ائمه قبل از خلقت ملائکه خلق
 شده اند زیرا که افضل از ملائکه بوده اند و احوال اشراف دلیست بر اینکه بایا افضل در
 مقام خلق مقدم بر مفضول باشد و الا لازم میاید انحطاط رتبه افضل و تقدیم مروج بر
 راجع و آنرا حکیم صادر نمیشود و دیگر آنکه یسوع مسیح و در مقام نورانیت بتسبیح و تحمید و
 تقدیس الهی مشغول بوده و در مقام قرب بودند و محفل علوم و حکمت معرفت شرافت گرم
 بود مانند و انجیل آنحضرت هم بر حق بوده و الا نه هم ان انجیل از اهل حق موجود است و ان
 انجیل نصاری تحریف شده و اوصیاء حضرت عیسی بر حق و معصوم و هاد خلیفه بوده اند
 و روح القدس معین قرنها مجتهد بوده و ترك اولی از آنحضرت صادر نشد و از اینجهت از
 حضرت ادم افضل بوده اند خداوند عالم جل شانهم هر علوم را با حضرت عنایت فرموده و علو
 بدان پیغمبران را از ایشان داده و در آسمان چهارم بعبادت حقیقه مشغول
 و پیوسته بودند و باینجهت با حضرت نبی شریف در زمان ظهور حضرت حجراته عجل الله تعالی فرجه نازل

میشود یا شمشیر بر حسب رتبه و کثرت جنات صیقلی و مجتبی فائز و اخلاص می نماید و در حال اقبال و سلا
 و انتقام میکشد از کسانی که بخیر ایمان نیارده اند چنانکه بعضی از این مطالب را بحیل بضاعت و تمام
 این مطالب را بحیل حضرت عیسی مسطور کشته بر تن صاحب بصره گفته اند دلیل بر نبوت حضرت محمد
 نیست و صحیفه نه داشته و تواتر معجزات آنحضرت مایه مسلمین کفایت میکند و نه نبوت حضرت یسوع
 بنصرت توریث ثابت شد **جواب** اولاً اگر سابقه کائنات در ثبوت این مطلب است و دیگر آنکه هرگاه
 یسوع بیاورد و منکر نبوت یسوع شود نصائر و هم چیز مسلمانیان او را حجاب می سازند باینکه حضرت
 یسوع معجزات متواتره داشته و در توریث و نبور و سایر کتب سماوی تصریح بدیوت آنحضرت شده
 و انجیل مدعی نبوت شدند و دعوی آنحضرت مقرون بتقریر خداوند عالم بوده که را دعوی نیاند
 بلکه مصداق امر حاصل آنکه ما را از کفر فاطمه جواب یهود را می دهند حال جمیع این ادله بخیر و اکی و اتم
 بر نبوت حضرت خاتم موجود است و اگر نصائر بگویند معجزات حضرت خاتم متواتر مسلمانیان
 ثابت شد بلکه باید خصم متواتر باشد یهود نیز همین سخن باطل را با تشبیه معجزات یسوع خواهند
 و چرا از هر دو نیست که تواتر در هر مقام که متحقق شد مفید بقرین است و دیگر آنکه کلام نصرائین
 مذکور که میگوید نبوت حضرت یسوع معصرت توریث ثابت شود محل کلام مستحجه اینیکه کلمات
 بکاتوریث منوطست بنبوت حجتان و نبوت موسی منکرین آنحضرت خواهند گفت که معجزات حضرت
 موسی علیه السلام مایه نبود و نصائر و مسلمانیان ثابت است و متواتر است نزد مدعیان فکریان آن
 حضرت و هکذا و جواب این شبهه اینست که تصدیق فی سابق و لاحق جمیعاً از ادلیل حجتیت
 متواتر است و دیگر آنکه ایراد کرمیه از قرینت الشاعه و انشقاق الفکر دلیست بر تحقق این سخن و زنا که
 هرگاه این معجزه واقع نشده بود اخبار بوقوع آن ممکن نبود و محل تکرار جمیع خلق میشد و تکرار
 آن متواتر می شد و حال آنکه حجت نبوتان متواتر شده است و بعضی از نصائر مثل جنات
 کاتبین از لاحق و غیره تفسیر کرده اند از این کرمیه را بر روز قیامت و گفته اند انشقاق معجزات استیثاق مثلاً
 یعنی در وقتی که روز قیامت خواهد آمد ماه شکافه خواهند شد و تکرار موده موده اند باینکه
 نصائر از بعضی نقل کرده که گفته یعنی ماه در روز قیامت شکافه میشود و این سخن از چند جهت
 باطل است اول آنکه انشقاق فعل ماضی است و کالات آن هرستقبل باعتبار لغت در وقوع بجای است و بخیر بدو تریث

می شود
 گفت که تو این را
 مقارن در حق
 حضرت که هیچ
 کار نیست
 می کنی

در کلام هر طایفه می شود حاصل آنکه مقتضای ظاهر کلامی نیست که قیامت نزدیک شود و قرمشو شد بر ط
 میشود که شوق القدر که از محراب است و وقوع آن حالت نزدیک شدن قیامت است زیرا که قیامت بدین
 وجود خاتم تمام محقق خواهد شد بخت آنحضرت شرط است که باید قبل از قیامت محقق شود
 شوق القدر محقق و علاقتان می باشد و بعد از آن نزدیک شدن قیامت ظهور و بعثت حضرت خاتم
 که رسالت او پس از بعثت بقیامت کبری در نیم آنکه از تاسیس متواتر معلوم شود که از این طرف
 ناز که در قریش مطالبه معجزه نمودند و با اشاره آنحضرت و تیر مشق شد و اگر بعضی بگویند که
 مسلمانان برای ختم کائنات بعثت و بعد از آن در گذشت که هیچ توان معجزات حضرت یسوع
 مسیح باین رضای رعایت و ایشان مدعیانند باین بود و نخواهد و ایشان می کنند باین مسلمان
 و توان باین ایشان مشی بر چه اینها می شود و ان منوط بنبوت نبوت و عصمت آنحضرت نبوت
 اینجاب منوط بنبوت معجزه است پس معلوم شد بقوله در هر مذهبی حجت و معجزه است پس آنکه بعد
 از آنکه و انشق القمر حلا و مرده و ان ریایه بعرضه و یقولوا شیء مستکبر و ان این امر مستطاع می شود
 که مراد از انشق القمر ظاهر معجزه بوده و کما از آنکه هر چند این عیانت بخیر عوم باشد
 اما مورد زبان باشد زیرا که تخصیص عود در کلمات عرب واقع میشود و متناظر با وضع علامت
 قضیه اینها است نصرت که گفت مسلمانان قائل بوجود فتح شده اند و میگویند شریعت کافران
 شریعت سابقه است و معجزات اعتقاد اینست که شیخ جاز نیست بلکه شریعت کافران شریعت سابقه است
 و شریعت حضرت یسوع هم مکمل سابقه است و اعتقاد مسلمانان اینست که شیخ تبدیل با حسن
 و اصل است چه بسا می شود که خلق در زمان و مبعوث ناقص تر از زمان یسوع مبعود اند لهذا
 احکام حضرت عیسی بخواند و در دنیا است چنانکه خلاصه میفرماید ما شیخ من انبیا و
 نسلها ناسخ و خبر می باشد و احکام حضرت خاتم مبعوث و برقرار است تا قیامت یسوع بعد از آن
 آنحضرت دیگر نسخ جاری نیست زیرا که روحی و وفات اینجاب منقطع شد و احکام نیامد و نخواهد آمد
 که در این آنحضرت ترا منسوخ کند حاصل آنکه شریعت کافران شریعت سابقه می باشد و این امر ناسخ
 نسخ جایز است در جمیع نسخ و همین تکمیل است و مستلزم نقصان نیست و لی نصرت تو هم کرد و ماند
 که نسخ با تکمیل منافات دارد و در این باب گفته اند که اینها از کتب انجیل و کتب انجیل در جوامع و مذهب و مذهب

من یک کار کرده ام شما جایز هستی که موسی شما را آفرینست کرده و حال آنکه از موسی نیست بلکه از آیات
 و شما در روز سبت هم ادم را خنجر میکند الخ مصنف گویند از این باب از انجیل دلیلیست بر ثبوت خنجر
 پس نصایح را جایز نمیدانند چنانچه در آیه آمده اند بلکه جمیع احکام سبت را ترک کرده اند و منسخ
 ساخته اند و اعقادهای انبیا که خنجر در شریعت عیسوی و غیره منسوخ نشده و برقرار است و جمعی
 از نصایح توهم کرده اند که اعقاده مسلمانین در نسخ انبیاست که کتب سابق و جمیع از ابا بطل
 میکند و این نیست خلافت بلکه در قرآن بوضوح تمام کتب سماوی را مقصد بق فرموده میفرماید
 مَصْدِقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ الْأَوَّلِيِّ بَلْ كُنْتُمْ عَنْهَا تُخْفَوْنَ
 که اصل صحیح و انبیا باشد محسب از من و امکان و اشخاص و سایر خصوصیات اخلاص و ثبوت دلیل نصایح
 بر بطلان یا مستناع نسخ در کلام خدا چنان است که رضایان در کتب میان الحق که در معنی میانی
 الهیاط است ذکر نموده اول آنکه لازم میاید که کتب سابق ناقص بلند زبیر که اگر کامل باشد حجت
 نسخ نیست و دیگر آنکه احکام و کتب معتبرین بمصالح حقته نباشد از خدا تعالی صادر و نمیشود
 اگر مطابق با حق باشد پس چندان باطل خواهد بود و تبدیل حق باطل چه جایز نیست و جواب
 مطلب ظاهر است زیرا که نقص در احکام نیست بلکه نقص در قابلیت است و استعدا که خلقت
 از این جهت است که احکام در عصر و وقت و مکان و بیچ نازل نمیشود و دیگر آنکه نقصا و معتبر
 که انجیل مکمل تورات است پس اگر تورات ناقص بوده بحث نصایح که بر نسخ نموده اند و اگر شود
 و اگر کامل بوده حاجت بکمیل نداشت و تبدیل با حسن و اصل راجع به معنی است پس اهل رسول
 لاحق و احکام لاحق از جهت تکمیل شریعت سابقه و تکمیل امت است و معلومست که جمله احکام
 کامل بر حسب از من و امکان و مختلف می شود و دیگر آنکه ممکنست که حکم متاخر در وقت و مکان
 حقیقتا در قیام آنکه از تعلیمات انجیل مستفاد از آیات منسوخ نخواهد شد چنانکه نوشته اند که ما مالک
 و زمین برقرار است احکام انجیل برقرار است چنانکه در انجیل در آیه ۱۴ فصل ۱۱ لوقا فرموده است که
 و زمین خواهد گذشت و لکن کلمات من نخواهد گذشت و در آیه ۱۸ فصل ۱۳ می فرموده است که
 آسمان و زمین زایل میشوند چیزی از شریعت زایل نخواهد شد تا آنکه هر کامل نشود **جواب اول** صحت
 انجیل ثابت نیست چنانکه گذشت و ثانیاً عموم این آیه قابل تخصیص است و ثالثاً کلمات صحیح از انجیل مشتمل

بنویسند حضرت خاتم و احکام از دست پدر احکام از انجیل که تغییر یافته است بنویسند که مثل رقص حضرت موسی
 بلایه و بقران است و انقیامت را باطل خواهند شد و حاصل این معنی را جامع می شود بشوئ احکام منسوخه
 انجیل از زمان بعثت حضرت محمد و اسکیمات انجیل را برین نحو باشد است تا قیامت سیم نظر این است که
 انجیل بسبب هدایت مردم نازل شده است پس باید در زمین باشد و بقران باشد و در زمین منتظر
 باشد از احکام ان بران که احقر جاز و بقران است **حج** از انجیل منقلب و اصحت از انگویم ایات انجیل
 برای هدایت خلق بود از زمان بعثت حضرت خاتم و بقول باسقران ان منوطست و اینکه حضرت
 مسیح و بطالان انیقول واضح شد و ثانیاً هر چند انجیل برای هدایت خلق نازل شد و نه حفظ کلام
 خدا نعم واجب نیست بلکه در بعضی آنکست نوشته اند که انجیل صحیح با بیان بالا رفت و مسلم است که
 این انجیل را گفته و یوحنا و یس و کوفی و تالف عموده اند و کلمات متناقضه کرده در آن مسطور گشته
 پس چگونه میتوان گفت که این انجیل با انجیل اصل مطابقت و ایضا داشته باشد و اینکه حضرت مسیح
 نیز بحیث هدایت خلق نازل خلال فرموده و با اعتقاد مسلمانان با بیان صعود و فرود و با اعتقاد
 شهید شد و بعد از سرور و با بیان صعود و فرود پس بقاء انجیل هم در زمین واجب بود و ثالثاً این
 دلیل رجوعی مجوز نسخ ندارد زیرا که در مسلم از انجیل بالتشبیح بران حضرت مسیح است بقا
 ان در زمان حضرت خاتم محل انکار است و دلیل رجوع از نسخ و بطالان آنکه از بضاری چند نفر
 شاهد است آنکه رضای میگویند انجیل تکمیل توریته کرده است اگر میگویند که توریته در اول کامل
 بوده که هیچ نقص در آن نبوده پس تکمیل چه معنی دارد و اگر بقصر داشته پس اگر میگویند در عهد
 موسی حاجت بکامل بوده از میان آنکه موسی تقصیر در تبلیغ عموده باشد و این با هر دو رسالتاً
 دارد و میباید هم تقصیری ننموده و اگر میگویند حاجت بکامل نبود پس از میان آنکه تکمیل دارد
 فائده باشد و اگر میگویند در زمان موسی حاجت تکمیل نداشت و در زمان مسیح تکمیل لازم شد
 پس معلوم شود که امور الهیه نسبت با زمان مختلف میشود چه ضرر دارد که حکمی در زمان ثابت و
 در زمان غیر ثابت باشد و مرجع نسخ به بین مطالب است **حج** اینکه نصایح میگویند نسخ در غیر این
 شریعت نبوده و این قول از جهت عدم اطلاع انها است هر کت بقابلین که اختلاف کت سابقه
 واجه و اشکال و در صورت صحت مرجع ان سخت **حج** یوسف ابو که که از فضل آیه اسرائیل است و فضل

این انجیل را که در زمان حضرت مسیح
 نازل شد و در زمان حضرت خاتم
 منسوخ شد و در زمان حضرت
 مسیح منسوخ شد و در زمان
 حضرت خاتم منسوخ شد

سیم آنچه از کتاب عقاید ذکر کرده که تنبیح در کتب سابقین کردم و یافتیم که حلال خداوند و حرام کرد
 و حرام در کتاب حلال میشود که در فضل و در انجیل امر و نهی نوشته است که طایفه در مسیور از
 عیسای پس رسیدند که چه میگویند عیسا مستأد و طلاق بسوچ و پی رسید که موسی چه فرموده گفتند
 گفته هر که طلاق بگوید و طلاق نام برنویسد و زن را رها کند عیسای فرمود که استء خدا بفرماید
 انها را زن و شوهر خلق کرده و کسی را که خدا را سوچ کرد ایشان تقوی میکند الله در
 فضل هم انجیل گفته اند که عیسای علیه السلام فرمود تا این چنین گفته شده پس حکمی را بیان
 میکند و من چنین میگوید و نوعی دیگر بیان میکند و با اخر افضل این سخن است که از تو مستغنا
 میشود که بر آدم و فرزندان و از دافان نوح و خود و عین که از زمین حرام بود و در زمان نوح
 اکمل مطلق حیوانات حلال شد چنانکه در سفر اول توری نوشته است که خدا بسوچ فرمود که هر
 حرکت میکند و زند است برای شما خوراک خواهد شد چنانچه از زمان آدم تا اسال اوید
 و هر چه که از زمین میرود دادم بشما و هر گوشت بخورید مگر گوشتی که در او خون باشد تا آنکه
 حضرت موسی علیه السلام آمد و غیر مذکوره را بر وجهی خاص حرام نمود و هم چنین بعضی از حیوانات را
 حرام کرد چنانکه در توریه میفرماید اینست از حیواناتی که باید گوشت آنها را بخورید که او گوشت
 و کون و بز و پان و میش و اهو و ثور که کافر است و ماور که جمعی شتر نباشد و کافر و کوهی
 و هر حیوانی که ناخن و شکافه را ندارد و تشنه را کند اما آن حیوانی که تشنه و میشد و هم او شکافه داشت
 و گوشت و ماه گوشت و را بخورید و بعد از آن میفرماید خوک نیز چیز است که هر چند ناخن شکافه
 دارد اما چون تشنه را نمیکند حرام است و گوشت و را بخورید و را با اعضا خود سمن نمائید
 و قبل از نزول توریه نیز سوچ میکرد و خواهر را حلال بود و در توریه جمع میان در و خواهر حرام
 چنانکه از پارس خرموت مستأد میشود که ماختن ملسا که موضع مرتفع است که
 مجتهدان استن فرای میساخته اند و اول بعثت موسی بود و بعد از چند وقت حرام شد
 آنکه حضرت ابرهیم و ماور شد و سوچ و در خود و بعد از آن ممنوع شد و قداء رسیدن کوبیم
 اگر انجیل تکمیل توریه است و نسخ جایز نیست پس چرا طایفه نصاریست از نسبت و احکام آن برداشته
 و کتبیه و قداء خود قرار داده و حال دیگر ایات متعارفه در توریه در وجو اخلاص است و ارد شده

بآنکه چگونه رضای منساخته باشند و حال آنکه در مواضع علی از توفیر امر مجتهد و در آنجا
 در سفر اول و در آخر پادشاهی از توفیر میفرماید پس که داد خلافت او را ختم نکرده و اینست شود
 جازا در میثاق و شرط عذر آنکه نداشتند و در همان سفر مکرر مجتهد بر همین عذر خطا شدند که
 ختم نکردند و میثاقی بآنکه هرگاه دادند و در توفیر تصریح شده که مراد مجتهد است که زیاده گو
 الت رجوع کنید و قطع نمایند حال رضای هر خلاف توفیر ختم را بقطع علا بوقتر شوقا و انقیر
 نموده اند **بیت** آنکه رضای چگونه شراب خوردند و حال آنکه در جمیع کتب سابقین مدقن
 رسیده چنانکه در اینکاب جله از مواضع ان بیان شده **بیت** آنکه چگونه رضای خرد و در غل
 به نفع میخوردند و حال آنکه در توفیر منع رسیده و رضای هر چه حجاب بر داشته اند و حال آنکه
 کتب سابقین امر حجاب شده و چه چگونه غسل جنابت ترک کرده اند و حال آنکه در توفیر امر بر
 شده بود چگونه رنج جاز نباشد و حال آنکه هوشع پیغمبر در کتاب خود اسرائیل را خبر داده و گفته
 باطل خواهیم کرد هر شاد آنها ایشان را و ماهها ایشان را و عیدها ایشان را **بن** شکی نیست که
 احکام و شرائع و مصالح و مفاسد باختلاف زمان و اشخاص و حالات ایشان مختلف شود
 باینست که موافق مصلحت ما حکمی میشود که در زمان دیگر اقتضا خلاف آنرا کند و باینست
 که مصلحت در بیان مدت حکم اول نباشد پس از آنرا مطلق میفرماید و چون عدالت منقضی شد حکم دیگر را
 بیان میفرماید و حکم اول را نسخ میفرماید یعنی آخرت مدت حکم اول را بیان میکند و این مفسر مشایخ عالم
 بمابضی و حال مستعمل نیست چنانکه موسی و داود مامور شد به هدایت و دعوت فرعون و بعد
 مامور شد که بنی اسرائیل را بر داشته برون رود **بیت** در سفر اول توفیر در ضمن حکایت طوئان
 نوح علیه السلام نوشته که چون خدا بیعتا دید قباحت ایشان در زمین بسیار شده بود پس ایشان شده در
 باب بعل اودد را ایشان را و ماست خوردند پس گفت هر طرف خواهیم کرد ایشان را و زمین را پس این
 نصایح ایشان را و ماست را و اویل میکنند رنج نیز چنین بگویند **بیت** خصوصاً یکشنبه رضای
 متعارفت و در مذهب یهود و سایر سابقین خلاف از منتشر و متعارف بوده است در دین حقیر
 موسی و داود و سلیمان علیه السلام و غیرهم چنان ثابت برقرار بوده و در دین عیسی چنان ثابت نبوده و انصافاً
 نسبتاً در زمان حضرت موسی ثابت نبوده بلکه خلاف آن برقرار بوده و تفریح و معاشرت با خلق مطلوب بوده و

ملت حضرت پیغمبر و رهبانیت برادر و مطلوب کردید و در بعضی از کتب نوشته اند در زمان سابق از هیچ
 از محارم جا نبرد و در وقت حرام کردید که از باغ و قریه ای را بر عهده سابقه ماعتن آنها منسوخ
 گشته و شواهد این مطلب بسیار و آنچه ذکر شد در اینجا با کفایت می شود آری **قضا** دلیل قول کشا
 که منکر نسخ شده اند دو امر است اول آنکه نسخ مستلزم بداء و ندامت است و آن در حق حقیقت محال است
 دوم آنکه انفعالی که مشتمل بر مصلحت باشد نه از آن جمیع نیست و اگر مشتمل بر مصلحت نباشد از
 باین طریق ممکن است **جواب** اول آنکه نسخ مستلزم ندامت نیست بلکه اشیاء حکم است نه در زمان و نه از آن
 بالتبیر زمان دیگر و بداء اظهار بعد از اخفاء است و ما غنی از تحقیق آن نیست و جواب دوم آنکه
 فعل کا می میشود که مشتمل بر مصلحت باشد در وقت و بعد از آن زمان در زمان دیگر انقضای موجود
 نباشد یا آنکه انفعالی در زمان و در وقت مشتمل بر مفیده ها باشد و این معنی باعث بر تعیین حکم و نسخ است
مُصَنَّفُ كَوْنِهِ نظر آنکه مذکور در محلی دیگر حاضر شد و چون بر هیچ مسطور و اطلاع یافت
 نسخ را بالتبیین با حکام سابقه معترف شد و گفته که کتب نسخ شده و تعلیم کتب سابقه را در نسخ کنیم
 اول آنکه کتب سابقه مخبر فیه و ثابت نیست که این کتب مد و منوال آنها مطابق باشد و دیگر آنکه کتاب
 مشتمل بر احکام است پس چون بعضی از احکام شریعت سابقه نسخ شود بعضی از کتاب نسخ شده و جمیع
 نسخ به همین مطلب است و دیگر آنکه در اینجا از الجیل لوقا نوشته است که شریعت پیغمبر و تابعی بود
 و الحال بشارت داده می شود بمملکت و خلا و هر که نسخی در آن در می آید و اسان تر است اسماء و این
 را بیلند تا آنکه نقطه از شریعت را بلیث شود پس هر گاه بظاهر عبارت او که مقتضای شوق لازم ملای
 که علیی و پیغمبر نباشد محال آنکه نصدا و مسلمین متفق بر توفیق و رسالت انجانب هستند پس این
 عبارت از الجیل غلط است و نه آنچه نوشته است که الحال بشارت داده می شود بمملکت و خلا اشاره است
 بنور حضرت خاتم که باید در زمان علیی و بشارت داده شود با مازان و نور و کل و هیکل و توحید و
 مظهر اسماء و صفات و ملکوت اقرب جمیع امور است **جواب** اول آنکه اشاره است بمقام تاج و توسین
 او آنکه که محل واسطه فیوضات و منبع کمالات و مرتبه نور الانوار باشد و قابل شدن شریعت اشاره
 بمرتبه خاتمیت است زیرا که حضرت خاتم صاحب شریعت است و جمیع شرایع فرع از اوست و جمیع
 علوم مشتمل بر آن حضرت شود و ممکن نیست که هر از این عبارت احدی از شرایع سابقه باشد زیرا که نسخ و جمیع

لها ثابت و متحقق شد که شریعت حضرت خاتم الانبیا و ائمه و اوصیای علیهم السلام در اول عبارت مذکور
 مقصود در شریعت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و گفتند که خداوند متعال و خداوند احدی و الهیست حضرت
 یسوع است که آن نورانی و کلمه خدا بوده و همیشه هست بجهت آنکه خداست هرگز بدل و زود نبود
 و روح القدس حیثا خداوند است و حیثا خدا نیز از نیست و مثل خدا مثل انسانیست که با نور
 متحد است و هرگز به نور نیست مثال دیگر آنکه انسان نفس و روح و عقل آنرا دارد و اینها امر
 میباشند بحسب مفهوم و یکی هستند بحسب مصداق پس وحدت موجود و کثرت نامها منافات ندارد
 پس عینی در مرتبه یونانیت و الوهیت همیشه با خدا بود و آن کلمه خدا بود و مرتبه خالقیت و
 مخلوقیت هر دو برای آنحضرت ثابت بود چنانکه هرگاه عیسی قدیم باشد تعدد قدما لازم
 میاید و از آنجا که توحید باطلست و هرگاه واجب الوجود باشد ترکیب با فخران و جلال و سایر
 لوازم امکان لازم میاید و آن با مرتبه وجودی ذاتی و قدم و لوازم و وجوب منافات ندارد و مرتبه
 و مخلوقیت در یک صلا منفع الوقوعت مثل امتناع اضفاء یک صلا با بمرتبتین و وجوب امکان
 دیگر آنکه اگر در خالق موجود باشد لازم میاید شرک یا اجتماع علیتین در معلول واحد و این هر دو
 محال و منقست چنانکه گذشت و دیگر آنکه جمیع پیغمبران و رسالت یسوع علیه السلام را خبر دادند
 آنحضرت در کمال مرتبه عبودیت بود و خدا را عبادت و اطاعت نمود و این هر دو با مقام الوهیت
 منافات دارد بلکه لازم شریعت امکانست و نه نصرت چون حقیقت وجود و مقام امکان از
 یکدیگر تمیز نداشته اند عیسی را خدا دانستند بظلمت گفت عیسی علیه السلام بلکه هیچیک از پیغمبران وصی
 نداشته اند **جواب اول** شعور الضمائم که او را پطرس مینامند و چند نفر دیگر از حواریین او را
 حضرت یسوع میده اند و در باطن از انجیل مآثره در آیه ان نوشته است که عیسی فرمود من نیز نه و لمیکو
 که تو را پطرس و بر این سنگ کلیسا خود را بنا خواهم نمود و کلیه شما را بر این اساس خواهم بنشیند
 و هر چه بخواهید بر زمین برین بنیاد خواهم گذاشت آنرا و دیگر در آخر انجیل مآثره نوشته است
 که عیسی مآثره باین آیه مشا که فرمود که قدرت در اسمای و زمین بمن عطاء شده است بر دید و تمامی
 فایله را از شما گردانم بنامید بغسل بعمید دادن و امها محافظت کردن هر آنچه شما را فرودم امر نماید
 در توفیق در کتاب تگوبین لفظ الیق نوشته است که چون خدا را از افعال خود فرود که خوب نیست که لازم

نه باشد با فرزند برای او جنتی از جنت خودش آن حال که در ملک فصاحت این حکم منسوخ و ترک ترویج و ارجح است
 پدیس صاحب مسطور له می گوید که مسلمانان مدعی شده که کتاب انبیاء مسطور له تحریف نموده اند گوئیم
 این ادعای است از شما و قبول کرده نمی شود مگر با اثبات که چه شخص تحریف نموده و کی نموده و چرا نموده و باید
 مدعی تحریف اثبات کند چنانکه در مجلسی سرت را بدین ثبوت تصدیق نخواهند کرد و چون این چند وجه
 اول آنکه امیر راکه معکام مدعی و منکر را نشناخته و مطلب مسلمین را بدین باب ندانسته بحث نموده
 مسلمانان کتب معجز را تصدیق دارند و می گویند یهود و نصاری کتب عدیدین آورده اند و مدعی
 شده اند که اینها کتب انبیاء هم هستند و اثبات آنها از وحی نازل شده ناما احکام و آیات آنها را حق بدانیم و اما
 بنام و دلیلی چرا اهل کتاب بر صحت مدعای آنها نیست لهذا کتب آنها مردود است مگر اینچنان آیات
 و احکام آنها که مطابق شرح حضرت خاتم ص است حاصل آنکه مسلمانان کتب انبیاء را رد کرده اند
 بلکه کتب یهود و نصاری را باطل میدانند و قیم آنکه اختلاف معکام این کتب و تفاسیری که سابقا ذکر
 شد دلیلیست بر اینکه این کتب تحریف شده و در کتب نصاری نوشته شده که یهود یقودیه را جمع کردند
 و لا من شعور با اختیار خود کامل کردند و این معنی مستلزم تحریف است چه آنکه آنست که یقودیه را جمع
 نمودند معصوم بودند و تمام آن ممکن نیست که بر طبق حق واقع و مجتمع شود سیم آنکه اول چهارم
 انجیل همت و در فضل و هم انجیل لوقا در نصیرا و عیسی عیسی اختلاف ذکر شده اگر تحریف لغظی امین
 واقع نشد سبب این اختلاف چیست چهارم آنکه در فضل و قیم انجیل لوقا ثبت است که ملائکه
 بر مریم نازل شدند و با و گفتند من در سید بنعمتی از خدا و خواهی زاید پسری و عیوانی اسم او را
 یسوع و عظیم خواهد بود و خدا اگر به داود را با و خواهد داد و مالک می شود بیت المقدس را از آنکه
 پادشاه و نقصان نیست پس اگر تحریف نشده و این همان انجیل حواری است که ما لیکت بیت المقدس
 نالید و کو پادشاهی به انقضاء نمائید نصاری بنزد پدر رفت و بصورت اول با خدا افتد شدیم در
 فصل دوم انجیل حواری ثبت است که یحیی عیسی از آنکه مردم را غسل میداد و بشارت عیسی می داد
 گفت ایمان بیاورید با انجیل الخ مصنف گوید آن انجیل که حضرت عیسی آورد در زمان حیات
 بود و یحیی از تصدیق فرمود و آن انجیل موجود نیست بجهت آنکه اناجیل اربعه یقینا بعد از
 عیسی نوشته شده و مد زمان یسوع موجود نبود و بعد از آنکه بعضی از خواصین و غیرهم آنها را جمع

نمودند و صد و هجده ساله بودند و بزرگواران را که از خط او می‌بود و در میان ایشان
 بجز بررسیده است و مجرد شک و عدم اعتبار آنها کافیست ششم چرا که نظر آنکه ترجمه
 تودیه را نوشته و صادر او را محل حلول روح القدس و مؤید می‌دانند و سیصد و هشتاد سال بعد
 از عیسی علیه السلام بوده و احمد بن نصاری امر و با او متفق می‌شود و این را بنام دنا بقاء ترجمه تودیه
 صریحا معترف می‌گردد و نقصان کتب شده است و قول چرا که معترفند که هیچ کتابی
 و غیره آنها باطل می‌شود هفتم آنکه از کتب و ضار مستفاد می‌شود که بعد از آنکه در باب اول و دوم
 خط خود را ظاهر می‌کردند و مضامین تودیه در نظر ایشان بود و ظاهر است که بعد از آنکه در
 اسیر طول نگه داشتند که خود را ظاهر می‌کنند البته در مضامین تودیه نیز از نظر آنها می‌جوشد و نوشتن
 مجدد محل تغییر و زیاده و نقصان می‌باشد و همین نقص و تغییر در نا جیل اربعه نیز موجود است که
 بعد از رفتن یسوع ع با همان مردم انجیل را جمع نمودند و البته زیاده و نقصان بسیار در آن واقع
 می‌گردد آنکه در مکتب هفتم در باب اول از انجیل مرتس نوشته یسوع فرمود اگر از کسی شکایتی دارید عفو
 نمایند تا آنکه بدید شما که در اسم است نیز خطاهای شما را بجهت شما بیاورد و هرگاه که بغضید
 به شما که در اسم است نیز گاهان شما را نخواهد بخشید آنرا حال می‌گویم و الا خدا تکلف می‌کند
 نگاشت و در اسم گاهان و نیست پس چگونه در انجیل مکان شما را نیز از خدا معین کرد و انجا
 را نیز مستفاد می‌شود که عفو گاهان خلق سبب عفو خدا است حال آنکه مقتضا اجله را نیت
 از انجیل می‌نویسند و مرتس با اعتقاد نصاری اینست که محض ایمان بیسوع مسیح نجات دهنده و
 بخشنده گناهان است و دیگر آنکه نصاری اعتقاد بالو هیئت مسیح ع دارند و در انجا بیسوع ع خدا را
 بخشاینده گناهان است و نه در باب هفتم از انجیل یوحنا نوشته که یسوع ع فرمود که موسی شما را امر
 بخشیده کرده و با اعتقاد نصاری نسخ و بلاء جا نیز نیست و از آیات انجیل و اعتقاد نصاری مستفاد می‌شود
 که احکام انجیل مطابق احکام تودیه بلکه مکمل تودیه است پس چرا نصاری خسته را ترک کرده اند
 بلکه نقل یسوع دلیل بر امتضاء می‌باشد و در باب اول از انجیل مرتس مستفاد می‌شود که یسوع ع
 از نسل داوود پسر سلیمان است و مسیح پسر داوود است و در باب اول از انجیل مرتس نوشته که یسوع
 فرمود چگونه نویسنده گاهان می‌گویند که مسیح فرزندان داوود است با وجود آنکه خود داوود نوشتار روح القدس

که است بدست که خداوند بخواند و من که است که بشنود و من که است که بنویسد و من که است که بخواند و من که است که بنویسد
 اذ امت کلام الخ غرض آنست که این اختلاف دلیلیست بطلان و بیستایک طلب از این طلب
 که نیست و کذب در کتاب خدا نیست یا زده هم در آنچه ما درهم البیاض قرین نوشته که بسوی فرمود
 نازیکیدید و بخورید که این جسم مشیت پس خاجی اگر گرفته باشد و او را اسید و او را اسید و او را اسید
 که این خون مشیت و بعد از چند این نوشته است که بطرس بسوی گفت که اگر هر که از ترش باشد و من
 نخواهم یافت عسی فرمود که تو مرا از انکار خواهی نمود الخ مصنف گوید که کذب عبارت
 اول طالع است و بطرس این شعور الضفاء است و از او صیاح حق بسوی و معصوم نبوده
 و جمله از این انجیل که است که در دفعت حال آنکه او کوهی میدهند چنانکه در باب دوم از
 انجیل لوقا نوشته است که شعور فرمود عادل و متقی بود و منظور است اسراشل میبود و روح
 القدس بر او بود و روح القدس الهام یافته الخ پس چگونه ممکنست که بر مرتبه بسوی علیه السلام
 انکار کند و حال آنکه انکار رسول مستلزم انکار حقیقت دوازدهم در باب سیزدهم از انجیل
 قرین نوشته که بسوی که بر بطرس و یعقوب و یوحنا فرمود که بجهت اسم تمامی خلق شما را بشمن
 خواهند داشت و بیغارت محض خالی است زیرا که از خلق دشمن نشاند و انبیا مکر قبل
 و اطلاق جمیع خلق را بر بیغیرت و بیغیرت است و بدینست که درهم و با سیزدهم از انجیل قرین
 نوشته که در این روزهای کوزه خورشید نازیکو اهل شد و ماه نور خود را از خواهد گرفت و
 ستاره ها استار بر زمین خواهند افتاد و انگاه فرزندان ازاد را بر یقوت عظیم و جلال خواهند
 دید الخ بدانکه ستاره ها همان هر یک مجید بر ارقام و کوفت نیز که است چنانکه نصاحت
 باد که این طلب که در کتب خود اثبات کرده اند پس افتادن ستاره ها در زمین محال و متع است
 دیگر آنکه فرزندان ازاد را از انگاه ستاره بظهور حضرت قائم است و نصاحت وجود حضرت
 انکار دارند و جمال انبیاء بسوی و محیر و محکم نیست چه از هم در باب سیزدهم از انجیل یوحنا نوشته
 که بسوی فرمود تا کسی توان نازد نباید ملکوت خدا را عمیق اند دید و بعد از آنکه در کتب نوشته
 که فرمود تا کسی از اب و روح متولد نشود و در ملکوت خدا نمیتواند املای کسی که در این صحنه از انجیل
 نام ناید میفهمد که بسیار به معنی مستهجن است و از فرقه کلام عسی خارج است و دیگر آنکه احکام

این روح متولد نمی شود بلکه منوط بر عناصر دیگر هست یسوع از روح متولد شده از آب و روح مکرر
 جسمیت و عناصر دیگر را نیز داشت و سایر یغیان از آب و روح متولد نشده اند پس مقتضا
 انکار ام است که نتوانند در ملکوت خدا داخل شوند و این معنی همتا با مرتبه یزانیست و جبرائیل
 انبیاء است یا نزدیم در کتابیم از انجیل او چنانچه با ما هم و بنوشت و بعد از چند آیه دیگر نوشته که
 یحیی گفت من هیچ نیستم بلکه فرستاده شده ام که پیش و او باشم الخ شکی نیست در اینکه یحیی مرتبه یزانیست
 نداشته و امر را محض مقلد و پیش روکار غیثی نبوده بلکه حضرت یحیی مستقل بوده و در تحلیل نوشته
 که یحیی یسوع را غسل تعمید داد و غسل تعمید را اعتقاد صحت مکمل شخص پس مطابق اعتقاد آنها
 محی سبب تکمیل یسوع شده و حال آنکه یسوع در مرتبه کمال بوده و حاجت به تکمیل نداشت بلکه یسوع هم
 اتم از یحیی بود و نور کمال بود و دیگر آنکه رضای عیسی را خاتم می دانند و خاتم باید افضل انبیا باشد
 پس چگونه یسوع را در تکمیل محتاج حضرت یحیی دانسته اند که او را غسل تعمید دهد و دیگر آنکه رضای
 یسوع هم را خدای دانند پس چگونه محتاج خواهد بود در کمال خود باینکه یحیی را حضرت را غسل تعمید
 دهد و دیگر آنکه در سطر بعد از انبیاء نوشته است که یحیی هم فرود خوشوقتی من با تمام رسید
 و عیسی باید ترتر نماید و مرا باید که تحلیل روح آنکه که از بالا می آید یعنی یسوع هم از هر کس بلندتر است
 و آنکه که از زمین است زمین است و از زمین حرف می زند الخ مصطفی گوید ایغبارت محض خلقت
 زیرا که مرتبه یحیی در تحلیل نبود بلکه در ترتر بود و خوشحالی او با تمام نرسیده بلکه خوشوقتی او
 بعد از فوتیست که یقیناً و بانی می رسد شانزدهم در کتاب توری که از اصحاف موسی نامیده اند دید
 سفر توری که خدایق در فضل یحیی در لایه اول نوشته که در روزیکه خدا او را فریاد و البصوت خدا را
 ایشان را در کور و انات افریاد الخ گوئی که ایغبارت را حجاب کرده از طایفه مجسمه بوده که خدا را حجاب
 صورت می دانسته که نوشته است خدا را در البصوت خدا ساخته و حال آنکه بدلیل عقلی و اتفاق
 همه و مسل و اوصیاء و اولیاء و سایر عقلا مسلم شده که خدا منزه از جسم و صورت نیست محله آنکه صورت
 از فوکه کیفیات و ماهیات و حوادث و محکات و هیچ وجه مشارکت و مشابهتی دریا با بر واجب
 الوجود و مخلوق نیست و فقیر بقضیل این مسئله را در کتاب مقامات العارفین و سایر کتب کلامیه
 مشروحاً نوشته ام بلکه هر چو تا و عباد و انبیا تسبیح حق را میگویند و معترف هستند که خدا اتم
 مزه

متره از لوازم امکان و جمیع صورت است چنانکه معنی تستیحا انها از این معنی شده است که میگوید بلکه این معنی
 با مرتبه توحید منافات دارد هفدهم نیز در فصل نهم از سفر نکون از توره نوشته است که هر چه
 می خورد و تمام ماهی را در اند دست شما تسلیم باشند و هر چند که زنده که کسند برای شما طعام
 خواهد شد هر آنچه چون علف سبز بپاشادیم آنرا گوشه با جان کش که خورل است مخوری بپاش که
 خون شما را که خاها شما اشت ظلم خواهم نمود بلکه از دست هر حیوان و از دست ایشان طلب
 خواهم نمود انچه اینک کلمات چند غلط دارد یک آنکه هر زنده برای مردم در هیچ طعام نشده و هیچ
 انها حلال نبوده بلکه بعضی از انها حرام بوده و بعضی حلال شده و فهم چیز است که گوشت در هیچ طعام
 بعضی از اقسام انها حلال و بعضی از انها حرام شد حرمت جمیع اقسام گوشت حلال نگفته اند
 اگر کسی از حکم بال تشبیه شرعی توحی است و اینک کلمات تعلق با زمان دارد جواب گویم که مطابقت
 بعضی از آیات توره شرعی توحی و تحلیل علیهم المطابق بوده و دیگر آنکه بضای لیخ نامگر میشاند
 و میگویند احکام شرعی سابق بر هر مرتبه است و تحلیل مکمل توره است و این نیست پس مختص
 اینک بال تشبیه با زمان در معنی انها واهی ندارد و بنا بر طریقه بضای هرگاه اینک در زمان مطابقت
 ثابت بوده باید در طریقه بضای نیز برقرار باشد و حال آنکه عدم بضای منکر ان حکم میشاند و اینها
 در همین فصل نوشته که نوح از آغاز احتیاج کرده و از مشاغل خورده مستند شد انچه ایصال انضا
 ملاحظه کن چگونه نسبت شرع جزا بر رسول خدا داده اند و حال آنکه سابقا حرمت جزا بر جسد نبوت
 معلوم شد و نیز ثابت شد که پیغمبر خدا باید معصوم باشد و دیگر آنکه شرع باعث نقصان
 عقل و فساد دین و دنیا است و رسول باید صاحب عقل سلیم کامل باشد و دین و دنیا را خلق نظام
 دهد هیچ در فصل نهم از سفر نکون توره نوشته شده که در قهای زمین زبان و تکلم یک بود و
 دلیله بعد از آن که گوید و گفتند بایند تا خسته ها و ابناءیم و انها را با تشبیس و نیم و بجهت خود شهری
 و بر جی با که سرش را میان نباید بنا کنیم انچه مؤلف گوید عبارت اولی با تواریخ معتره منافات دارد و احلال
 لغات مردم از زبان آدم برقرار شد و کلمات بعدا کلمات عقلیه منافات دارد که از تشبیس و نیم
 نوزدهم در فصل هفدهم از سفر نکون از الحاق توره نوشته که خدا با ابراهیم علیه السلام تکلم را با تمام دنیا
 از خدا صغیر نمود انچه شکی نیست در آنکه صعود و نزول از حرکات و صفات احسان است مستلزم امکان و حلا

و غیر بد است خدا یکجا منزه از اینها است و بگوید آنکه بعد از این و مکتوبه و نوشته است که ابریه پیر خ
 اسمعیل را با نایمی باشد شده کان خانه خود و هر آنچه ذکر بود و راهالی خانه خود در همان روز
 گرفته کویت غلغله ایشان را بخت کرده اند اگر رضای مثل اهل اسلام میگویند این حکم از بخت است
 پس چرا بخت را ترک کرده اند و حال آنکه ملت خلیل با ملت عیسوی و اسلام مطابقت دارد و میگویند
 در ملت عیسوی این حکم برقرار اند و پس چرا نسخ را انکار دارند و اگر میگویند حکم ختم از جانب خدا
 نازل شده پس باید ملت مشرک که این فقره از تورات غلط و خلاف و کذب است چون سابقا ثابت کردیم
 که حکم ختم از جانب خداست و در هر شریع ثابت و برقرار است پس هر نصاری که نیست که ختم
 کنند بپسند در فضل نوزدهم از کتاب تورات دوم و سمریکون نوشته که لوط و اند و ملک بخانه او رفته ضحاک
 نموده نان برای آنها آورده خوردند و حال آنکه از کتب سماوی و تورات و قواعد عقلیه معلوم شده
 که ملائکه چیزی نمیخورند پس یکم در فضل نوزدهم از سفر تگونی تورات نوشته که دختران حضرت لوط
 با و شراب دادند و لوط اول با دختر بزرگ و بعد با دختر کوچک خود را کرد و مؤلف گوید این در معصیت
 بزرگ است حضرت لوط داد و زنی را قبیح و کذب عظیم است زیرا که لوط از جمله انبیاء صالحین بود
 و گفته ام که حضرت با اند و ملک دلیل بر جهالت مرتبه است چگونه انجیل شریع را نسبت با نجاست
 داد و در فضل بیستم از همین کتاب نوشته که خدا در شب بخواب پادشاه آمد ویرا گفت که سبب آنکه گفته
 میبری و نیز که زن شوهر را است انچه مصطفی گوید آنکه در خواب این صورت باید داشت باشد و حال
 و متبع اسکندریه خواب یکس در این بله بعضی از اشخاص و حالها است که در خواب مخصوص انبیاء
 از خواب خدا خطاب می رسد مثل خطاب حضرت ابریه و در کتاب ذبح اسمعیل و انوحی مخصوص بچهار
 و پشام این پادشاه ظالم بوده بیست و دوم در چهاردهم از انجیل یوحنا نوشته است که عیسی فرمود
 ای ابا و یونانی که در پدر و منست و من در پدر من شما است گویم که آنکه سکر من امان آورد انکارها را
 انکارها را که من میکنم او نیز خواهد کرد بلکه بزرگتر از این نیز خواهد کرد زیرا که من زنده میروم و هر
 با من من بخوابید انرا من خواهم کرد تا آنکه در سبب پس حلال باید انچه شک نیست در اینکه کسانیکه عیسی
 مسیح ایمان آوردند نمیتوانستند کارها مسیح را از معجزات و غیره بکنند و هر که این معجزات کامله را از انجا
 نشد و حال آنکه از این ایر مستفاد می شود که بزرگتر از معجزات عیسوی نیز خواهند کرد و دیگر آنکه عتبات اولی

و در کتاب انجیل یوحنا نوشته است که عیسی فرمود
 ای ابا و یونانی که در پدر و منست و من در پدر من شما است گویم که آنکه سکر من امان آورد انکارها را
 انکارها را که من میکنم او نیز خواهد کرد بلکه بزرگتر از این نیز خواهد کرد زیرا که من زنده میروم و هر
 با من من بخوابید انرا من خواهم کرد تا آنکه در سبب پس حلال باید انچه شک نیست در اینکه کسانیکه عیسی
 مسیح ایمان آوردند نمیتوانستند کارها مسیح را از معجزات و غیره بکنند و هر که این معجزات کامله را از انجا
 نشد و حال آنکه از این ایر مستفاد می شود که بزرگتر از معجزات عیسوی نیز خواهند کرد و دیگر آنکه عتبات اولی

از حلول اسلین مجتمع است زیرا که حلول اولی و دوم امکان و توفیق و وحدت شایسته چنانکه گفتیم و دیگر آنکه نوشته شد
 که پدر در زمان است و من پدر و حال آنکه بدیهی است که در و شیء البتة میگوید که حال و مجتمع است که هم حرف
 باشند و هم مضروف ظرف و مضروف حال و محل متناقصین میباشند و وقوع تناقض در کلام
 خدا منست و دیگر آنکه خدا گفته عنی بالذات و در جلال خود محتاج بخلاف و نیست بلکه محتاج
 در جمیع جهات محتاج بخلق است و محتاج از مخلوق کسب جلال نمیکند و عقد و اتفاق و صلح اینها
 شهادت این چنانچه اولی از اینها در این نوشته است که در پیغ خدا بسبب این جلال یا با وجودیت
 و ستم در برابر از انجیل یوحنا نوشته که بسوع هم فرمود که اگر شما از جهانها بودید جهان شما لذت
 میداشت اما از اینجا که شما از اینجا نیستید بلکه من شما را از جهانها برگیرم بهمین علت جهان
 شما را از من میداند و حق در موضع دیگر از انجیل از قول یسوع هم نقل میکند که فرمود من از این جهان
 نیستم و شما ها از این جهانها میباشید و این و این دعا و تناقض و بیافاض دارد و نیست چنانچه در انجیل
 متی نوشته است که یسوع هم فرمود که دائم تا انقضاء این جهانها ما شما میباشیم و این پیغ با جهل از آیات انجیل
 مخالف است در یک نوشته است که فرمود با نجاری که آمده ام خواهم رفت و در چند موضع نوشته است که فرمود
 نه پدر من و نه من و نه من و نه من است میان من و شما که یسوع هم بعد از این نازل خواهد شد زمین پس
 معلوم شد که یسوع هم باید با حواریان بخواند مانند بلکه با شما صعود و فرود و بعد از این نیز مین
 خواهد آمد پس اینها و شما از انجیل مخالف با ما میباشند و تا قبل این عبارت تقریب و غلطی با معنی
 اینکما است و فتح با ما و قبل در کتب معانی و تفسیر مستلزم اتحاد است بیست و پنجم و در سفر اول توبه نوشته شد
 که خدا یسوع هم فرمود با خودیبر یکشتی از حیوانات پاک هفت هفت و از غیر پاک و در و از طیور و هفت
 بعد از آن میگوید یسوع از هر حیوانی دو و دو داخل کرد چنانکه خدا فرموده بود بیست و ششم آنکه در
 سفر اول توبه نظر کن در احوال سار و در حضرت را بهیم هم که او را بجهت خوف پادشاه خواهد خود خواند
 دو صقر را بقتل میکند با اختلاف تمام بیست و هفتم در پیغ ما از انجیل لوقا نوشته است که در صحرای
 پیغمبری ناچای بود و الحال بسیار تاده می شود و ملکوت خدا و هر کس بجهت دران در میان ناخ شکی نیست
 که حضرت یسوع هم بعد از حضرت یحیی بوده بلکه در انجیل است که یسوع را غسل تعمید داد و این عبارت
 که انبیا خاتمیت یحیی هم دارد و این پیغ با قول کافران مسلمین و تمام نصاری مخالف تمام دارد زیرا نصاری غیر

مسلمان حضرت یسوع را صاحب شریعت و کتاب دانستند انضا انصا میگویند که حضرت یسوع شریعت
 حضرت مرسله بوده و این معنی منافست با عبارت سابق که شریعت را یحییٰ بن مسمیٰ میگویند و حال
 آنکه در مقام دیگر از انجیل نوشته است که حضرت یحییٰ خبر از آمدن پیغمبر دیگر داده است و ذکر آنکه این
 عبارت مستلزم نسخ و انشاء شریعت است در زمان یحییٰ واحد از نصائر آنکه امر آنکه انضا
 در همین باب از انجیل نوشته است که اسا تراست آسمان و زمین و زلا و ایلیدن از جانا آنکه فقط از شریعت
 زایل شود و این عبارت با عبارت سابق نهاده دارد زیرا که هر محبت را آنکه شریعت ختم تمام میشود یعنی
 احکام شریعت زایل و بجز آن است انضا در این باب از انجیل گفته نوشته است که یسوع فرمود نا آنکه
 اسما و زمین زایل نشود بیکه همزه یا یک فقط از شریعت زایل بخواند شد این هر کس یکم که چون که تغییر
 دهند در ملکوت اسما صغیر شمرده خواهد شد عمیلا نام بیلوس و جلالیم مضرت که احکام حضرت
 یسوع را تغییر داده اند چه قدر صغیر و حقیر گشته اند و دیگر آنکه نصائر اکثر احکام حضرت
 یسوع را تغییر داده اند و بعد از آنکه خود را نایب شریعت یسوعی که شریعت موسی و خلیل است دانند
 و حال آنکه شریعت حرام بوده و غسل جنابت و ختنه واجب بوده و ملتزم با احکام شنبه بودند
 و هکذا و اما نصاری و این از ضریع متابعت بزرگان خود را نموده اند با احکام عیسوی ملتزم شدند
 بسبب و شتم در باب دقیم از انجیل یحییٰ بن مسمیٰ نوشته است که عیسوی معجزه ابراهیم کرد و این معجزه او آن
 آنحضرت بوده انما و حال آنکه قبل ازین مکر معجزات آنحضرت را نقل نموده چنانکه در مسجود و انجیل این
 مطلب را یحییٰ میگوید دیگر آنکه از آیات سماوی و مفسدا اشکا و کردید که شراب جواست چنانچه
سابقا ذکر شد پس هر بن شراب و درست نمودن شراب نیز جواست و حضرت یسوع با یک و فتره
 و عصوم بوده بسبب و فتره در باب وقایع قرس بر واقع و قل حضرت یسوع میان زمان الحلال عام واقع
 شده میام نظر یکشاه و ملا حظ کردن در فضل از انجیل قل و فضل دم از انجیل لوقا و بیرون
 اختلاف میان این و انجیل از میا از حضرت یسوع واقع شده در اول میگوید یوسف جفت مرید
 شوهر او پس یعقوب و ان پس هیشا و ان پس الیاد را رخ و در دم لوقا میگوید یوسف بن هاشم
 مطیب بن ری بن ملکی انضا در انجیل گفته در فضل چهارم مذکور است که عیسوی چون تولد شد
 هر دو یک پادشاه بود چون از حرم صفت یسوی را شنید بود در صد ساله او را در شد و در خواب

نموده این کار بیکه داد و کرد و بود بنظر خداوند پسند آمد مصیبت کونیا بی خطای که نسبت به او علیه السلام داده اند
 از آنجا که مرکب ناو سبب بر رفتن و شراب شد مختص کن نیست و با مرتبه نبوت منافات دارد و این حکمت
 پنجم صحیح در قرآن عظیم مسطور گشته است در فضل و از دهم از همین کتاب در امیران دهم نوشتار
 که خداوند بدو عالم را داد از کسایه را بتوان خانه خودت بر پا خواهم نمود و زبان تو را در
 پیش رویت گرفت و مرتبه رفیت خودم داد که در حال این کتاب باز نماند خواهی خواست ای خ و بعد از چند
 آیه دیگر نوشتار است که سلیمان ازین و را بنجل آمد و پیچ در کا اول ملک در فضل از دهم در
 چهارم نوشتار است که سلیمان را داد و وقت پیری زنهایش را بلبش را بسمت خدا یان غریب برگرداند
 و قلبش مثل قلب پادشاه داد و با خدا و بخویش کامل نبوده و در دهم نوشتار است که خداوند سب
 سلیمان را غضبناک شد بسبب آنکه قلبش از خدا و خدا را ایشیل کرد و برادر مرتبه مرئی شد که
 الخ ایکسانی که انصاف از روی حال خطه کنید چگونه و دعوت و توبه خدا را تحت ریف نموده اند و
 بر سلیمان نبی داده اند که قلبش از غمتان نغمه میفرشد و حال آنکه انیجیل لایق شان پیغمبر و معصوم
 نیست و دیگر آنکه نوشتار است خداوند در مرتبه مرئی شد و حال آنکه رجسب بر هر عقلیه
 رویت و مشاهد خدا را است چگونه ممکن خدا را مشاهده میکند و حال آنکه خدا مرکب نیست و
 جهت ندارد و هیچ صفر زاید را می خدا نیست تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَقُولُ لَخَالُونَ كَلُومًا که می گویند و ششم
 در کتاب هوشع در فضل ششم در آیه اول نوشتار که خداوند بن فرمود که بار دیگر وافر شده و زن را نیز که
 محبوبه رفعتش باشد و دستک موافق محبت خداوند آن اسرا بیل و حال آنکه ایشان بخدا یا غیر و آورده
 شیشه ها اش را برد و مستی داشتند پس او را بجهت خود برانزده مثال نقره محصل نمودم الخ سی
 و هفتم در کتاب امثال سلیمان در فضل و یکم در آیه ششم نوشتار است که شراب بر قلع جانان بدو تا که
 بخورد و فقر خود را فراموش کند و انیکلام با دانه سابقه که دلالت بر جرم و جرم داشت منافات دارند
 و هشتم در فضل شانزدهم انجیل یوحنا ازین ذکر فیصل آمدن فار قلیط نوشتار که بسوچ و موقوف
 بعد از این شما را نخواهید دید و بعد از چند سطر دیگر نوشتار است که آنکه مدتی را نخواهید دید و دیگر و باز
 اند که دیگر را نخواهید دید و این عبارت را و این عبارت را و این عبارت را و این عبارت را و این عبارت را
 بسوچ و بعد از آن رفتن روزیم نزد حواریین آمد و از آنجا که بعضی از ایشان از حاجت و بعضی عیسی را نسبت به

و باینکه که اختیار از زمین و عالم این نماند شد و در مقام دنیا غسل تقدید دهید مردم را با اسم پدر و پسر
 و روح القدس است و آنکه در توبه و در سفر و گوی در فصل چهل و نهم نوشتار است که عکس اساطیر
 به و نادره و غیره از میان پایهایش به حضرت میخواند خود تا وقتی که بشوید و بیاید که با او متابعی شود
 شد بخار خود را با آب و گرمی و لاغ خود را بر زمین تا که با خود خواهد داشت لبس خود را بشوید و با خود
 بخور از آنکه در پیش و چشمه اش از شراب سرخ و در ناله هایش از شیر میخورد خواهد شد آنچیز که در کتاب
 ذکر یاد در فصل سیزدهم در باب چهارم نوشتار است که در آن روز و واقع می شود که بهیچان هر کس از دنیا باشد
 حی که بقوت عوده است و در دنیا خواهد شد و بجز تر و زیت و زعفران و ادویه ها و ادویه ها و ادویه ها و ادویه ها
 یکم جرایم که از کتب را ترجمه نموده در ترجمه ها نوشتار است که مردم بعبث ترجمه کردند و از آنکه میگردند و
 در نوع میقتند و آنچیز جرایم مذکور در دیباچه که خود نوشتار است که انوشیروان فرستاد در زمان بزرگان
 ترجمه کتب است و از عوده اند و در باب یک و پسر روح القدس بود و در خط بیست و چندی در آنکسیت نموده
 بود و در فصل و دریم جرایم بضرر که در دیباچه ترجمه نمود و در نوشتار است که هر که در پیش میاید و در دنیا
 ترجمه ها من و در خط بیست و یکم که در بر بید بلان که از پیش نیست که در ترجمه هفتاد و هفت ترجمه بود
 و من در اینجا یاد کرده ام هفت در فصل و دریم از کتاب توبه در ترجمه جرایم نوشتار است که در روز
 هفتم که خداوند از فریدین هر چیز فایز شد استرح و فایز ظاهر تقی یا استرح که است و دیگر آنکه
 اینها با مذہب بود و عنود مطابقت که گفته اند یا الله قتل و له و برهان عقلی بر بطران انیقول فاشم
 شد است صحیح و در سفر و گوی از توبه و نوشتار است که حوا را خدا را استخوان چپ آدم خالق فرمود و
 در میان او و شت خلق فرمود و در فصل بیست و هفتم از کتاب توبه و فرموده که لعنتی میشود هر که بر
 بد خود یا بخوار خود یا برین سپرد و جماع کند بجهت آنکه اینها از اصل و نسب با هم نزدیک میباشد
 آنچیز چون ممکن است که حوا را استخوان چپ آدم خلق شده باشد و در هفتاد و هشت ساعت خدا با او میباشد
 جماع کند و دیگر آنکه لازم این مطلب آنست که اگر چنین بود که از من میاید که در بد آدم و بدن هر یک از
 او را حضرت در عبادت و کوشش حکما باشد و این بدی میسر البطلان است و دیگر آنکه در فصل
 هفتم از کتاب انوشیروان نوشته که هر که خواهد مرد و نخواهد زن و مقتدر نیست که از دلت بماند و اینست با او
 ناقص دانند و این توبه در حکما آدم و حوا مستقلا می شود چون آدم حوا را از دلت میخورد و حوا را از دلت

و علم خیر و شر را دانستند خدا بر آنها غضب نمود ایشانرا از بهشت بیرون کرد آنرا و از این عبادت مفهومی شود که این علم
باید معصیت را نه تنها اولی باشد و حال آنکه اطلاع داشتن در حق و قبح شرط در نبوت است و علم آن
مردم است از لزوم عقولست مگر در این فصل نوشته است که بسبب عدم تکلیف بود و آنکه خدا بود و نیز
در بیان از کمال انجیل تصریح بخدا بودن آنحضرت دارد و این معنی با ادله عقلیه منافات دارد و حال آنکه
حضرت یسوع هم در انجیل صریحاً خدا و خداوندی است که من با امت خود زندگی ابدی را داده ام و تورات را
میطلبم که بایشان تعلیم کرده ام که تورات را و احادیث را رد کنند که ظالم فرستاده تویدانند آنرا پس چگونه
نصاحتاً قابل ما ایم و الهی تر شده اند و حال آنکه این معنی منافات خود خدا تعالی است و در تورات
باب بیستم در اصلاح مکتوب نوشته است که چون پسران خدا را دیدند دختران مردم را که مقبوضه باشند از ایشانرا از
عمودند آنرا حال از نصاحت باید پرسید که تورات را که صحیح میدانند چرا پسران خدا چیت است که مقصود
لازم این کفر است و اگر محال است چنانکه در حق حضرت یسوع اداء نموده اند لازم این امر از آنها نیست که
شئون آنحضرت بر هر جا میشود و این معنی در جمیع مذاهب کفر است بلکه با قول نصاحت که میکنند از الله
ثالث ثلث منافات دارد و منحصر در الهی تر نیست و دیگر آنکه تخصیص پسران را بخدا و دختران را بمرکز
مرحی و زاهی ندارد و من در کتب نصاحت نوشته است که شیاطین از حبس ملائکه اند و منافات خدا
کردند تا چندند ملائکه محبت میباید و ان نافر را نیست که خدا با آنها آفروده بود که در کتب خواص
آمد که من ایشان شوم پس باید شما را از انوقت انسان بدید و ان انسان که با من است و از خدا دانسته
پرستش نمائید و ملائکه این مطلب آنکار کردند شیطان شدند و در جهنم ریخته شدند و نصاحت این
مطلب باطل را دلیل بر الوهیت صحیح کفر اند و حال آنکه در هر عقلی تغیر در ذات اندر الهی محال است
صحیح و ایضا در فصل مذکور نوشته است که چون خدا تعالی بدید که معصای ایشان بسیار شده بود و پیمان
شد تا اینکه چرا انسان را آفریده بود پس فرمود آنها را بر سطح خواهم کرد و از انسان ناجی و آموذیتا دایره
آسمان از جهت آنکه پیمان شد که چرا آنها را آفریدم آنرا مؤلف گوید و اگر این نسبت بخدا است محض خدا
است و خدا از خلقت ایشان پشیمان شده و انبیا گاه انسان چه رجوعی بجوانات دارد و ثالثاً هم فرمود
انسان بر طرف بلکه جمعی از آنها با نوح ع در کشتی نجات یافتند و ملائکه با انجیل مستفاد میشود که
حضرت یسوع ع ان خطاب حضرت مریم هم چنین از خطاب یوسف بخبر بداد و پیغمبر رسد و حال آنکه مسلم است که مریم

با کرم بوده و خدای تعالی او را از روح القدس خلق نموده پس یوسف پند و حضرت مسیح
 نبوده گویند این مرحله را با سلوس در کتاب با جو انیم در ترجمان الحاق خود انداخته در فصل
 پانزده انجیل مکتبه نوشته متراند که یسوع م فرمود که من معیوت و فرستاده شده ام مگر
 پیمامت بنی اسرائیل الخ مختلف گویند حضرت عیسی از انبیاء اولوالقمر بود و بر تمام
 خلق زمان خود تا زمان بعثت حضرت محمد بنوت و ولایت داشت چگونه انجیل
 اختصاص داده رسالت آنحضرت را بخصوص بنی اسرائیل و نصاری که آنحضرت را
 خاتم پیمبران میدانند چگونه میتوانستند این تخصیص را محترم نشوند و فصل پانزدهم
 از کتاب توریه نوشته که خدا با بریم وحی فرستاده که اناسیکم از رحم تو بیرون
 می آید و ارث تو خواهد شد الخ شکی نیست که این عبارت را جو انیم نصرا لیه
 غلط ترجمه کرده زیرا که ولد از رحم زن خارج می شود تحت
 کتاب هدایت الا متری رد طائفه کفره اقل العباد احدین
 محمد علی گوید این سخن مختصر است در رد پادری تازه که بگوید
 سرکار شریعت را رساله الله تعالی نوشته اند و ما
 نماید و بجهت خواص و عوام هر دو
 خوب است و لکن شروع فرموده اند
 در نسخه مکتوب در رد یهود
 و نصاری که منکرات

جمع

شبهات یهود و نصاری را قدیم و جدید او در اینجا با بطل و جبر جواب داده اند و اما
 نبوت خاصه را می نویسند انصافا لا رمت در این زمان بر مسلمان که ان سخن شریف را
 نمایند و اگر ممکن نشود اقل این مختصر را حرز و تقوید نمایند
 تا از شر شیاطین کفره سالم و از شبهات فرقه فخره
 این کردند ربنا و فقنا بشکیر

الایمان و توفیر

الامین